فتوح العقاید / فتح العقاید

فتح محمد بن عین الحرفا، (۱-۱۱۱ p.)

زبدة العقاید

بابا رحیم اللہ ابن میاں شیخ فتح محمد (112-133 p.)

شرح قصیدۂ امالی

اویس محمد (ربیع الاول ۱۱۶۷ھ)

(134-166 p.)

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد نامحدود و ثنای غیر معدود مر بخشنده ای را که قواعد
عقاید علمی و عملی دین حنفی و اتباع ملت ابراهیم حنیفا
را به بنا انبیا اصول و فروع مذهب ابو حنیفه نعمان
[illegible] وعید و وعد غیر محصور و از [illegible]
عالی مظهر که بتشریف من یطع الرسول فقد اطاع الله حق
جل و علا او را از جمیع خلایق بالکل باک از مجموع انبیا
و رسل بالوان نعم و انحای کرم بنواخت و بر جمیع اصحاب
و اهل بیت او رضی الله عنهم و من تبعهم که برکات از التزام
بمتابعت آن سرور دین قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله
باعتقادات سنیه اصلیه خود را آراسته در عملیات
بهیئه فرعیه قدم انداخته تا مرحبا لابدی و منافع امت بود

بعد از ان نظر بوجه احسن نموده مراتب اصول اعتقادیه
(4)
و فروع عملیه با دلایل عقلیه و نقلیه کما هی در نهایه
اتقان و سعت و طاقت بشری حقیقت آنهانی
را باز شناختند بر کافه علما اسلام لاسیما
علی من کان فی مذهبنا من الائمة الاعلام
که انها جمیع اوقات شریف خود مصروف
بعلم و عمل فرموده هر یک سمند همت خود در
میدان تصنیف و تالیف تاختند تا عوام مسلمین
بلکه خواص مومنین نیز از فیض ایشان بهره مند
گشته هر یک در طلب دین و شرع مبین بهره وار
خود را در باختند کثرهم الله و فی جمیع الاعصار
والامصار فی هذه الدار الی یوم القرار بعد از
حمد و صلوات خادم الفقرا فتح محمد بن عین العرفا
بجهت التماس بعضی احبا مسایل چند از اعتقاد
اهل دین در تحریر می آرد تا معتقد بان انوار فیضه

و در دل عقیده آورده مقصد داین گردیده

بطریق تفصیل مسئله مسئله جدا می نماید که در جمع الجوامع

و غیره تعلم مسئلة من العلم خیر من عبادة سنة قد

وارد است بر آن عمل نموده باشد چون مشتمل

بر مسایل عقاید اهل یقین است بناء علیه باسم

فتوح عقاید اهل الیقین موسوم میکرد حق سبحانه

تعالی قبول فرموده توفیق رفیق فرزندان و دود

باعتقاد آن نماید بمنه و کمال کرمه و فضل نبیه و صفیه

صلی الله علیه و آله و اصحابه اجمعین آمین باید دانست

که مهم ترین چیزیکه بان اهتمام تمام نموده شود ایمان و

عقاید است که خلاص و مناص در دار آخرت

باو منوط است بناء علیه در تحقیق ایمان از اعتقاد

فرقه ناجیه المستبشر اهل السنة والجماعة چند مسئله می آرد

الله الموفق للتتمیم والتکمیل و هو حسبی و نعم الوکیل

مسئله بدانکه معرفت حق سبحانه و تعالی واجب است

باعث

باجماع اهل السنة والجماعة من المجتهدین و المعتزلة
و غیرهم من المتکلمین لیکن وجوب او بشریعت
نزد اشاعره و بعقل است نزد ماتریدیه و معتزله
و مقصود از او نیز همانست چنانکه رئیس مفسرین
ابن عباس رضی عنه در تفسیر آیه ما خلقت الجن و الانس
الا لیعبدون گفته ای لیعرفون پس زمانی ایام را
که پروردگار خود را بشناسد و بقدر وسع و طاقت
تا از عهد واجب بالاجماع و اجماعا بر آمده مسئله علما اختلا
کرده اند که اول چیزیکه بر مکلف بعد از بلوغ واجب
میشود چیست اکثر علما مثل شیخ ابو الحسن اشعری
و غیره برین رفته اند که آن معرفت حق تعالی است
زیرا که او اصل جمیع عقاید دینی است و متفرع است
وجوب جمیع واجبات شرعی و بعض گفته اند که اول
واجب نظر در معرفت است یعنی طلب دلیل
دران و این مذهب جمهور معتزله و ابو اسحق اسفرائنی

از اهل سنت است کذا فی شرح المواقف مولانا
احمد خود در عقاید خود میفرماید که علمای دین عرفای
اهل یقین اتفاق دارند که اول چیزیکه بر مکلف
واجبست معرفت خداست و مقصود از آن تصدیق
بوجود حق است که معدن همه کمالاتست مستلزم
باید دانست که در بیان ایمان و معرفت حق جل
و علا جمیع متکلمین سخن فرموده اند آوردن جمله درین
مختصر از متعذراتست بنا علیه بر مذهب اهل سنت و جماعة
حدیث موقوف در جامع المضمرات از علی بن ابی طالب
رض روایت میکند که گفت و من وقتی که محبت دارد
سنت و جماعه را قبول کند حق سبحانه تعالی دعای
او را و برآرد حاجات او را و بخشد گناهان او را
نویسد او را براتی از دوزخ و براتی از نفاق و حدیث
مرفوع از عبد الله بن عمر رض روایت میکند که فرمود
پیغمبر صلی الله علیه و سلم هر که باشد بر اعتقاد سنت

و جماعة

و جماعت خوب بداند حق تعالی او را بهره می دهد بس
بلند کند او را ده درجه پس گفته باشند چگونه بداند
مرد که از اهل سنت و جماعت است فرمودند وقتی
که در خود یابد ده خصلت نخست نماز بجماعت
ادا کند و یاد نکند هیچ یکی از اصحاب پیغمبر را به بدی و
بر نیاید بر پادشاه بشمشیر یعنی باغی نشود و در ایمان شک
نیارد و ایمان معتقد بر خیر و شر دارد که از حق
سبحانه تعالی است و حدان در دین یعنی تعصب
نکند و هیچ یکی از اهل قبله را کافر بسبب گناه نگوید و ترک
نماز بر اهل قبله نکند یعنی اگرچه عاصی باشد و اعتقاد
مسح خفین دارد در سفر و حضر و پس هر امام نماز کند
او که آن بر و فاجر باشد و این حدیث مذکور در
فتاوی حجه نیز آورده است چنانچه در کنز العباد مذکور
است والحدیثان المذکوران منقولان بالعبارة
العربیة عن الکتاب المذکور فی سراج الهدی و فیه

اصح عن شرح المقاصد مشهور از اهل سنت و جماعت
در خراسان و عراق و ائمه افاضل اشعریه اند یعنی
اصحاب ابو الحسن اشعری که بچهار واسطه فرزند ابو
موسی اشعری میشود هستند و مشهور در ماوراء النهر
ماتریدیه اند یعنی اصحاب ابو منصور ماتریدی که
بسه واسطه شاگرد امام محمد بن حسن شیبانی که مصاحب
خاص امام اعظم بود میشود انتهی محصله چون این
هردو عزیز در مسائل اعتقاد تحقیق و تدقیق بلیغ
فرموده اند بناء علیه مذهب سنت و جماعت عبارت
از اشعریه و ماتریدیه شده است و محدثین که تا
ظهور مجتهدین عامل بر حدیث بودند درین جماعت
داخل بلاشبهه هستند زیرا که ما انا علیه و اصحابی
بر اینها بطریق اولی صادق می آید و بعد از ظهور
شیخ حسن اشعری و شیخ ابو منصور ماتریدی اصحاب ائمه
ثلاثه خود را اشعریه مینامند و اصحاب ابو حنیفه خود را

ماتریدیه

[illegible] و فی الواقع هر فرقه ناجیه اصحاب

و تابعین و مجتهدین مقرر شده بحث از مدلل و مقرر

نموده اند و تابع امامین هستند و خلاف در میان

هر دو فرقه نیست مگر در دوازده مسئله که بیان کرده

شود ان شاء الله تعالی و سوای آن همه باتفاق الفریقین

محقق و مقرر است و مراد همین فرقه سنت و جماعت

از حدیث صحیح در مشکاة المصابیح از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما

وارد است ستفترق امتی علی ثلث و سبعین ملة کلهم

فی النار الا ملة واحدة قالوا من هی یا رسول الله

قال ما انا علیه و اصحابی رواه الترمذی و فی روایة

احمد و ابی داود عن معاویة رضی ثنتان و سبعون فی النار

و واحدة فی الجنة و هی الجماعة انتهی از مراد که عمل

بر سنت اند و در بر آثار اصحاب مهما امکن اینها لازم

دارند چنانکه محقق مدقق ملا جلال دوانی در شرح عقاید

عضدی بوجوه کثیره مقرر نموده و گفته معنی حدیث آنست

که فرقه ناجیه اصلاً بسبب اعتقاد فاسد داخل نار نخواهند شد
لیکن بسبب تقصیر اعمال اگر داخل شوند گنجایش دارد
امام غزالی در تحقیق حدیث چنین فرموده اند که فرقه
که اصلا داخل دوزخ نشوند آنها هستند که محمد و آله صلعم
در حق ایشان فرموده یدخلون الجنة بغیر حساب چنانکه در
مشکوٰة المصابیح از ابو امامه رضه روایت میکنند سمعت
رسول الله و آله صلعم هو یقول وعدنی ربی ان یدخل
الجنة من امتی سبعین الفاً لا حساب علیهم ولا عذاب مع
کل الف سبعون الفاً وثلث حثیات من حثیات ربی رواه
احمد والترمذی وابن ماجه وفیها عن ابن عباس رضه
قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یدخل الجنة
من امتی سبعون الفاً بغیر حساب هم الذین لا یسترقون
ولا یتطیرون وعلی ربهم یتوکلون وفیها ایضاً عن اسماء بنت
یزید عن رسول الله صلعم قال یحشر الناس یوم القیمة
فی صعید واحد فینادی منادٍ فیقول این الذین کا

تتجافی

تتجافی جنوبهم عن المضاجع فیقومون وهم قلیل ثم یدخلون

الجنة بغیر حساب ثم یؤمر لسایر الناس الی الحساب

رواه البیهقی فی شعب الایمان از این احادیث ثلثه

معلوم شد که جماعه ناجیه همانان هستند که بر اعمال خمسه

استقامت دارند یعنی توکل و تهجد و عمل می ارزند

استرقوا و تطیروا و اکتووا مکلفند یعنی رقیه و ملاحظه فال بد

علاج و بداغ نمیمایند و مرجع ثلاثه اخیره بر توکل و صبر

و تهجد بقدریکه از صوفیه متقدمین و متاخرین یافته

میشود و از دیگران معلوم نیست بلکه صوفیه رضوان

الله علیهم داخل فرقه ناجیه باشد علی الخصوص چه

که در جمع الجوامع وارد است که ان جماعه داخلین بغیر

حساب هر یک دست دیگری بگیرند داخل نشود

اول ایشان تا داخل نشود آخر ایشان انتهی تا نقلین

ایشان نشود که همه جماعه داخل بهشت شوند خود

اقدام بدخول نمایند و قد روی البخاری و مسلم

عن سهل بن سعد رض عن النبي صلی الله علیه وسلم
لیدخلن الجنة من امتي سبعون الفا او سبعمائة الف
متماسكون اخذ بعضهم بید بعض لا یدخل اولهم حتی
یدخل آخرهم وجوههم علی صورة القمر لیلة البدر و این دست گرفتن
در دنیا در جماعه صوفیه یافته میشود مع ذلک
مع کل الف سبعون الف اشارة میتواند شد
به پیران و مریدان والله اعلم بالجمله هر که عمل بر سنة
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و آثار صحابه توفیق
نمیکند او داخل بهشت بموجب احادیث
صحیحه صحابه شود اللهم اجعلنا منهم مع اخواننا الذین
سبقونا بالایمان والحقنا من الاصحاب والذریات
والاخوان ولا تجعل في قلوبنا غلا للذین آمنوا
ربنا انك رؤف رحیم چون این تمهید بوضوح پیوست
لاجرم در بیان عقیده فرقه ناجیه چند مسئله بیان نموده میشود
ایدك الله تعالی مسئله قال الامام الغزالی فی بدایة الهدایة

ابدالرث

اهل السنة والجماعة تحققوا ان النطق بها امر وبه من تاب الی
الا الله محمد رسول الله لیس که حاصل و حصول ما لم
تحقق ایمانه بمضمون الکلمة من اثبات الاله الواحد و
صفاته وافعاله ورسالة نبیه من العقائد وهی اربعون
کل عشرة منها متعلق بواحد من الاربعة ثم عدالی
اخر الاربعین ما اخر الفارسی بیاورتا فایده شود یکی
انکه اعتقاد کنی که او موجود است انکه او را ابدا
نیست ۲ او را نهایت نیست ۳ جوهر نیست یعنی
متحیز در مکان نیست ۴ جسم نیست یعنی مرکب از اجزای
لا یتجزا یا از هیولی وصورت نیست ۶ عرض نیست
یعنی محصور در هیچ جهت از جهات ست نیست ۱۸ او مستوی است
بر عرش بمعنی قهر و استیلا نه بمعنی تمکن و استقرار ۹ او
مرئی میشود در دار القرار بالعیون و ابصار ۱۰ یکی
است بذات خود و یگانه است بصفات خود
هذا هو الرکن الاول و الرکن الثانی فیشتمل علی

عشرة بلکه انکه او حی است بحیوة که ... زوال

برو بهیچ وجه جایز نیست ۳ آنکه او قادر است بر

هر شی ۴ آنکه او علیم است بهر چیز واحاطه علم

او بیرون نیست هیچ شی از کلی و جزئی ۴ او مرید

است ازاراده او هیچ چیز بهیچ وجه تخلف ندارد ۵ سمیع

و بصیر است که جمیع مسموعات و مبصرات بروی منکشف

است نه بجارحه و آله ۶ متکلم است بکلامی که

متعالی است از حرف و صوت یعنی متکلم

است بکلام نفسی چنانکه مذهب متقدمین است

یا بکلام لفظی که حرف و صوت مترتبه منقضیه که

باله زبان ظاهر میکردد ندارد چنانکه تحقیق این

در شرح مواقف اورده که ترتب و صدور بسبب

عدم مساعدت اله است کلام او قایم بذات

اوست نه آنکه خلق کلام در چیزی میکند بسبب

آن کلیم میگویند چنانکه معتزله اعتقاد دارند ۸ علم

او سبحانه

۱۵

علم او سبحانه بجمیع جزئیات و کلیات قدیم است

و جمیع صفات ذاتیه او قدیمست صفات باو

قائمست پس عالم است بعلم و حی است

بحیات و قادر است بقدرت و هکذا جمیع

الصفات هذا هو الرکن الثانی الا ان العاشر

تتفق علیها بین الاشعریه والماتریدیه خلافا

للصوفیه فانها عین الذات لا کما یقول الحکماء

بل معنی انها سلبیات اضافیه وتحقیقه فی لتیهم

والظاهر ان العینیه مذهب حق لانها ابعد من

التکثر الذی یلزمهم حیث احتاجوا فی جواب

الی ان التعدد فی الذوات القدیمه باطل لا

تعدد الذات فی الصفه فانه غیر مستلزم المحال

والحق ان التعدد فی الوجود مناط للحدوث

الحقیقه کما یخفی وان مذهب الشیخ الاشعری

موجب رفع النقیضین مع انه یستلزم المغایرة

ان الواحد غير العشرة قطعا وان لم يطلقوا
عليه الغيرية لعدم الانفكاك وانما مذهب
الحكماء فيستلزم ان يكون تعقل السمع نفس تعقل الذات
وهو باطل مع انه يكون مرجعه في الحقيقة الى
نفي الصفات مع ثبوت الآثار كما اشار المحقق الشريف
في شرح المواقف الى نقضها ولا يلزم شيء من ذلك
على مذهب الصوفية فانهم يقولون انها عين بحسب التعقل
لا تعقل السمع غير تعقل الذات وكذا السميع فلا يلزم
عليهم شيء من المفاسد عند التحقيق والله ولي التوفيق
والتوحيد والركن الثالثة الصلاة تشتمل على عشرة تجلي ايكه
تفرد حق سبحانه تعالى بخلق افعال مانع نسبت از انكه
آن افعال صادر شود از ايشان بسبيل الكتساب
انكه بتقيين بداني كه در خلق افعال شركت عباد نيست
يعني بهر دو قدرت واقع ميشود چنانكه مذهب بعض سنت
بلكه بقدرت حق است وبس هم خلق عالم بر حق سبحانه

لازم نیست بلکه مختار است در آن یعنی او فاعل
بالاختیار است نه بالایجاب چنانکه حکما گویند بلکه
بعثت رسل جایز است نه واجب چنانکه بعضی حکما
و معتزله اعتقاد دارند تکلیف بما لا یطاق از حق سبحانه
جایز است اگرچه واقع نشده خلافا للماتریدی
حیث قال لا یجوز ذلک من الله تعالی یعنی آنکه
حضرت حق تعالی جمیع خلایق را عذاب کند بجرم
سابق یا در نعیم دارد بعمل مقدم میشاید و در آن کریم
و عادل باشد خلافا للماتریدی حیث قال لا یجوز تخلید
المومنین فی النار و لا ادخال الکافرین الجنة عقلاً و لا
سمعاً و قال الاشعری یجوز عقلا و ان لم یرد به الشرع
هر آنکه بر حق سبحانه و تعالی از صلح واجب نیست هرچه
خواهد بکند و فعل او همه فی الواقع حسن است حسن
و قبح شرعیست هرچه او کرد یا فرمود حسن است
خلافا للماتریدی فانه قال حسن بعض الاشیاء و قبحه

بالعقل ۹ انکه معرفت حق سبحانه و تعالی و اطاعت
او واجب است بایجاب الله و شرعه لا بالعقل
کما هو مذهب المعتزله و عند الشیخ ابو منصور الماتریدی
۱۰ انکه حضرت حق سبحانه تعالی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله
وسلم را از همه پیغمبران برگزید و خاتم پیغمبران کرد و جمیع
ادیان بدین او منسوخ گشت و موید ساخت
او را بمعجزاتی که ظاهر تر از دیگرانست هذا هو الرکن
الثالث و الرکن الرابع ایضا مشتمل علی عشرة یکی آنکه
تصدیق کنی بحشر که عبارتست از بعث موتی از
قبور است و بدانی که ان حق است ۲ تصدیق
سوال منکر و نکیر در قبر حق است ۳ انکه عذاب
قبر حق است مر کافران را و بعضی عصاة مومنان
را و تنعیم نیز در ان بعضی مومنان واقعست ۴ انکه تصدیق
بمیزان باید کرد که اعمال مومنان بان موزون
سازند فمن ثقلت موازینه فهو فی عیشة دایم و من خفت

موازنه میشود فی عذاب لازم و انکه اعتقاد حساب

اعمال و کتاب حسنات و سیئات باید کرد که حق است انکه تصدیق

صراط باید کرد که راه بهشت است مومنان را بعضی

مثل برق میروند و بعضی مثل باد و بعضی ان بقدر تفاوت

اعمال ۶ انکه تصدیق به بهشت و دوزخ باید کرد که هر دو

مخلوق بالفعل هستند انکه موجود شوند بعد ازین

شوند چنانکه معتزله میگویند ۷ انکه یقین بدانی

که خلیفه بحق بعد از سرور صلعم ابوبکر صدیق است

بعده عمر فاروق بعده عثمان ذی النورین بعده

علی مرتضی رضی الله عنهم و کرم الله وجهه ۸ انکه

فضیلت بترتیب امامت است ۹ انکه شرط امامت

بعد از اسلام و بلوغ و ذکورت و ورع و کفایت

برتبه رجاحت و نسب قریش است ۱۰ انکه

اعتقاد باید کرد که امامت فاقد الشروط صحیح است

عند الله ورد فی الحاجة قال امام الغزالی بعد تحریر

الاصول والارکان وتحقیقها بالدلائل البینه بهذه
الاربعة الحاوية الاصول الاربعين في قواعد العقائد
من اعتقدها كان موافقا لاهل السنة والجماعة ومباينا
لما ازهط اهل البدعة والضلالة والله ولي الهداية
در تحقیق فرق میان اشعریه وماتریدیه بدانکه
شیخ ابو الحسن اشعری وشیخ ابو منصور ماتریدی
که هر دو رئیس ومقتدای اهل سنت اند ومیان
ایشان اختلاف واقع است در دوازده مسئله
وبیان او آنست علی ما ذکره الامام الصابونی
فی الهدایة والعلامة النسفی فی العمدة رحمهما الله
اول ماتریدی گفته که تکوین صفة ازلیه است قائم
بذات پاک حق سبحانه وتعالی کجمیع صفاته وهی غیر
المکون وتتعلق به المکون من العالم وکل جزء منه
بوقت وجوده کما ان ارادته تعالی ازلیة متعلق
بها المرادات بوجودها وکذا قدرته الازلیة مع

لوقت

حادث است

معتقدند ماتریدیه و اشعری گفته که تکوین صفتی است
غیر قایم بذات حق سبحانه و تعالی و آن از صفات
فعلیست از صفات ذاتی و صفات الذات
قدیمه و قایمه بذاته و صفات الفعل کلها حادثه
کالتکوین و الایجاد و تعلق وجود العالم بخطاب
کن والله تعالی اعلم انتهی باید دانست که ابوالحسن اشعری
صفت تکوین را راجع بقدرت میفرمایند و شیخ
ابن همام میگوید که در تحقیق نزاع لفظی است چنانکه
از کلام امام طحاوی معلوم میشود و حق آنست که
اگر تعبیر کنند قدرت را بصفتی که تاثیر کند بوفق اراده
نزاع لفظی میشود زیرا که تکوین که عبارت از قوت
اصدار جمیع صفات افعالیست وقت ارادت
از تاثیرات قدرت خواهد شد لیکن چون معنی قدرت
آن گفته شود که در شرح فقه اکبر بعض متاخرین گفته
اند القدرة ان یصح منه ایجاد العالم و ترکه یعنی انه

لا یجب علیہ الایجاد العالم پس نزاع معنوی نشود
زیراکہ ناچار است کہ وراء قدرت صفتی باشد
کہ جمیع صفات افعالی ازاں صدور تواند شد وآنرا
تکوین گویند بمعنی قوت الفعل مبتنی شاد برین
تقدیر بحسب تفسیر قدرت نزاع معنوی واقع نشود
وظاہر تفسیر آخر است زیراکہ رفع ایجاب کہ حکما بآن
قائلند باین واقع میگردد دوم ماتریدی گفتہ
کہ کلام اللہ مسموع نیست اصلا بلکہ آنچہ مسموع است
دال برآنست اشعری گفتہ کلام اللہ مسموع است
موسی صلواۃ الرحمن علیہ کلام حق سبحانہ وتعالی
را شنود بیواسطہ صوت وحرف قال ابن
فورک المسموع عند قرات القاری شیان صوت
القاری وکلام اللہ تعالی قال القاضی ابوبکر الباقلانی
فلانی کلام اللہ تعالی غیر مسموع علی العادۃ
الجاریۃ ولکن یجوز ان یسمع اللہ تعالی من شاء

من خلق

من خلقه على خلاف العادة من غير واسطة آلة
والصوت قال الامام ابو اسحق الاسفراني ومن
تابعهم ان كلام غير مسموع اصلا وهو اختيار الشيخ
ابو منصور الماتريدي رحمه الله لذا في هداية الكلام
سوم آنکه ماتریدی گفته که صانع عالم ازلا موصوف
بصفة حکمة خواه بمعنی علم باشد خواه بالمعنی احکام
اشعری گفته که اگر از حکمت علم مراد باشد صفت
ازلی باشد قایم بذات حق سبحانه وتعالی تواند شد
واگر مراد احکام فعل باشد آن قبیل تکوین است
وان صفت حادث بود وذات حق سبحانه
تعالی بدان موصوف نباشد ونزد ماتریدی چون
ازلیه تکوین ثابت شده حکمة بمعنی احکام فعل
یعنی وقت آن نیز قدیم میتواند شد ۴ ماتریدی
گفته که حق تعالی مرید جمیع کائنات است جوهر او
عرضا طاعة و معصیة الا آنکه طاعت ما

و اراده و قضا و قدر و رضا و محبت ... او
واقع گردد و معصیت بمشیت و ارادت
و قضا و قدر او وجود گیرد نه برضا و محبت
و امر او تعالی و تقدس منه اشعری گفته رضا
و محبت حق تعالی شامل جمیع کائنات شد
چنانکه ارادت او تقدس و تعالی کذا ذکره
الصابونی و النسفی و هو مخالف للعقاید و المواقف
و المقاصد حیث العلم منها انه لا خلاف فالمرضیه
ماتریدی گفته که التکلیف بما لا یطاق فی العقل
جایز نیست و تحمل ما لا یطاق فی الواقع جایز است
اشعری گفته که هر دو جایز است ایمان بخداوند
تعالی فرض است اتفاقا اما ماتریدی گفته
که عقل آلتی است که بان دانسته شود حسن و
قبح اشیاء و وجوب ایمان و شکر منعم بآن
معلوم شود و معرفت ایمان و وجوب آن حضرت

حق

حق است سبحانه تعالی بواسطه عقل چنانکه
معرفت احکام در موجب آن حق تبارک و تعالی
لیکن
است بواسطه رسول علیه الصلوة والسلام ولهذا
قال ابوحنیفه رحمه الله لا عذر لاحد فی الجهل بخالقه سبحانه
15
لما تری من خلق السموات والارض ولو لم یبعث
رسول لوجب علی الخلق معرفته تعالی بعقولهم اشعری
گفته که هیچ چیز بعقل واجب و محرم نشود اگرچه جائز است
که بعقل حسن و قبح بعضی اشیا معلوم گردد فعند الاشعری
جمیع الاحکام المتعلقه بالتکلیف معرفته و عملا متعلقاته
بالسمع ماتریدی گفته که سعید میتواند که شقی گردد
وبالعکس اشعری گفته که اعتبار در سعادت و
شقاوت خاتمت و عاقبت دارد وبنا این مسئله
برانا مومن حقا واقعست هرگاه که بر ایمان جزم کرد سعید
است واگر ارتداد واقع گشت شقی است و اشعریه
چون انا مومن ان شاء الله میگویند تا خاتمه بر ایمان

نشود سعید نمیتوانند گفت و صواب آنست

که این هردو نزاع لفظی است زیرا که حق یعنی

نجات شک ندارم یعنی جایز است ان شاء الله

یعنی آنکه نجات آخرت موقوف بمشیتہ حق تعالی است

پس همه مقرر است ماتریدی گفته که عفو از کفر جایز

نیست عقلاً اشعری گفته جایز است عقلاً ماتریدی

گفته تخلید مومنان در دوزخ و کافران در بهشت جایز نیست

عقلاً و لا سمعاً اشعری گفته جایز است اما سمع بخلاف

آن وارد شده مخفی نیست که ظاهر درین هر دو مسئله

قول اشعری است بعضی از ماتریدیه گفته اند که اسم

و مسمی را اصل است یعنی از روی مصداق خارجی چنانکه

در شرح مواقف گفته و بعضی از اشعریه گفته اند که اسم

غیر مسمی و تسمیه است و بعضی دیگر گفته که اسم منقسم بسه

قسم است بعضی عین مسمی است و بعضی غیر مسمی کلی

است و هی ما قامت بالمسمی کذا فی هدایة الکلام ۱۱

ما ترلالہ

ماتریدیه گفته اند که ذکورت در نبوة شرط نیست و
انوثت منافی رسالت نه کذا فی هدایة الکلام

۱۳ ماتریدیه گفته اند که فعل عبد را کسب نامند نه
خلق و فعل متناول هر دو باشد فاعل هر دو را
گویند حقیقتاً اشعریه گفته اند که فعل عبارت
از ایجاد حق است لکن کسب را فعل گویند
مجازاً نه حقیقتاً و قیل ما یجوز تفرد القادر به خلق
و ما لا یجوز تفرد القادر به کسب انتهی ما فی شامل ابو
الهدی من المسائل الاثنی عشر نقلا عن الامام الهمام
والنسفی رحمهما الله مع الزواید من الفواید حقیقة
ایمان نزد محققین از اهل سنت و جماعت عبارت
از تصدیق خاص است یعنی گرویدن و راست
گو دانستن رسول صلی الله علیه و سلم را در جمیع
چیزها که خبر داده است از حق سبحانه و تعالی مولانا
احمد جند در عقاید میگویند ایمان در عرف شرع عبا

از تصدیق خاص است یعنی تصدیق پیغمبر صلی الله
علیه وسلم در هر چیز که دانسته شده است بآنکه
آنحضرت از جناب حق سبحانه وتعالی آورده
وخبر داده وبخلایق رسانیده از ضروریات دین که
شهرت یافته است بحیثیتی که عامه خلق میدانند
چون وجود حق سبحانه وتعالی ویگانگی او و فرایض خمسه
وغیر آن اجمالاً فیما علم اجمالاً وتفصیلاً فیما علم
تفصیلا انتهی واقرار کردن آن بزبان نیز در کار
است چنانکه هر دو شطر ایمانند یعنی ان التصدیق
مع الاقرار هو الایمان واین مرویست از امام اعظم
واختیار کرده است شمس الائمه سرخسی وفخر الاسلام
بزدوی کذا فی اساس الهدی وامام صابونی در بدایة
گفته اند که قال المحققون من اصحابنا الایمان هو التصدیق
بالقلب والاقرار شرط الاجراء الاحکام فی الدنیا نص علیه
ابو حنیفة فی کتابه رضی الله عنه وهو اختیار الشیخ ابو منصور

الماتریدی

اما تعریفی و الحسین بن الفضل البجلی و صاحب
الروایتین عن الشیخ ابی الحسن الاشعری انتهی و قال
الفاضل احمد جند همین است حقیقه ایمان نزد جمهور
محققین و نزد جمهور محدثین و معتزله و خوارج عمل ارکان
یعنی فرایض نیز داخل ایمانست و مشهور از مذهب
امام شافعی رحمه الله همین است ایمان
بر دو نوعست مجمل و مفصل مجمل آنست که در دل
تصدیق کند یعنی راست و درست داند و
بزبان اقرار آرد که عالم را آفریننده ایست
موصوف بصفات کمال و منزه از جمیع نقایص
و زوال او یکی است جز او اله بحق نیست محمد صلی
الله علیه و سلم فرستاده اوست هرچه از
حضرت او آورده و بما تبلیغ کرده است همه را
درست است و دین مسلمانی حق است و دین
کفر باطل است کذا فی تیسیر الاحکام للقاضی

شهاب الدین لله دولتنا بادی و مال آنکه گوید
الایمان الاجمالی هو التصدیق بجمیع ما علم بالضرورة
من عند الله او التصدیق بما علم مجی الرسول به
او بما جاء به الرسول من عند الله او التصدیق بمعنی
الشهادتین والاقرار به او التصدیق بجمیع ما قال الله
تعالی علی مراد الله و بما قال رسول الله علی مراده
بهمین راجعست کما لا یخفی و مفصل آنست که اجمال ایمان
چند فریضه است به تفصیل ذکر کنند و با جمال بسنده
نکنند بلکه بحق سبحانه و تعالی با صفات ذاتی و افعالی
که کمال اوست بر وجه تفصیل ایمان آرد و بفرشتگان
که بندگان او و مطیعان فرمان او یند و بکتابهای
او که مشهور از ان کتب اربعه و صد صحیفه است
با نکه همه فرستاده حق است و وحی اوست
و بجملهٔ پیغمبران که اول ایشان پدر ادام و آخر ایشان
محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد

مناف

ذات است و جمیع فرائض شرع محمدی یعنی
نماز و روزه و زکوة و حج وغیرها که فرضیت آنها با
بالقطع معلوم شده و بر وفق آنچه در شریعت آمده
از بعث اجساد و حساب و وزن اعمال و صراط
وغیرها آنچه بطریق ثابت شده که رسول صلی الله
علیه وسلم بآن خبر داده و عقل آن را محال نمی‌داند
و معتقد بر حق سبحانه و تعالی از خیر و شر که جمله به اراده
اوست لیکن راضی از خیر است نه از شر بالتفصیل
این مذکورات را اعتقاد کند راست و درست
و اصلا و قطعا هیچ وجه من الوجوه در صدق
اینها شبهه نیست چه جبرئیل حیث قال اخبرنی عن
الایمان فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان تومن بالله وملائکته وکتبه ورسله والیوم
الآخر وتومن بالقدر خیره وشره روایت کرده
اند و امام اعظم ازان در فقه اکبر آمنت بالله

وملائکته وکتبه ورسله والیوم الآخر والقدر خیره
وشره من الله تعالی نموده اند آن همه را بتفصیل
فهمیده اعتقاد وتصدیق آن کند ایمان مفصل
محصل گردد از بیقدر تفصیل چاره نیست تا باتفاق
جمیع علماء مومن باشد اختلاف کرده اند
علماء دین که ایمان اجمالی بسنده است یا تفصیلی
می باید اکثر ائمه سنت وجماعه بر قول اول اند وبکفا
ایمان مجمل قایل گشته اند در خلاصی از دوزخ ودخول
به بهشت بتقدیر موت بر آن وگفته اند که تفصیلی در
است برای رفع درجات وعلو مقامات است لهذا
قال الفاضل احمد جند فرود تر نیست درجه اجمالی از تفصیلی
باعتبار استحقاق ثواب ودخول جنت وعدم خلود
در نار مگر باعتبار مراتب درجات ثقال ومشرک مصدق
بوجود حق تعالی وصفات او وموحد نصدق بوجود حق
تعالی وصفات او مومن هست شرعا مادام که تصدیق

بلوه

به نبوة رسل نکرده بخلاف آنکه مصدق به نبوت
رسول ما صلی الله علیه وسلم او مومن است
شرعا زیرا که این مذهب سنت اوراسنی وموافق همین
است که گفته اند همه گفتی چو مصطفی گفتی وجماعه علماء
اهل سنت برآنند که ایمان تفصیلی درکار است فی
آن ایمان مقبول حاصل نیست خلاصی از درکات
دوزخ منوط بآنست وقول اول صحیح واظهر است
از جمله آنکه اجماع بران واقعست که من مات وهو یشهد
ان لا اله الا الله محمد رسول الله داخل الجنه وحدیث
صحیح مسلم شاهد آنست کما فی المشکوة المصابیح عن عثمان
بن عفان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من مات وهو یعلم ان لا اله الا الله دخل الجنة
والله الهادی اختلاف کرده اند دران که تقلید
در ایمان اجمالی یا تفصیلی کفایت میکند یانا آنکه دلیل
نقلی از کتاب وسنت یا عقلی ندانند ایمان حاصل

نیست مذهب معتزله است که تا ایمان بدلیل عقلی
یا نقلی حاصل نکند مومن نیست و لیکن اکثر اهل
سنت و جماعت بر آن هستند که ایمان مقلد که در
آن اعتقاد بالفعل شک هیچ وجه راه ندارد درست
است لیکن بترک معرفت دلیل فاسق باشد
کذا فی تیسیر الاحکام و قال فی الصحایف و هو مومن
و ان کان عاصیا بترک النظر و الاستدلال و هو مذهب
ابی حنیفه و الشافعی و مالک و احمد و الاوزاعی و
الثوری و کثیر من المتکلمین و قال بعضهم لا یستحق
اسم المومن الا بعد المعرفة بالادلة و قواعد الدین
سواء احسن العبارة اولا و هو مذهب الاشعری و قوم
من المتکلمین انتهی و برین تقدیر ذکر دلیل لازمست
یا سبب آنکه تا مومن شود یا از فسق بر آید و کمال ایمان
حاصل آید بنا علیه مسائل سابقه بطریق ایجاز و اختصار
بعضی از دلایل نقلی آورده میشود که امام غزالی در

فیصل

فیصل التفرقه فرموده اند عوام را بدلیل نقلی ارشاد
باید نمود و اگر قبول نکنند شمشیر را فرموده آمد لعلما بدلیل
عقلی پیش باید امد بنا بران از دلایل عقلی که خالی از وقت
دشنه نیست احتراز فرموده می آید الا ما بدرد فیل و
همین مراد است از قول مولانا روم پای استدلالیان
چوبین بود پای چوبین سخت بی تمکین بود نه نقلی که بدار
دین برانست والله اعلم خالق عالم و موجد بنی
آدم موجود است قال الله سبحانه و تعالی رسوله صلی الله
علیه و سلم فاعلم انه لا اله الا الله یعنی لا مستحق للمعبودیة
موجود الا الله الواجب الوجود المستحق العبادة علی الحقیقة
فانه هو الموجود الکامل الذی وجوده بذاته لا مستحق العبادة
سواه فعلم انه موجود واحد چون دلیل این مسئله در
نقلیات متجاوز از حد و حصر است و امام ابو حنیفه رضی الله
پیشوای عالم و مقتدای اعظم درین مسئله اکتفا بدلیل
نقلی نفرموده حکم فرموده اند انبیا کرا مدعی نبی شرع بود

در جهان واجب بود و با هر مرد با ایمان بخالق

معتقد و مع ذلک جمیع دلایل نقلی موقوف

بر وجود صانع است اگر وجود او را موقوف بر

دلیل نقلی کرده شود خالی از دور نخواهد بود بنا بران

دلیل عقلی در اثبات این مدعا گفتن لازم می‌آید

بدانکه اگر او موجود نبودی ما موجود نمی‌شدیم و راه از

نیستی بسوی هستی نمی‌یافتیم چنانکه آنحضرت صلی الله

علیه وسلم اشارت باین دلیل فرموده‌اند لولا الله ما اهتدینا

ولا صمنا ولا صلینا رواه البخاری فی صحیحه مسندا مرفوعا

چنانچه گفت هر کرا عقل خرده بین باشد بیند وی

این سخن یقین باشد هر چه آورده سوی هستی بی

یافته هستی و بقا از وی خانه می صنع خانه ساز کند دیده

نقش می دست خامه زن که شنید و الا چون

آدمی مدت تجربه و تفکر در یابد شک نیست که تغیر احوال

خویش از طفولیت تا بلوغ مطلع گردد و بر تغیر احوال عالم

بنز و فرود

نیز وقوف شد و بیقین بدانند که عالم متغیر است
و هر متغیر پدید حادث بود پس ناچار باشد او را از
قدیمی که در وجود غیر باشد الا لازم آید دور یا التسلسل
و هر دو باطل است بالضرورة و قدیم عبارت از موجودیست
که عدم سابق بر وجود نباشد و هذا المدعی و الظاهر شبهه
نیست که در واقع موجودی هست اگر واجب است فهو ا
لمطلوب و اگر ممکن است محتاج خواهد بود بکسی که او را
موجود گرداند ناچار است که منتهی بواجب گردد و
الا لزم الدور و التسلسل و کلاهما باطلان بالبدیهة
کذا فی شرح المواقف و فی عقاید مولانا احمد جند حق
سبحانه و تعالی موجود است بان معنی که بخودی خود
وجود دارد یعنی آنکه غیر را مدخل بود در بود و هستی او چنانکه
در حدیث النبی مشعر باین معنی است کنت
کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق
لاعرف و سایر موجودات همه بسبب او موجود ه

بیدا شده اند وبه پرتو نور وجود او منور گشته اند

واو نور همه کائنات است چنانکه در کلام مجید

فرمود الله نور السموات والارض مانند آفتاب

که منور و روشن و ظاهر است بخود وسایر اجسام

بنور او منور و روشن و ظاهر شده اند انتهی

الثانیة والثلثون آنکه او را بدایت و نهایت نیست

قال الله سبحانه وتعالی هو الاول والآخر الایة

اگر او را بدایت بودی اول او آن بودی که

او را بدایت شد زیرا که خود بیدا شدن محال

است پس واجب اول نبودی واگر او را نهایت

بودی آخر او آن بودی که منتهی بران شد پس

واجب الآخر نبودی چون اولیت و آخریت

و منحصر موجب نص قرآنی شد او از بدایت

و نهایت منزه گشت فی شرح العقاید وغیره لا

ابتداء لوجوده اذ لو کان له بدایة لکان حادثا

مسبوقا بالعدم فکان وجوده بغیره فلم یکن واجبا انتهی

وصفه قدم ازین جهت واجب است که عدمش ممتنع است و عدم آن بتمامی مفهوم وجود وادا نمیشود

واتصاف بآن عدم محال است زیراکه منشاء نقص است و واجب آنست که کامل من جمیع الوجوه

بود و بالجمله باید که منزه باشد از مطلق نقصان فکیف از زوال جمیع کمالات

که این نقصان کلی [illegible] باشد کذا استفاد من

تحقیقات عقاید مولانا احمد جند و شیخ محمد پارسا در اثبات قدم الله تعالی

خود فرموده اند زمرا فطاب که استدلال باظهر اشیاکه وجود است میکنند باید دانست

باید که موجودی قدیم باشد وگرنه در عالم هیچ موجودی نبودی

از آنکه بتقسیم عقلی موجود منحصر در دو قسم است

یا اورا ابتدا باشد یا نباشد پس اگر موجودی

از قسم ثانی نباشد هیچ چیز موجود نگردد بالقطع میدانیم

که اشیا موجود اند پس در وجود قدیمی هست که

بدایت ندارد تا از وی همه موجود شده اند زیرا که

بسبب حادث تقاضای آن نمی‌کند مرکب از خود موجود
گردد فالموجد هو الواجب الذی لا یتصور له بدایة
و فی شرح المواقف عن الامام الرازی لما ثبت
انتهاء الموجودات الی واجب الوجود لذاته و العدم علی
الواجب ممتنع لزم کونه ازلیاً و ابدیاً فلا حاجة
الی جعله مسئله علیحده — انه لیس بجوهر یعنی
حق سبحانه و تعالی جوهر نیست زیرا که جوهر را اهل
متکلمین از حیز یعنی مکان چاره نیست و او منزه است
از حیز چنانکه معلوم شود و بر مذهب حکما اگرچه حیز
ضروری نیست لیکن جوهر فرد ممکن است و امکان بوجوب
منافات دارد پس بر واجب اطلاق جوهر بهیچ یکی
ازین دو معنی نکرده شود اما وقتی که اراده کنیم بمعنی
قایم بذاته یا موجود لا فی موضوع پس عدم اطلاق
بسبب عدم اذن شرع است کذا فی شرح العقاید للمحقق
التفتازانی چون این مسئله خصوصها در کتاب و
و سنت

بست مذکور نیست بنا بر علیه دلیل نقلی بیاورده

شد معنی ذلک ممکن است که از آیة و الله الغنی و انتم

الفقراء اخذ شده شود زیرا که چون غنی بی نیاز است از همه

ما یحتاج آن مستلزم امکان و لوازم آن غنی بی نیاز از

امکان و غیره باشد بالبداهت کما لا یخفی

انه لیس بعرض یعنی عرض نیست این مطلب محتاج

دلیل نیست زیرا که عرض با جمیع اقسام احتیاج دارد

با آنکه تا عنه گویند وجود فی نفسه نیز ندارد بلکه وجود او

همان بخود وجود جوهر است پس واجب که کامل من

جمیع وجوه است ناقص من جمیع الوجوه نمیتواند به

شد آنکه او در جهت نیست زیرا که جمیع جهات از و

او محصور در جهات چون باشد و ایضا اگر در جهت

یا در مکان باشد لازم آید قدم جهت و مکان و به

برهان قطع ثابت شده که غیر حق تعالی و صفات

او قدیمی نیست و این مسئله مجمع علیه است زیرا که الغیر

حکما بقدم زمانی بعضی اشیا قایلند لیکن بقدم زمان و مکان قایل نیستند کما حقق فی محله و ایضا متمکن محتاج مکانست بحیثیتی که محال است وجود او بدون مکان و مکان مستغنی است از و از ینجا که جایز است که خلا باشد فیلزم وجوب المکان و امکان الواجب و کلاهما باطل کذا فی شرح المواقف و این مسئله نیز از ائمه سابقین مستفاد است کما نظهر لمن له درایه امام طایفه شیخ محی الدین عربی در رساله ما لابد للمرید میفرماید که لا حاجت اثبات وحدت الاله فان المخالف لا عین له فی الوجود و اما تنزیهه فهو اکد علیک من اجل المشبهة و المجسمة فانهم ظاهرون فی هذا الزمان فاعتمد یا اخی علی قوله تعالی لیس کمثله شیء و حسبک هذا فکل وصف بناقص هذه الآیة فهو مردود الا ما یلیق و لا تردد و لا تخرج عن هذا الموطن و کذلک جاء فی السنة کان الله و لا شیء

بعد وزاد العقار وهو الآن على ما عليه كان فلم يرجع
اليه سبحانه من خلقه العالم صفة لم يكن عليه فاعتقد فيه
من التنزيه عن وجود العالم ما تعتقد فيه ولا عالم ولا
شئ سواه تعالى الله عما يقول الظالمون علوا كبيرا
انتهى او مستولیست بر عرش قال الله سبحانه
وتعالی الرحمن علی العرش استوی و در معنی این آیة
اختلاف کرده اند بسیاری از علما بر اند معنی استیلا
غلبه است چنانکه در کلام بلغای واقع است قد استوی
عمرو علی العراق ای استولی و غلب بالقدرة والقهر
یوئیده ما ورد فی النص والله غالب علی امره ای علی
جمیع ما صدر بامره وتخصیص بعرش بسبب آنست
که اشعار باعلی بودانی کرده شود از مرانکه مقرر اوهام است
که عرش اعظم المخلوقات هیچ مخلوقی باو نمیتواند رسید
چه جای آنکه برو غالب گردد چون قهر و استیلا حق
برو ثابت شد بر اشیاء دیگر بطریق اولی ثابت

میکرد در این تقدیر این صفت عاید بالصفة قدرت
میشود این یک قول شیخ ابو الحسن اشعری ودر
قول دیگر فرموده است که استوا صفتی است
که عاید هیچ یکی از صفات بسوی نمیشود و ما حقیقة آنرا
نمیدانیم سید محقق در شرح مواقف میفرماید که فالحق
التوقف مع القطع بانه لیس کاستواء الاجسام
انه یری بالابصار و فی دار القرار یعنی ذات باک او سبحانه
وتعالی مرئی میشود بچشم در بهشت وحشر از دار الاخرت
دلایل این مدعی از کتاب و سنت ظاهر است اما از
کتاب یکی آنکه قوله تعالی وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة
اگرچه نظر بمعنی کثیره مستعمل شده لیکن چون متعدی بالی
میشود بمعنی رویت بچشم می آید فقط و ههنا کذلک
فوجب حمله علیها فیکون واقعة فی ذلک الیوم وهو المطلوب
کذا فی شرح المواقف دوم آنکه حق تعالی در حق کفار
کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون فرمود اشارت کرد

بحجتهم

بتحقیق شان آنها پس لازم آمد که مومنین بر خلاف
اینها باشند دلی حجاب رب الارباب را مشاهده
نماینده و در شرح مواقف بعد از نقل آیتین میگویند
که اجماع امت قبل حدوث مخالفین بر وقوع رویه
و حمل بر دو آیه یعنی پس اعتبار ندارد در مخالفه معتزله
و فی مشکات المصابیح عن الامام مالک رضی الله عنه
عن قوله تعالی الی ربها ناظره قیل قوم یقولون الی
ثوابه فقال مالک کذبوا فاین هم عن قوله تعالی کلا
انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون قال مالک الناس ینظرون
الی الله یوم القیمة باعینهم وقال لو لم یری المومنون
ربهم یوم القیمة لم یعیر الله الکفار بالحجاب فقال کلا
انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون رواه فی شرح السنة
سیوم آنکه حق تعالی فرمود در وصف خود لا تدرکه
الابصار و ادراک باجماع اهل لغه دیدن روحه احاطه
را گویند ماخوذ است از ادراک بمعنی نیل و وصول

کما قال الله تعالی وانا لمدرکون ای ملحقون در
فی کلام العرب ادرکت الثمرة ای وصلت
حد النضج وادرک الغلام ای بلغ بعده نقل کرده
شد بجهة رویت بوجه احاطه که آن در علم وصول
و بلوغ است و ظاهر نفی رجوع بقید است تا مفید
شود چنانکه شیخ عبد القاهر در دلایل الاعجاز تصریح بآن
کرده پس اصل رویت بدون احاطه ثابت شد
بر تقدیری که حمل بر مجاز کرده اصل رویت مراد دارند
هم مدعا ثابت است از جهة آنکه الابصار معرف باللام
است و اجماع اصولیین بر آنست که جمع معرف از صیغه
عموم محمول بر استغراق است پس در قوة موجبه
کلیه شد و رفع ایجاب کلی اثبات ایجاب جزئی را
چنانکه در لم یقم کل انسان محقق شده در شرح تلخیص
وغیره پس هر یک بصر نمی تواند دید بلکه ابصار مومنین
می بینند فقط وهو المدعی و بر تقدیری که استغراق از

لام

ثبت
لازم نگیرد حکم قضیه مهمله حتی شود و آن نادر قوت جزئیه ا
و تخصیص بعضی بنفی لا الت میکند بر اثبات مر بعضی
دیگر را اما لا حجة علی هذا حجة لنا لا علینا ذکره فی شرح
المواقف و اما از سنت پس احادیث درین باب
بسیار بلکه از شمار بیرون هستند با برکت دو حدیث
صحاح ستة اتفاق کرده اند حدیث جریر بن عبد الله رضی الله
تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
انکم سترون ربکم عیانا متفق علیه و فی روایة البخاری
وسلم قال کنا جلوسا عند رسول الله صلی الله علیه
وسلم فنظر الی القمر لیلة البدر فقال انکم سترون ربکم کما
ترون هذا القمر لا تضامون فی رؤیته الحدیث رواه
البخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی و فی روایة اذا
دخل اهل الجنة الجنة فیقول الله سبحانه و تعالی تریدون
شیئا ازیدکم فیقولون الم تبیض وجوهنا الم تدخلنا
الجنة و تنجنا من النار قال فیرفع الحجاب فیه

الی وجه الله تعالی فما اعطوا شیئا احب الیهم
من النظر الی ربهم ثم تلا یعنی رسول الله صلی الله
علیه وسلم الذین احسنوا الحسنی وزیادة رواه
مسلم والترمذی وعن ابن عمر رضی الله عنه قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان ادنی اهل
الجنة منزلة لمن ینظر الی جنانه وازواجه ونعیمه وخدمه
وسرره مسیرة الف سنة واکرمهم علی الله من
ینظر الی وجهه غدوة وعشیة ثم قرء یعنی رسول الله
صلی الله علیه وسلم وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة
رواه احمد والترمذی وهذا الحدیث ادل دلیل علی
اثبات الرویة لانه صلی الله علیه وسلم قرء الآیة
المذکورة شاهدا علی ما قاله فلم یبق بعد بیانه صلی الله
علیه وسلم ولا بعدا علامه کلام ممن خالفه فقد خالف
النص القطعی لانهم اتفقوا علی ان بیان المجمل یفید
القطع ولهذا قالوا بفرضیة مسح ربع الراس و

دلک

فذلک لان خاتیه شبهة التی الغیر ان الآیة تحتمل المعانی
فلا یکون دلیلا لاجمال وقد زال الاجمال ببیان مسند
اهل الکمال و الله الموفق لهدایة اهل الاعتزال الی
حقیقة المتعال اما انه سبحانه و تعالی واحد فی ذاته
و صفاته و دلیلش آنست که حق سبحانه و تعالی در کلام
مجید فرموده و الهکم اله واحد لا اله الا هو و قال تعالی
شهد الله انه لا اله الا هو و قال سبحانه و تعالی قل
لو کان معه آلهة کما یقولون اذا لابتغوا الی ذی العرش
سبیلا سبحانه و تعالی عما یقولون علوا کبیرا و قال تعالی
لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا فسبحان فسبحان
رب العرش عما یصفون و قال سبحانه و تعالی ما اتخذ
الله من ولد و ما کان معه من اله اذا لذهب کل اله بما
خلق و لعلا بعضهم علی بعض سبحان الله عما یصفون
و قال تعالی و هو الذی فی السماء اله و فی الارض اله
یعنی فی العلویات و السفلیات هو الله الواحد الفرد

وقال سبحانه وتعالى امن خلق السموات والارض
وانزل لكم من السماء ماء فانبتنا به حدائق ذات بهجة
ما كان لكم ان تنبتوا شجرها االه مع الله بل هم قوم يعدلون
امن جعل الارض قرارا وجعل خلالها انهارا وجعل
لها رواسي وجعل بين البحرين حاجزا االه مع الله بل
اكثرهم لا يعلمون امن يجيب المضطر اذا دعاه ويكشف
السوء ويجعلكم خلفاء الارض االه مع الله قليلا ما
تذكرون امن يهديكم في ظلمات البر والبحر ومن يرسل الرياح
بشرا بين يدي رحمته االه مع الله تعالى الله عما يشركون امن
يبدء الخلق ثم يعيده ومن يرزقكم من السماء والارض
االه مع الله قل هاتوا برهانكم ان كنتم صادقين وتحقيق هذه
الاية الاخيرة على ما يستفاد من كلام الشيخ محي الدين
بن العربي انه لا يحتاج الى اقامة دليل على توحيد
الاله فان المشرك قد اثبته كما قال سبحانه ولئن
سالتهم من خلق السموات والارض ليقولن الله
ولكن

تتمہ

ولیکن زاد بوعلیک بیانات تکیف فعلیہ الدلیل فیما
نرادہ قل ان التوحید ان کنتم صادقین فالحاصل ان
ادلۃ التوحید فی الکتاب والسنۃ اکثر من ان یعد
او یحصی و اعظمہا لا الہ الا اللہ فاعلم انہ لا الہ
الا اللہ فانہ یکفیک فی الوجود و التوحید و اما التو
ادلہ عقلیہ درین مختصر گنجایش ندارد لیکن عزیزی از
معتمدان اہل دولت ازین فقیر دلیل مسئلہ وحدت
الالہ پرسید گفتہ شد کہ شریک شما در امری موجب
شما ہست یا نہ گفت کمال نقصانست گفتم پس کامل
من جمیع الوجوہ را اگر شریک باشد ناقص من جمیع الوجوہ
باشد پس باید کہ در ذات و صفات ذاتیہ او اصلا
شرکت نبودہ باشد تمام شبہات آن عزیز
کہ بر ادلہ عقلیہ بود باین مقدمہ مرتفع شد الحمد للہ
علی ذلک و ازین تقریر بر اہل معرفت توحید
کہ اصل و منبع جمیع کمالات است ظاہر با

میکردد والله الهادی روزی بخدمت حضرت
عین ال[illegible] از افاضل و سرآمد علمای نظیر بود رسید
و استفسار دلیل عقلی بر وحدانیت [illegible] اکثر صوفیه
بآن قایل هستند نمود حضرت عین القضاة بابین
نوع اشارت فرمودند که همچنانکه دلیل بر عینیت وجود
بر ماهیت در شرح تجرید و حاشیه قدیم مقرر شده
بر اثبات این مدعا میتوان قایم نمود حضار مجلس همه
در حیرت شده متوجه گشتند فقیر گفت تقریر این
دلیل در مدعای سابق چنین است که موجودات
را به تقسیم عقلی سه مرتبه میتواند بود اول موجودی
مستفاد از غیر بود چون ممکنات موجوده دوم
موجودی که حقیقت وی مغایر وجود وی باشد و
مقتضی آن بر وجهی که انفکاک وجود از وی محال
باشد اگرچه بنابر تغایر میان ذات و وجود تصور
انفکاک ممکن است چون واجب الوجود بر مذهب

متکلمین

متکلمین سیوم موجود یکه وجود او عین ماهیت

باشد یعنی بذات خود موجود بود نه بامری مغایر

یعنی وجود محض که ذات عبارت از وجود است و لا

شک چنین موجود کامل واجب بود که نقصان و افتقار

در وجود از وی محال باشد چنانکه در [illegible] مرتبه است

مثلا روی زمین که منور بنور آفتاب است و محتاج او

من جمیع الوجوه در اضاءه و آفتاب که منور بنور خود

است محتاج بغیر نیست نور که منور بذاته است مثلا

وقتی که قایم بذاته باشد و این مرتبه در کمال قوتست

فما یقال فیه انه مضی لان النور فی الاضاءة یحتاج

الی شیء بل هو نور بذاته منور بذاته فهو الاکمل فی الا

ضاءت فعلی هذا القیاس فللنور سبحانه جمیع کمالات

یتوقف علی الممکنات بلا مریة فاما ان یقال انها مغا[یره]

له سبحانه فیلزم الاحتیاج الی الغیر من جمیع الوجوه او

عین له من حیث الوجود و اللزوم مغایر له بحسب الما[هیة]

فی الحقیقة فیلزم الاحتیاج الی ما هو غیره من وجه اذ هو
هو لیس هو غیره الا بحسب الاعتبار وانما التغایر
فقط فمن حیث انه متصف بصفة الکمال فاعل لجمیع
الکمالات واجب و من حیث انه متصف بضده لا
ظهار کمالاته قابل لجمیع ظهوراته ممکن فلا یلزم الاحتیاج الا
الی نفسه لا الی غیره هذا المدعی چون تقریر این دلیل نموده
شد ان فاضل و جمیع حضار مجلس قبول نموده استحسان
نمودند علی الخصوص حضرت شیخ الاولیا بسیار خوشوقت
گشتند والحمد لله علی ذلک و درین زمان یکی از اهل فضل
بعد از تمهید مقدمه مذکوره اعتقاد درست بر توحید
آورده والله الموفق هذا هو الرکن الاول من الارکان
الاربعة السابقة و اما الرکن الثانی [illegible] انه سبحانه
و تعالی الله لا اله الا هو الحی القیوم لا تاخذه سنة و لا نوم
و هو جل جلاله و عنت الوجوه للحی القیوم و قال الله
تعالی هو الحی لا اله الا هو الی غیر ذلک من الآیات

و الثانی [illegible]

والثانیة انه قدیر چنانکه فرمود سبحانه وتعالی والله علی
کل شیء قدیر قدرت بجناب الهیت که تمام موجودات
را سلب حرفته العین ایجاد و اعدام تواند کرد چنانکه فرمود
والله ما خلقکم ولا بعثکم الا کنفس واحدة یعنی ایجاد جمیع
موجودات واعدام آنها بار بعث آنها مثل ایجاد و
اعدام یک ذات مثل موریچه یا کم از ان بیش اوست
سبحانه وتعالی انه علیم چنانکه فرمود جل جلاله والله
علی بکل شیء علیم وقال سبحانه وتعالی ذلک لتعلموا
ان الله علی کل شیء قدیر وان الله قد احاط بکل
شیء علما وقال تعالی وعنده مفاتیح الغیب لا یعلمها الا
هو ویعلم ما فی البر والبحر وما تسقط من ورقة الا یعلمها
ولا حبة فی ظلمات الارض ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب
مبین وقال تعالی لا یعزب عنه مثقال فی السموات
ولا فی الارض ولا اصغر من ذلک ولا اکبر الا فی کتاب
مبین الی غیر ذلک من الایات انه مرید چنانکه

سبحانه و تعالی یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و قال جل جلاله
فعال لما یرید و قال تعالی اذا اراد الله شیئا ان یقول له کن
فیکون و قال تعالی و ما تشاؤن الا ان یشاء الله
و قال تعالی یرید الله لیبین لکم و یهدیکم سنن الذین من
قبلکم و یتوب علیکم و الله علیم حکیم و قال تعالی یضل من
یشاء و یهدی من یشاء و قال الله تعالی ما اشرکوا
و ما جعلناک علیهم حفیظا و ما انت علیهم بوکیل الی
غیر ذلک من الآیات انه سمیع بصیر و قال تعالی
و هو السمیع العلیم و قال الله لرسوله صلی الله علیه و سلم
هو الذی یریک حین تقوم و تقلبک فی الساجدین و قال
الله تعالی لموسی و هارون اننی معکما اسمع و اری و قال
جل جلاله الم یعلم بان الله یری قال الله تعالی و الله بصیر
بالعباد و قال جل جلاله و الله بصیر بما تعملون الی غیر ذلک
من الآیات الا آنکه کیفیت سمع و بصر آن ذات بیچون
بیان نمی آید و لهذا البعض داخل علم کرده اند و حق

الذی

آنست که غیر علم است لیکن مقصود باید دانست که بعوت حاست
نیست و لهذا قال تعالی لیس کمثله شیء و هو السمیع العلیم
السادس انه کلیم قال سبحانه و تعالی و ان احد من المشرکین
استجارک فاجره حتی یسمع کلام الله و قال تعالی و کلم الله
الله و قال تعالی موسی تکلیما بدانکه برین مدعا اجماع
جمیع انبیا واقعست و کتب سماوی شاهد لیکن در حقیقت
کلام او اختلاف کرده اند بعضی گویند که کلام حق سبحانه صفت
ازلی قایم بذات اوست که منافی خرس و سکوتست
رجنس حروف و اصوات نیست چون تعبیر ازو بالفاظ
عربی واقع گشت بقران نامیده شد و بسریانی که شد
بانجیل نامور گشت و هکذا پس اختلاف در عبارتست و حقیقت
کلامی که قایم بذات اوست سبحانه و تعالی یکی است
و این را کلام نفسی گویند و ان عبارات را حادث گویند
که حق سبحانه و تعالی در گوش جبرئیل یا در لوح محفوظ حادث
فرموده است این تحقیق منسوب بشیخ ابو منصور ماتریدیست

و شیخ حسن اشعری می‌شنه فرموده اند که کلام معنی قایم بذاته

نیز بموافق او بظاهر مخالف مینماید اما برین مختار چند مفسده

لازم می آید یکی آنکه اگر کسی منکر شود که آنچه در میان

دفتی المصحف نوشته اند کلام الله حقیقت نیست باید که

کافر نگردد با آنکه اجماع کرده اند که کافر گردد با انکار یک آیه

بلکه یک کلمه که بتواتر بونه کلام الله ثابت شده است

بالضرورة من الدین و دیگر آنکه باید که معارضه و تحدی

بکلام الله حقیقة نشده باشد و مجرد مسموع حقیقة آن

نباشد و این همه مخالف آیات کثیره است مثل قو

له ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة

من مثله و قوله فاجره حتی یسمع کلام الله و دیگر برین تقدیر

اطلاق مخلوق بر وجب الفاظ میتوان کرد و این قریب

بمذهب معتزله است که حق سبحانه کلیم است بمعنی

آنکه خلق کلام در غیر میکند و این را باطل بوجوه کثیره گفته

اند و دیگر آنکه برین تقدیر مقرو و محفوظ کلام الله نباشد

بلکه

بلکه دال بر وی ثابت بالضرورة از دین آن شده که
مکتوب شنود و مسموع و محفوظ مابین کلام الله است الی
غیر ذلک من المقاصد الی ان قال جواب کل منها بخلاف
الا آنکه حق آنست که شیخ و غیر از محققین بر آن رفته اند و
آن آنست که مراد از معنی مقابل لفظ نیست بلکه مراد از معنی
ما یقوم بغیره است یعنی کلام لفظی یا معنی قایم بذات
حق است که شامل مر لفظ و معنی را جمیعا چنانکه شخصی در
دل خود تمام قصیده یاد دارد و آن قایم بذات او است
پس برین تقدیر آنچه مکتوب است کلام او است سبحانه و تعالی
حقیقة و معارضه و تحدی به همو واقعست و آنچه مسموع و مقروء
و محفوظ است نیز همو است و آنچه برین وارد کرده شود که حروف
و الفاظ تعاقب دارد پس از حق سبحانه و تعالی چگونه
صادر شود جوابش آنست که این ترتیب بسبب عدم
مساعده آله است چون حق سبحانه و تعالی از آلات
جسمانی منزه است متصف بصفت کلام خود ازلا و ابدا

خواهد دفعه میشود در گوش جبرئیل یا موسی علیهما السلام
یا رسول الله صلی الله علیه وسلم به ترتیب میرسد
این تحقیق را قاضی عضد کرده و میر سید شریف
در شرح مواقف بعد از نقل از ان تحسین بسیار
کرده فرموده اند که این محمل لفظ معنی در کلام اشعری
مختار محمد شهرستانی است در کتاب نهایة الاقدام
انتهی و الحق بسیار لطیف و معقول است و این را
مثالی بخاطر میرسد مثلا شخصی که قادر باشد بر نقش
کردن مثلا از خردل یا ارزن بدست گیرد و بر تخته
بیندازد که نقش مسدس یا مربع یا مثلث بیفتد ممکن
است پس حق تعالی که قادر علی الاطلاق است
اگر کلامی بیک دفعه بلا تعاقب الحروف و الالفاظ از وی
صادر شده باشد در گوش سامع به ترتیب واقع سازد
چه استحاله دارد با انکه در شرح عقاید تفتازانی از بعض
محققین نقل میکنند که اما انفاهیم بذات الله تعالی فلا

ترتب فیه حتی انه من سمع کلام الله سمعه من غیر
ترتب الاجزاء لعدم احتیاجه الی الآلة فهذا من ذلک
اولی از آنکه اعتقاد چنین کرده شود که او کلیم است
سبحانه و تعالی اما کیفیت کلام بیچون مثل ذات
او بیچون و بیچگون است والله الهادی الی حقیقة
المقال کلام او قایم بذات اوست چنانکه تحقیق
آن گذشت و آنچه معتزله گویند که کلیم است بمعنی آنکه
ایجاد میکند اصوات و حروف را در گوش سامع و
واسطه باطل محض است والا اتصاف حق سبحانه
بجمیع اعراض مخلوقه بواسطه لازم آید از هر آنکه سواد
و بیاض و حمره و حرکت و سکون و غیر ذلک همه مخلوق
اوست سبحانه و تعالی پس باید که اسود و ابیض و
احمر و متحرک و ساکن گویند با وجود آنکه اطلاق اینها همه
کفر است و جواب این شبه در عضدی مذکور است و
آنها التزام دارند که از روی قاعده جایز است

که گفته شود و معنی مذکور بعضے خالق ان لیکن چون ناقر
شرع نیست اطلاق متکلم آخر الامر تحقیق چنین کرده اند
که اجماع اهل تفسیر است که اطلاق صفت بر کسی
است که صفت قایم باوست چون حق تعالی متکلم است
بالاجماع پس کلام قایم باو باشد بالاتفاق فافهم
علم او سبحانه و تعالی قدیم است بهمه اشیا یعنی کلی و جزئی
از جهت آنکه علم او مقتضی ذات اوست و نسبت ذات
بهمه اشیا برابر است پس علم بعضی ترجیح بلا مرجح باشد
دیگر جهل به بعضی نقص است و نقصان بر واجب الوجود
جایز نیست اما آنکه گویند اگر عالم بجزئیات باشد تغیر و حدوث
در ذات او لازم آید و آن محالست جواب پس ظاهر است
زیرا که تغیر در جزئیات از لا موجود الی الحال که متصف به تغیر
میشود موجب تغیر در صفت علم نیست بلکه در اضافت
و تعلق است و حدوث آن ضرور ندارد چنانکه در علم
علام مبین است ... صفات ذاتیه او قدیم

است زیرا که قدیم محل حوادث نباشد او سبحانه و تعالی
منزه است که محل حوادث باشد و بطلان آن
به برهان قطعی ثابت شده و اگر صفات ذاتیه او
قدیم نباشد و در وقتی از اوقات نفی آنها باشد و آن
کمال نقص است زیرا که بی حیات مرده است و
بی علم جاهل است و بی قدرت عاجز است الی غیر
ذلک و ایضا اگر نباشد بعده شود او را علتی میباید و
آن قدیم است اگر غیر او باشد کسب کمال از غیر کند و
اگر ذات او باشد آن قدیم است پس قدم صفات
لازم آید و اگر ذات او بشرطی از شرایط باشد نقل کلام
در آن شرط میکنم که آن قدیمست یا حادث اگر قدیم
است قدم صفات لازم آید و اگر حادث است
سبب حدوث او چیست الی آخر ما مر حتی یلزم التسلسل
او الدور او قدم الصفات الذاتیة و هو المدعی
آنکه صفات زایده بر ذات دارد یعنی عالم است به

بر تقدیر قدم تعدد قدما لازم آید و آن کفر است و غیر
ذلک من المفاسد المذکورة فی الکلام از جمله آن شبهات
گفته اند که لا هو و لا غیره فلا یلزم شیء من المفاسد زیرا که معنی
اد آنست که غیر در حقیقت آنست که انفکاک از دو جایز باشد
و ایضاً عدم یکی و وجود دیگری جایز است پس غیریت
یعنی ممکن الانفکاک و العدم نیست و عین نیست چنانکه علما
و معتزله گویند که مفهوماً و مصداقاً یک چیز است که او را
ذات گویند و علم گویند و قدرت گویند و عالم و قادر
گویند فان ذلک امر بدیهی البطلان پس واسطه درمیان
هر دو حاصل است و آن آنست که مفهوم یکی عین
دیگری نباشد با وجود آنکه انفکاک و عدم محال باشد
و برین تقدیر همه شبهات مندفع میگردد لیکن بر عاقل مخفی
پوشیده نیست که سخن مذکوره اگرچه نفی تعدد ذوات قدیمه
نمود لیکن خالی از و لزوم تعدد و تکثر نیست پس اولی
و آن مذهب صوفیه باشد که بر رتبه وارد میشود و

عینیت و غیریت اصطلاحی که فهمیدن آن محتاج اثبات

وضع است خلاصی حاصل میکردد یا آنکه از تحقیقات

ایشان چنان مستفاد میشود که در واقع غیر آنند و تعدد

قدیمی که موجود و غیر باشند اگرچه قائم بذات او است

خالی از اشکال نیست و الله الهادی ۱۲ اهو الرکن الثانی

المشتمل علی عشرة مسائل

حق سبحانه و تعالی خالق افعال عباد است چنانکه

جل جلاله و الله خلقکم و ما تعملون فرموده تعالی کما قاله

هل من خالق غیر الله یرزقکم من السماء و الارض لا اله الا هو

فانی تؤفکون و فرمود عز شانه و الله خالق کل شیء و

هو علی کل شیء وکیل و فرمود علی سلطانه و ربک

یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة سبحان الله

و تعالی عما یشرکون و فرمود حق سبحانه و اسروا

قولکم او اجهروا به انه علیم بذات الصدور الا یعلم من

خلق و هو اللطیف الخبیر و فرمود جهر برهانه امن یخلق

کمن لا یخلق افلا تذکرون و غیر ذلک من الآیات که همه دلالت
قطعی بر استقلال خالقیت حق سبحانه و تعالی میکنند و
ذلک خالق میباید که عالم باشد بانچه مخلوق میکند کما
قال تعالی الا یعلم من خلق حال انکه ما فعل میکنیم و نمیدانیم
که چگونه در اثنای آن حرکات و سکنات صادر از ما خواهد
شد تا اگر کسی پرسد از تفصیل آن جواب نمیتوانیم داد
و این حالت ما را در ظاهرترین افعال که رفتار و گفتار
است و فی الحقیقة اگر تامل کرده شود در هر فعل که کدام
عصب و عرق در عمل آن محتاج استعمال است و چگونه
مستعمل میشود تا انکه فعل در وجود می آید امر ظاهر تر
گردد که ما را قوت خالقیت اصلا نیست انکه با وجود
عدم خالقیت ما را کسبی حق سبحانه و تعالی عطا فرموده
چنانکه در قرآن مجید خبر داده کل امری بما کسب رهین و
اعلام نموده لیجزی کل نفس بما کسبت و گفته لها ما
کسبت و علیها ما اکتسبت و فرموده ان لیس للانسان

الا ما سعی و ان سعیه سوف یری الی غیر ذلک من الکتاب
و انزال الکتب و ارسال الرسل بالاوامر و النواهی و
ترتب الثواب و العقاب علی العمل دلیل علیه و انهم
بالیقین میدانیم که حرکات ما مثل حرکات مرتعش و مضطر
نیست یا مجبور بالکل باشیم بلکه جبری متوسط بین الاستقلال
الکلی و المقهوریة المحضة واقع است که آنرا بکسب تعبیر مود
میشود و حقیقتش آنست که حق سبحانه و تعالی قدرت و اختیار
جبری بنده را عنایت فرموده است که آنرا بقصد خویش متوجه
میسازد بسوی فعل و بسبب آن حق تعالی فعل را ایجاد میکند
یا مطابق آن یا غیر مطابق آن و آنرا ایجاد فعل در خارج کونبود
پس کسب عبارة از صرف العبد قدرته و ارادته الی الفعل
باشد علی ما فی شرح العقاید و شرح المقاصد و فی شرح
المواقف المراد بکسب العبد الفعل مقارنته العبد لقدرته
و ارادته بالفعل من غیر ان یکون منه تأثیر و مدخل فی وجوده
سوی کونه محلا له و هذا مذهب الشیخ ابو الحسن الاشعری انتهی

داد

وانچه مستفاد از تلویح و حواشی شرح عقاید میشود آنست
که قصد و ارادۀ قلبی که آنرا عزم گویند از بنده صادر میشود و حق
سبحانه و تعالی بجری عادت بعد فعل در خارج مرتب
میسازد یعنی موجود میکند و این عبارات مختلف
است که حاصل همه بیک امر راجع است یعنی ایجاد
و فعل در خارج بموجب عادة الهی از حق سبحانه و تعالی
میشود بعد از آنکه بنده بموجب قدرة و ارادۀ جزئی ایجاد
عزم و قصد آن در دل میکند و ثواب و عقاب در آخرت
و مدح و ذم در دنیا بهمه قصد مصمم راجعست و تحقیق این
مسئله چنانکه در شروح مشکات و غیرها مستفاد میشود
آنست که مثل مانند اینست از راه حواس ظاهری
و باطنی صور اعمال بلکه جمیع صور در رو منتقش میگردد
و این را خواطر گویند بعد از آن میل بسوی کردن او
میشود و آنرا رغبت گویند یا بسوی ناکردن از آن نفرت
گویند این هر دو یعنی خطره و میل بی کوششی اختیاری

هستند زیرا که خطره بمحض انتقاش صورة حاصل
میشود که دران اصلا اختیار نیست و میل اگر سوی کار
خوبست از الهام ملک است واگر سوی بدیست
وسوسه شیطانست پس این هم بلا اختیارست
بنابر علمه برین مواخذه و ثواب و عقاب اصلا نیست
بعد ازان یعنی که مایل شهوات و شیطان موافقت
دارد حکم میکند در بدی که ینبغی ان یفعل و در نیکی
ان لا یفعل و بعضی که تنزکیه الهی یا اجتهادی میل
بسوی محمود دارد و بملک موافقت نصیب او شده ا
بعکس آن حکم میکند یعنی در نیکی ینبغی ان یفعل
و در بدی لا یفعل میگوید و این را رای و همت گویند
و نیت نیز میتوان گفت بعد ازان عزم جزم میکند که البته
باید کرد فعلا او کفا و صرف اعضا بسوی ان میکند اینست
قصد و عزم و هم که مقارن فعلست پس اگر فعل واقع شد
مواخذه تمام و اگر واقع نشد بسبب موانع مواخذه

قصد و عزم است فقط داد حق تعالی توفیق داد تا کف
از آن باختیار خود نمود ثواب عزم ترک بالکف از فعل
قبیح یابد چنانکه در حدیث جمع الجوامع وارد است من هم بحسنة
فلم یعملها کتبت له حسنة و ان عملها کتبت له عشر حسنات
و من هم بسیئة فلم یعملها ای باختیاره کتبت له حسنة پس
مرتبه رابع عبارت از کسب که محل ترتب ثواب عقاب
و مدح و ذم است و مرتبه ثالث که رای و همت است
اگرچه باعث آن تقصیر است در سعی اعمال خیر باختیار
خود سبب مواخذه که منجر بکفر نمیشود لا فلاهر الشرح المحرری
و النووی و غیرهما اگر کسی گوید که آیة و ما تشاؤن الا
ان یشاء الله دلیل صریح است بر آنکه عزم و رای مشیة
حق تعالی است پس بنده را اختیار کجاست جواب
آنست که مشیت عبارت از ترجیح فعل است بوقوع
چنانکه در شرح عقاید مذکور است هی تخصیص احد المقدورین
فی الاوقات بالوقوع و نحوه فی شرح المواقف وغیره

انوقت توجه عزم است بایقاع وبالیقین میدانیم

که هر چه عزم بدان متوجه میشود در خارج مطلقا الوقوع نمی

آید بلکه مبنا بر آن غرض حق تعالی ایجاد اکثر میکنند و گاهی نمیکنند

بابامل است همه و التجربه معلوم است که بعضی اوقات مباشرت

اسباب ظاهری نیز میشود و در خارج خلاف آن بوقوع می

آید و همین است معنی آیه کما قال البیضاوی ای و ما تشاؤن

الا ان یشاء الله مشیتکم ای و ما یشاؤن ایقاع شی الا

وقت ان یشاء الله وقوع ما تشاؤن فیقع والا فلا یقع و

ولهذا قال فی تفسیر قوله تعالی و ما یذکرون الا ان یشاء الله

بانه صریح فی ان فعل العبد بمشیة الله تعالی فتامل

مسئله فعل در خارج بهر دو قدرت واقع میشود چنانکه مذهب

ابو اسحق اسفراینی و قاضی ابوبکر باقلانی است و ذلک لان

افعال العباد الاختیاریة عند اهل السنة واقعة بقدرة الله

وحدها ولیس لقدرتهم تاثیر فیها بل الله سبحانه اجری عادته

بان یوجد فی العبد قدرة واذا لم یکن هناک مانع اوجد فیه فعله

المقدور

المقدور مقارنا لهما فیکون محل الحجة مخلوقا لله تعالی ابداعاً
واحداً انا و یکون بالتعب کذا فی شرح المواقف
خلق عالم بر حق تعالی لازم عقلی نیست بلکه حق سبحانه و تعالی
در ایجاد عالم و عدم مختار است قال فی شرح المواقف
یصح من الله ایجاد العالم و ترکه و لیس شیء منهما لازماً لذاته بحیث
یستحیل انفکاکه و الی هذا ذهب الملیون کلهم و اما الفلاسفة
فانهم قالوا ایجاده العالم علی النظام الواقع من لوازم ذاته
فیمتنع خلوه عنه فانکروا القدرة بمعنی ان شاء فعل ان شاء
ترک لاعتقادهم انه نقصان و اثبتوا له الایجاب زعماً منهم
انه الکمال التام انتهی و دلیل برین مسئله یعنی بر آنکه حق سبحانه
و تعالی بالاختیار است جمیع آیات است که دلالت بر قدرت
میکنند و الا اگر قادر بمعنی مذکور نباشد لازم آید که حق سبحانه
و تعالی در اجرای صفات مجبور باشد و این کمال نقصانست
زیرا که بالضرورت عقل معلوم است هر کاری که از فاعل
بالاختیار صادر میشود اتم و اکمل است از کاری که با...

نیست

صحیح

صدور یا بدلیس التخلف به بداهت عقل نقصان فاعل باشد

چنانکه افضل متاخرین ملا جلال دوانی در شرح هیاکل

تصریح عقاید [illegible] نموده اند وانچه میگویند [illegible] احتمال علته در بعض آ

کو تخلف از معلوم میکنند و نقص لازم آید که اهل سنت ایجاد در

ازل جایز ندارند اما چون جایز باشند مع ذلک میگویند که بقدرت

خود هر وقت که خواست ایجاد کرد این مقام در علیة کامله تا [illegible]

وجه نقصان لازم نمی آید کما لا یخفی و مولانا احمد خبد در عقاید خود

میگویند که تامل کند در عجایب و غرایب عالم حکم کند که صانع

آن بدین نظام اکمل نباشد مگر قادر بقدرت تامه که در و

شایبه عجز نیست هر نوعی که میخواهد میکند اگر خواهد ترکش کند

انتهی محصله   انکه بعث رسل جایز است بخلاف

درین مسئله حکما اسلامی و بعضی معتزله اند که گویند واجبست

بجهة تحصیل نظام اکمل که بی قوانین عدل مقرر و محقق میگردد

واهل سنت میگویند که بعثت لازم نیست از بهر انکه بر حق

سبحانه و تعالی هیچ شئی واجب نیست چه وجوب فرع تکلیف

است و تکلیف

است و تکلیف از وجوب است به از ما بر و وحق سبحانه و
تعالی بر خود واجب نکرده است چنانچه معلوم شود
و دیگر مثل این احکام مبنی بر حسن و قبح عقلی است و آن
از وجوه کثیره باطل است چنانکه در شرح مختصر عضدی و شرح
مواقف و غیرهما مبین گرده است و شمه از آن مذکور شود و
علی عدم الوجوب مثل قوله تعالی فاما یاتینکم منی هدی
فمن تبع هدای فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون قال القاضی
البیضاوی در اتی بحرف الشک و الیان الهدی کان لا
محالة لانه محتمل فی نفسه غیر واجب عقلا انتهی لیکن در ارسال
رسل حکمت و مصلحت تمام است زیراکه عالم را مهمل
معطل گذاشتن از حکیم کریم در غایت بعد است و
جماعتی بعثت رسل را محال پندارند و سخن آنها باطل
محض است چنانکه در کتب کلام مقرر شده
تکلیف ما لا یطاق جایز است زیراکه حق سبحانه و تعالی
هرچه میکند خوب و مرغوب است از جهت آنکه از وی

قبیح نیست پس اگر تکلیف کند بما لا یطاق قبیح نباشد

لکین واقع نیست چنانکه خبر داده لا یکلف الله نفسا

الا وسعها اما درین مسئله خلاف شیخ ابو منصور ماتریدی است

علیه الرحمة آن است که اگر جایز باشد خلاف خبر

اشعریه جواب گویند تخلف

او لازم آید وان محال است

که فی نفسه ممکن است اگرچه بموجب خبر مذکور جایز نباشد

و مراد ما آنست که امکان عقلی دارد یعنی از فرض وقوع آن

محال لذاته لازم نمی آید و اگر محال لغیره لازم آید امکان ذاتی

منافی نیست انکه ثواب و عقاب لازم نیست پس اگر مومن

مطیع را عذاب کند شاید و اگر فاسق را منعم سازد تواند کما

قال سبحانه وتعالی قل فمن یملک من الله شیئا ان

اراد ان یهلک المسیح ابن مریم وامه ومن فی الارض جمیعا

و در حدیث وارد است لو ان الله عذب اهل السموات

و اهل ارضه عذبهم و هو غیر ظالم لهم و لو رحمهم کانت

رحمته خیرا لهم من اعمالهم رواه احمد و ابن ماجه و ابن

حبان

حبان و الطبرانی عن زید بن ثابت مرفوعا ذکره الامام
السیوطی فی الجامع الصغیر فی مشکات المصابیح مثله لیکن
درین مسئله شیخ ابو منصور ماتریدی خلاف نموده و گفته
که تعذیب مومن در دوزخ و تخلید در وی محالست عقلاً و دلیل
ایشان یکی همانست که حق تعالی خبر داده است و تخلید هر
یکی در مقامی معین و خلاف خبر او محال است عقلا و دیگر
که مومنان حیات است که احتمال اباحت ندارد دلیل
احتمال عفو باید که نداشته باشد چنانکه ایمان مقابل او است
پس احتمال عذاب باید که نداشته باشد و دیگر انکه کافر نیست
دانسته که تا ابد حیات باید بر همین اعتقاد باشد چنانچه
مومن بر خلاف این بود پس عقل بالبدیهة حکم میکند که
هر یک بجزای خود برسد اشعریه میگویند که از راه سمع
قبولست اما عقلا فلا از انکه حسن اشیا و قبح ان بشریعت
پس حق تعالی موجب واعده خلاف نخواهد کرد در حق
مومنان تفضیلا و احسانا لا ان اخبار وعده واجب نیا

لانه لا یقبح منه الشی و اما وعید کافر پس خلاف آن جایز
است از جهت آنکه خلاف آن محض فضل و کرم است و صوفیه
رضوان الله علیهم نیز همین اعتقاد [illegible] تا آنکه جمعی
مسیح الاولیا اکثر اوقات میفرمودند که ان الله یغفر ان
یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء نیز دلالت میکند
بر جواز تعلق مشیت بغفران شرک و مغفور بودن که صاحب
کشاف لمن یشاء را بهر دو جمله متعلق نموده است اگرچه
مطلب او آنست که غیر شرک نیز حق تعالی بتوبه می بخشد مثل
شرک پس هر دو بمشیت تعلق دارد بمعنی آنکه اگر میخواهد
توفیق توبه میدهد و هر دو را می بخشد و اگر نمیخواهد توفیق نمیدهد
و هیچ یکی را نمی بخشد اگرچه مذهب او باطل است چنانکه
در کلام مقرر شده است و آیه کریمه ان ربک لذو مغفرة
للناس علی ظلمهم نیز نص صریح بر آنست که مغفرت محتاج توبه نیست
نکته بخاطر میرسد که ظلم عظیم شرکست و لهذا پیغمبر صلی الله
علیه و سلم بعد از نزول الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم

بظلم

بظلم او فکیف بالامر وهم معتمد و درن زبان بیان
کرده بودیم که حکما گفته اند اين الم بظلم با فعل الله چنانکه
در احادیث صحیحه وارد است لیکن ظلم هم این در اصل
باشد من الصمد من الناس بجنب استغراق است لیس
امید عفو ظاهر است می در حادیث ادعیه حزب الاعظم
وارد است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا من
وعد فوفا داد عد فعفا اغفر لمن ظلم واسا لیس عفو وعید
عین کرم واحسان است و لهذا در شرح مواقف
میگوید العقاب حقه والاسقاط فضل منه فکیف یتصور
امتناعه بالعقل اصلح در حق بنده بر حق تعالی
واجب نیست چنانکه گذشت لا یجب علی الله شئ در این
مسئله معتزله خلاف دارند پس بایشان گفته شود که
اصلح مر کافر فقیر را در دنیا و آخرت آن بود که پیدا
کرده نشد یا آنکه او مخلوق نیست پس اصلح در حق هر بنده
لازم نشد کذا فی شرح المواقف و غیره قبح هر شی

الست که حق سبحانه و تعالی مومنان را اعلی الجنه و حسن

انهار اکلها عقاید و تمام تر حسین تمیزت دادند بلطف و کرم

خود الجنه خوب نزد و فنا ما اخرت بوقوع می کنند و این محض

تفضل است ذلک فضل الله یوتیه من یشاء

والست که مبنای امثال این مسئلها بر حسن و قبح عقلی

واجماع اکثر اهل سنت و جماعت بر آنست که لا یجب علی الله

شیء ولا یقبح من الله شیء لانه یفعل ما یشاء و یحکم

ما یرید و قال فی شرح المواقف الشرع هو المثبت

حسن الاشیاء و قبحها و هو المبین ای لها فلا حسن ولا قبح

حسنا والحسن قبیحا کما فی النسخ من الحرمة الی الوجوب

ومنه الی الحرمة انتهی و فی التلویح المذکور فی کتب

الکلام منه انه لا قبیح بالنسبة الی الله تعالی بل کل افعاله

حسنة واقعة علی نهج الصواب لانه مالک الامور علی

الاطلاق یفعل الله ما یشاء و لا علة لصنعه و لا غایة

لفعله انتهی یعنی بالغایة الغرض الذی یکمل الفعل لاجله فانه

فانه متفق علیه واما الحکم بهما والمطلق فضلا فانهما

یکفیت ذا التعدد والکثرة بما لا یخفی و ازینجا معلوم شد که حسن

جمیع اشیا و قبح آن بالفعل گفتن چنانچه معتزله گویند عقلیست نمی

حسن بعضی اشیا چنانکه حسن معرفت و طاعت مثلا اگر گفته

شود گنجایش دارد اگرچه آن هم خالی از تردد نیست والله اعلم

معرفت حق سبحانه یعنی ایمان بقدرت او شناختن او و طاعت

او یعنی شکر منعم واجب است بشرع نه بعقل خلافا للماتریدی و علیه

المعتزله اما وجوب معرفت پس دلیل آنست که حق سبحانه

و تعالی در آیات کثیره که در عدد حصر نمی آید حکم بایمان فرموده

و ایضا حکم فانظر الی آثار رحمة الله و غیر ذلک من الآیات

اگر گفته شود از روی عقل حسن اینچنین شیء و قبح آن معلوم شد

پس حسن ایمان و قبح کفر و وجوب تحصیل اول و اجتناب

از دیگر بیرون شرع ثابت شیخ ابو منصور و من وافقه

میگویند اگر وجوب ایمان بشرع باشد فقط دور لازم آید

جهت آنکه ثبوت شرع موقوف بر ایمانست

سبحانه و تعالی و علم او و قدرت او و کلام او و بقصد او آنکه
ثبوت نبی بدلالت معجزات پس اگر موقوف شود
وجوب جزئی از انها بر شرع دور لازم اید و ایضا اگر بر وجوب
شرع باشد لازم اید اسکات رسل یعنی چون مدعی نبی
معجزه ظاهر سازد و بگوید مکلف را که نظر کن دران تا حقیقت
معلوم شود مکلف را میرسد که بگوید که نظر نمیکنم تا انکه
بر من لازم نشود و نظر نکنم پس رسول از جواب این عاجز
شود بخلاف آن که وجوب ایمان اگر عقلی باشد رسول
را میرسد که بگوید که نظر کردن بر تو لازم است از روی
عقل اگر نظر نمیکنی گرفتار بعذاب دنیوی و اخروی خواهد
شد و ایضا ایمان واقعست مر خوفی را که حاصل میشود
از اختلاف مردمان در اثبات صانع و ایجاب معرفت او
پس چون عاقل اختلاف را مشاهده نماید در دل او خوف
حاصل میشود که جایز است که صانع مرا حکم بایمان
و معرفت صفات کمال کرده باشد اگر سعی دران نکنم

معاقب

معاقبت شوم پس سبب تحصیل خوف برخود ایمان و نظر
و آن واجب شمرده شد چون عاقل بحد دلیل ظاهری
و باطنی مشاهده نماید ادراک خوفی حاصل شود که مبادا
بسبب عدم موقوف ساختن بلا منع علیه این نعم از من
سلب نماید و دفع ضرر که ازین خوف متوقع واجبست
عقلا لان العاقل اذا لم يدفع الضرر عن نفسه ذمه العقلا
باسرهم ونسبوه الى السفاهة وهو المعنى بالوجوب العقلي
كذا في شرح المواقف وغيره من الكتب الكلامية جواب
دلیل اول در تلویح داده است اگر توقف شرع بر وجوب
ایمان و بعلم بوجوب آن غیر مسلم است بلکه بر نفس ایمان
و این منافی توقف وجوب ایمان بر شرع نیست و جواب دلیل
دویم در عضدی چنین گفته است که رسول را میرسد که گوید
گفتن تو که نظر نمیکنم تا واجب نشود غیر صحیح است از برای [illegible]
نظر موقوف بر وجوب نظر نیست انتهی پس [illegible]
مقدمه ثانیه منع کردن بهتر است چنانکه در کتاب [illegible] مذکور

هست یعنی لا نسلم که لازم نشود بر تو تا نظر نکنی بلکه در
واقع بر تو معرفت و نظر در آن لازم شده است که معنی
بسبب آن خواهی شد و نظر کنی یا نه و ذلک لان نتیجه
الشرع فی الکف لا یتوقف علی النظر ... ظاهر و جواب
دلیل سیوم در شرح مواقف آورده که این معنی انست
و منع و عقل و امرا الوجوه کثیره را کرده ایم و بر تقدیر التسلیم
منع میکنیم حصول خوف مذکور چنانکه مشاهده در اکثر عالم
میشود هرگز بخاطر ایشان نمیرسد که در عالم صانعی هست
تا از اسلم بمعرفت و تصدیق کرده است یا نه بر تقدیر تسلیم
دافع این خوف نظر عقلی نیست از جهة آنکه شاید خطا در نظر
در واقع شود چنانکه حقیقت امر است در اعتقاد نیاید
و این اشد خوف هست از آنکه هیچ اعتقاد نکند مع ذلک
آیته و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا شاهد قوی است برآ
ایمان واجب نیست عقلا و اگر نه عذاب قبل از بعث
لازم بودی ماتریدیه در جواب این گویند که مراد از

الرسول

یک لقمه از خوان نعمت و الوان بی منت او چشیده بعده
در مجامع عظیم انگشت جنبانند و بگویند که این قدر احسان آن
ملک بر من کرد در عرف شهره شود و این را استهزا بود
به اکثر ابلیس بر همین قیاس است طاعت و شکر
بالنسبه بملک ملک او اکثر است از چیزی که
انعام فرموده است حق سبحانه و تعالی بر بندهای خود
از بهر آنکه نعم او نهایت ندارد و ان تعدوا نعمت الله
لا تحصوها و طاعت ما اقل قدر است از انکه جنبانیدن
ان حقیر است محصله [illegible] در مسئله تحسین بعض اشیا
و تقبیح آن که بوجهی عقل معلوم گردد راجع است و هذا لیس
معتبر الا ان الحکم بوجوب الایمان و الطاعة مثل
الصدق النافع و اعطاه الخیرات حد الا به سبب العقاب
والله اعلم پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم افضل رسل
است و ادله این مسئله از کتاب و حدیث لا تعد و لا
تحصی است و اجماع امت نیز بر وی واقع است که آیته

تعالی

تفاوت زمند کو تفهیم که مشتمل بر فضیلت امت مرحومت
کنتم خیر امة اخرجت للناس ولاشک ان خیریت
الامة بحسب کمالهم فی الدین وذلک الکمال یتبع نبیهم الذی
یتبعونه وهو الذی علیه الصلوٰة فی الحدیث الصحیح انا
سید الناس یوم القیمة یوم یقوم الناس لرب العالمین
وفی صحیح الترمذی انا سید ولد آدم یوم القیمة ولا فخر
وما من نبی یومئذ آدم ومن دونه تحت لوائی یوم
القیمة ولا فخر وفی روایة له وللدارمی انا اکرم الاولین
والآخرین علی الله ولا فخر وغیر ذلک الاحادیث
حتی وقع اجماع الامة علیه وانکار جمیع ادیان باطل
او منسوخ گشت از کتاب وسنت اظهر من یخفی
است زیرا که حق سبحانه وتعالی در آیات کثیره
حکم بکفر یهود ونصاری کرده وقد وقع الاجماع القطعی
علیه الصلوٰة واو خاتم الانبیاء بالاجماع ونص قرآنست
کما قال سبحانه وتعالی ولکن رسول الله و

الشمس اما معجزات او صلی الله علیه وسلم از حد و عد بیرون است چنانکه در بیان آن امام سیوطی وغیره مجلدات نوشته اند کاملین وکل آی اتی الرسل الکرام بها فانها القلت من مخففهم وفیل الهاکل نبی فی الانام فضیلة وجملتها مجموعة لمحمد صلی الله علیه وسلم وافضل معجزات او قران معجزاست که در بیان اعجاز آن مجلدات تالیف شده و آنچه درین مختصر ادا ده شد قطره از دریای محیط خواهد بود و از جمله معجزات ظاهر او صلی الله علیه وسلم معراج بود که اجماع اهل سنت وجماعت بر آن واقع است کما قال المعراج لرسول صلی الله علیه وسلم فی الیقظة الی السماء ثم الی ما شاء الله تعالی من الامکنة الرفیعة والمقامات الشریفة حق ومنکره مبتدع ضال وتفاصیله فی الاحادیث الصحیحة لا یحتاج الی البیان فالاولی ان تصرف عنه العنان الی التکلان بلکه هر چه در تحقیق این مسئله نوشته شود

بلغ

تفصیل اهل سنت بنا بر علیه مطوی مودن سبر

باب سوم الرکن الثالث المشتمل علی عشرة مسائل

اهل السنة تصدیق بعث

فی القبور باید کرد و الروایات قرآنی در این باب

نص قاطع است نحو قوله تعالی قل یحییها الذی انشاها

اول مرة و قوله تعالی افلا یعلم اذا بعثر ما فی القبور

و حصل ما فی الصدور و قوله تعالی یوم یخرجون من الاجداث

سراعا کانهم الی نصب یوفضون و قوله تعالی ثم انکم

یوم القیمة تبعثون و قوله تعالی زعم الذین کفروا ان

لن یبعثوا قل بلی و ربی لتبعثن ثم لتنبؤن بما عملتم

و ذلک علی الله یسیر الی غیر ذلک مما لا یعد

و لا یحصی اما سخن در تفصیل حشر در کتب حدیث

مفصل وارد است تیمنا یک آورده شود عن

ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی

الله علیه و سلم یحشر الناس یوم القیامة ثلثة اصناف

صنفا مشاة وصنفا رکبانا وصنفا علی وجوههم قیل
یا رسول الله کیف یمشون علی وجوههم قال الذی
بوجوههم کل حدب وشوک رواه الترمذی وغیره
انکه التصدیق بسوال منکر ونکیر باید کرد که بعد از دخول قبر این
حق است زیرا که احادیث صحیحه بآن ناطقه اند منها ما
رواه انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان العبد اذا وضع فی قبره وتولی عنه اصحابه
انه لیسمع قرع نعالهم اتاه ملکان فیقعدانه فیقولان ما
کنت تقول فی هذا الرجل لمحمد صلی الله علیه وسلم
اما المومن فیقول اشهد انه عبده ورسوله فیقال له
انظر الی مقعدک من النار قد ابدلک الله به مقعدا من
الجنة فیراهما جمیعا واما المنافق والکافر فیقال له
ما کنت تقول فی هذا الرجل فیقول لا ادری کنت
اقول ما یقول الناس فیقال له لا دریت ولا تلیت
ویضرب بمطارق من حدید ضربة فیصیح صیحة یسمعها

من

من يليه غير الثقلين رواه الشيخان بلفظ البخاري وعن ابي هريرة
رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا
اقبر الميت اتاه ملكان اسودان ازرقان يقال لاحدهما
المنكر والآخر النكير فيقولان ما تقول في هذا الرجل فان كان
فيقول هو عبد الله ورسوله اشهد ان لا اله الا الله وان
محمدا عبده ورسوله فيقولان قد كنا نعلم انك تقول هذا ثم يفسح
له في قبره سبعون ذراعا في سبعين ثم ينور له فيه ثم يقال
له نم فيقول ارجع الى اهلي فاخبرهم كنومة العروس الذي
لا يوقظه الا احب اهله اليه حتى يبعثه الله من مضجعه
وان كان منافقا قال سمعت الناس يقولون قولا فقلت
مثله لا ادري فيقولان له قد كنا نعلم انك تقول ذلك فيقال
للارض التامي عليه فتلتئم عليه فتختلف اضلاعه فلا يزال معذبا
حتى يبعثه الله من مضجعه ذلك رواه الترمذي والاحاديث
في هذا الباب كثيرة والنورد حديثا جامعا في هذا الباب
وهو ما رواه البراء بن عازب قال خرجنا مع النبي صلى الله

عليه وسلم في جنازة رجل من الانصار فانتهينا الى القبر
ولما يلحد فجلس رسول الله صلى الله عليه وسلم وجلسنا حوله
كان على رؤوسنا الطير وفي يده عود ينكت به في الارض
فرفع راسه فقال استعيذوا بالله من عذاب القبر مرتين او
ثلثا ثم قال ان العبد المومن اذا كان في انقطاع من الدنيا
واقبال من الآخرة نزل الله اليه ملائكة من السماء بيض الوجوه
كان وجوههم الشمس معهم كفن من اكفان الجنة وحنوط الجنة
يجلسون منه مد البصر ثم يجي ملك الموت عليه حتى يجلس عند راسه
فيقول ايتها النفس الطيبة اخرجي الى مغفرة من الله
ورضوان قال فتخرج فيسيل كما يسيل القطرة من السقاء
فياخذونها اذا اخذها لم يدعوها في يده طرفة عين حتى
ياخذوها فيجعلوها في ذلك الكفن وفي ذلك الحنوط و
يخرج منها كاطيب نفحة مسك وجدت على وجه الارض
قال فيصعدون بها فلا يمرون يعني على ملا من الملائكة
الا قالوا ما هذا الروح الطيب فيقولون فلان بن فلان

باحسن اسمائه التي كانوا يسمونه بها في الدنيا حتى ينتهوا
بها الى السماء الدنيا فيستفتح لهم فيفتح له فيشيعه من كل سماء مقربوها
الى السماء التي تليها حتى ينتهي به الى السماء السابعة
فيقول الله عز وجل اكتبوا كتاب عبدي في عليين واعيده
هم ومنها اخرجهم تارة اخرى قال
روحه في جسده فيأتيه ملكان فيجلسانه فيقولان له من ربك
فيقول ربي الله فيقولان له فيستفتحون واعيدوه الى الارض
فاني منها خلقتهم وفيها ما دينك فيقول ديني الاسلام فيقولو
لان له وما هذا الرجل الذي بعث فيكم فيقول هو رسول
الله صلى الله عليه وسلم فيقولان له وما علمك فيقول
قرأت كتاب الله فآمنت به وصدقت فينادي مناد من
السماء ان صدق عبدي فافرشوه من الجنة والبسوه من الجنة
وافتحوا له بابا الى الجنة قال فيأتيه من روحها وطيبها ويفسح
له في قبره مد بصره قال ويأتيه رجل حسن الوجه حسن الثياب طيب
الريح فيقول ابشر بالذي يسرك هذا يومك الذي كنت

له من انت فوجهك الوجه يجي بالخبيث فيقول

توعد فيقول انا عملك الخبيث فيقول رب اقم الساعة

حتى ارجع الى اهلي ومالي قال وان العبد الكافر اذا كان

في انقطاع من الدنيا واقبال الى الاخرة نزل اليه من

السماء ملائكة سود الوجوه معهم المسوح فيجلسون منه مد البصر ثم يجي ملك الموت

حتى يجلس عند راسه فيقول ايتها النفس الخبيثة اخرجي الى

سخط من الله قال فتفرق في جسده فينتزعها كما ينتزع السفود

من الصوف المبلول فياخذها فاذا اخذها لم يدعوها في يده طرفة

عين حتى يجعلوها في تلك المسوح ويخرج منها كانتن ريح جيفة

وجدت على وجه الارض فيصعدون بها فلا يمرون على ملا

من الملائكة الا قالوا ما هذه الروح الخبيثة فيقولون فلان بن

فلان باقبح اسمائه التي كان يسمى بها في الدنيا حتى ينتهى

الى السماء الدنيا فيستفتح له فلا يفتح له ثم قال رسول الله

صلى الله عليه وسلم لا تفتح لهم ابواب السماء ولا يدخلون

الجنة حتى يلج الجمل في سم الخياط فيقول الله عز وجل اكتبوا

كتابه في سجين في الارض السفلى فتطرح روحه طرحا ثم

واذهم

فراء دون لشبه كـ با نفذ فكانما خر من السماء فتخطفه الطير
او تهوى به الريح فى مكان سحيق فيقادر وجد فى جد
دباتيه ملكان فيطلب الته ادنيك فيقول اه اه لا ادرى
فيقول ما هذا الرجل الذى بعث فيكم فيقول اه اه لا ادرى
فينادى مناد من السماء ان كذب فافرشوه من النار وافتحوا له
بابا الى النار فياتيه من حرها وسمومها ويضيق عليه قبره حتى
تختلف فيه اضلاعه ويأتيه رجل قبيح الوجه قبيح الثياب منتن
الريح فيقول ابشر بالذى يسوءك هذا يومك الذى كنت
توعد فيقول من انت فوجهك الوجه يجى بالشر فيقال انا
عملك الخبيث فيقول يا رب لا تقم الساعة فى رواية
نحوه وزاد فيه اذا خرج روحه صلى عليه كل ملك بين السماء و
الارض وكل ملك فى السماء وفتحت ابواب السماء ليس
من اهل باب الا وهم يدعون الله ان يعرج روحه من
قبلهم وفيه بالعين يعنى الكافر مع الفرق فيلعنه كل ملك
السماء والارض وكل ملك فى السماء وتغلق ابواب

السماء ليس من اهل الباب الا وهم بيد عون الله لا يعرج

روحه من قبلهم الى الاحد — عذاب قبر حق است

ويدل عليه احاديث كثيرة منها ما سبق وعنها ما رواه البراء بن

عازب عن النبي صلى الله عليه وسلم قال المسلم اذا سئل

في القبر يشهد ان لا اله الا الله وان محمد رسول الله فذلك

قوله يثبت الله الذين امنوا بالقول الثابت في الحيواة

الدنيا وفي الاخرة وفي رواية عن النبي صلى الله عليه وسلم

انه قال يثبت الله الذين امنوا بالقول الثابت نزلت في

عذاب القبر فيقال له من ربك فيقول ربي الله ونبي محمد صلى الله

عليه وسلم متفق عليه رواه البخاري ومسلم قوله في عذاب القبر

معناه في شان رفع عذاب القبر وعن عائشة رضي الله عنها

ان يهودية دخلت عليها فذكرت عذاب القبر فقالت لها

اعاذك الله من عذاب القبر فقال نعم عذاب القبر حق

قالت عائشة رضي الله عنها فما رايت رسول الله صلى الله

عليه وسلم بعده صلى صلواة الا تعوذ بالله عذاب القبر متفق

علم الانسان العقيدة

و في شرح الفقه الاكبر ان تعذيب عذاب القبر للكافرين
ولبعض عصاة المؤمنين وتنعيم اهل الطاعة في القبر بما يعلمه
الله تعالى ويريده وسؤال منكر ونكير ثابت كل من هذه
الامور بالدلائل السمعية لانها امور ممكنة اخبر بها الصادق
على ما نطقت به النصوص قال الله النار يعرضون عليها غدوا
وعشيا ويوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون اشد
العذاب وقال الله تعالى اغرقوا فادخلوا نارا وقال
النبي صلى الله عليه وسلم استنزهوا من البول فان
عامة عذاب القبر منه انتهى ٭ اعتقاد باید کرد که میزان اعمال
حق است قال سبحانه والوزن يومئذ الحق
فمن ثقلت موازينه فاولئك هم المفلحون ومن خفت
موازينه فاولئك الذين خسروا انفسهم في جهنم
خالدون وقال جل جلاله واما من ثقلت موازينه فهو
في عيشة راضية واما من خفت موازينه فامه هاوية
وفي الجامع الصغير للامام السيوطي عن النبي صلى الله

علیہ وسلم مرفوعا المیزان بید الرحمن یرفع اقواما ویضع
اخرین رواہ البزار عن نعیم بن عازب فی مشکوٰت
المصابیح عن عبد اللہ بن عمر قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ سیخلص رجلا من امتی
علی رؤس الخلائق یوم القیمۃ فینشر علیہ تسعۃ
وتسعین سجلا مثل مد البصر ثم یقول اتنکر من ہذا شیئا
اظلمک کتبتی الحافظون فیقول لا یا رب فیقول افلک
عذر قال لا یا رب فیقول بلی ان لک حسنۃ انہ لا
ظلم علیک الیوم فیخرج بطاقۃ فیہا اشہد ان لا الٰہ
الا اللہ واشہد ان محمدا عبدہ ورسولہ فیقول
احضر وزنک فیقول یا رب ما ہذہ البطاقۃ مع ہذہ
السجلات فیقال انک لا تظلم قال فتوضع السجلات
فی کفۃ والبطاقۃ فی کفۃ فطاشت السجلات
وثقلت البطاقۃ فلا یثقل مع اسم اللہ شئی رواہ
الترمذی وابن ماجہ وفی القول البدیع للحافظ ابی
الخیر السخاوی عن عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنہ قال

ان لآدم من الله موقف [illegible] في فسيح العرش عليه ثوبان
اخضران كانه نخلة سحوق ينظر الى من ينطلق به من
ولده الى الجنة وينظر الى من ينطلق به من ولده الى
النار فبينا آدم على ذلك اذ نظر على رجل من امة
محمد صلى الله عليه وسلم ينطلق به الى النار فينادي آدم يا
احمد يا احمد فيقول لبيك يا ابا البشر فيقول هذا رجل
من امتك ينطلق به الى النار فاشد المئزر واسرع
في اثر الملائكة واقول يا رسل ربي قفوا فيقولون نحن
غلاظ شداد الذين لا يعصون الله ما امروا ويفعلون ما
يؤمرون فاذا ايس النبي صلى الله عليه وسلم قبض على لحيته
بيده اليسرى واستقبل العرش بيده فيقول يا رب اليس
قد وعدتني ان لا تخزني في امتي فيأتي النداء من
قبل العرش اطيعوا محمدا وردوا هذا العبد الى المقام فاخرج
من حجزتي بطاقة بيضاء كالانملة فالقيها في كفة
الميزان اليمنى وانا اقول بسم الله فترجح الحسنات

علی السیئات فینادی سعد و سعد جدہ و تقدیت
موازینہ انطلقوا بہ الی الجنۃ فیقول العبد یا رسل ربی قفوا
حتی اکلم ہذا العبد الکریم علی ربہ فیقول بابی انت
و امی ما احسن وجہک و احسن خلقک فقد اقلتنی
عثرتی و رحمت عبرتی فیقول انا نبیک محمدا صلی اللہ
علیہ وسلم و ہذہ صلوتک التی کنت تصلی علی و قد
وفتک احوج ما کنت الیہا اخرجہ ابن ابی الدنیا فی
کتاب حسن الظن باللہ من طریقہ کثیر بن مرۃ الحضرمی
و دیگر از اعتقاد مند رجب اعتقاد سوال و حساب و اعطاء
کتاب حسنات و سیئات چنانکہ معلوم شد و مع ذالک
علی الخصوص نیز در کلام مجید وارد است فاما من اوتی
کتابہ بیمینہ فسوف یحاسب حسابا یسیرا و ینقلب الی
اہلہ مسرورا و اما من اوتی کتابہ وراء ظہرہ فسوف
یدعوا ثبورا و یصلی سعیرا انہ کان فی اہلہ مسرورا
و فی الحدیث عن ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ عن النبی

صلى الله عليه وسلم يدعى احدهم فيعطى كتابه بيمينه و
يمد له في جسمه ستون ذراعا ويبيض وجهه على رأسه تاج
من لولو يتلألأ فينطلق الى اصحابه فيرونه من بعيد
فيقولون اللهم ائتنا بهذا وبارك لنا في هذا حتى يأتيهم
فيقول لهم ابشروا لكل رجل منكم مثل هذا واما الكافر
فيسود وجهه ويمد له في جسمه ستون ذراعا على صورة
آدم ويعطى كتابه بشماله فيراه اصحابه فيقولون نعوذ
بالله من شر هذا اللهم لا تأتينا بهذا فيأتيهم فيقولون
اللهم اخزه فيقول ابعدكم الله فان لكل رجل منكم
مثل هذا رواه الترمذي والحاكم في المستدرك وفي
الحديث عنه رضي الله عنه مرفوعا ان الله يخفف
على من يشاء من عباده طول يوم القيمة كوقت صلوة
المكتوبة رواه البيهقي في الشعب وفي الحديث الصحيح
عن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال سئل رسول
الله صلى الله عليه وسلم عن يوم كان مقداره خمسين

الف سنة ما طول هذا اليوم فقال والذي نفسي
بيده ليخفف على المؤمن حتى يكون اهون عليه من
الصلواة المكتوبة يصليها في الدنيا رواه البيهقي
في كتاب البعث والنشور وفي الحديث عن ابي هريرة
رضي الله عنه قال النبي صلى الله عليه وسلم سألت الله
ان يجعل حساب امتي الي لئلا تفتضح عند الامم فاوحى
الله الي يا محمد بل انا احاسبهم فان كان منهم زلة سترتها
عنك لئلا تفتضح عندك رواه الديلمي في الفردوس
ازين حديث مذكور مستفاد ميشود كه با امت النبي صلى
الله عليه وسلم حساب يسير خواهد شد چنانكه در مشكاة
المصابيح وارد است عن عائشة رضي الله عنها ان
النبي صلى الله عليه وسلم قال ليس احد يحاسب
يسيرا قال انما ذلك العرض ولكن يقول من نوقش
في الحساب يهلك متفق عليه وعرض را بيان فرمود
در حديث ديگر عن ابن عمر رضي الله عنه قال قال

الا هلك قلت اوليس يقول الله تعالى فسوف يحاسب حسابا

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یدنی المومن فیضع علیہ کنفہ

ویستره فیقول اتعرف ذنب کذا فیقول نعم ای رب

حتی قرره بذنوبہ ورای فی نفسہ انہ قد ہلک قال سترتہا

علیک فی الدنیا وانا اغفرہا لک الیوم فیعطی کتاب حسناتہ الحدیث

متفق علیہ انکہ تصدیق بہ پل صراط باید کرد چنانکہ در احادیث

صحیحہ آمدہ مارواہ ابو سعید الخدری مرفوعا یوضع الصراط

بین ظہرانی جہنم علیہ حسک کحسک السعدان ثم یستجیز الناس

فناج مسلم ومخدوش بہ ثم ناج ومحتبس ومنکوس فیہا رواہ

احمد وابن حبان والحاکم فی المستدرک وعن ابن مسعود رضی

عنہ قال قال رسول صلی علیہ وسلم یرد الناس

النار ثم یصدرون منہا باعمالہم فاولہم کلمح البرق ثم کالریح

ثم کحضر الفرس ثم کالراکب فی رحلہ کشد الرحل ثم کمشیہ

رواہ الدارمی وقد فسر اہل الحدیث طرا قولہ تعالی و

ان منکم الا واردہا کان علی ربک حتما مقضیا بالجواز علی

الصراط ومذہب اہل حق آنست کہ صراط پلی است

دریا کرده شده بر پشت دوزخ همه مردم بر و بگذرند

مومنان نجات یابند بحسب اعمال خویش و دیگران بیفتند.

در آن قال الطیبی [illegible] والمتکلمون من اهل السنة

والسلف یقولون انه ادق من الشعر واحد من السیف

وهکذا جاء فی روایة ابی سعید رضی الله عنه انتهی و آنچه از

جمیع احادیث بسیار [illegible] مفهوم میشود آنست که [illegible]

بعد از حساب [illegible] اما نصب آن شده در وقتی که دوزخ از

پایین بالای زمین آورده شود و گرد بر گرد مردم اهل حشر

موقف احاطه کند یکطرف او بر زمین متصل باشد

و طرف دیگر بر در بهشت اهل موقف بطریقه که سابق

مذکور شد بر بالای او سوار شده با بهشت روند و بعضی

از راه بیفتند و کافران مطلقا بالا نمیتوانند شد حق تعالی

جمیع مومنان را بحسن وجه نجات و [illegible] کند آمین

بحرمتک یا رب العالمین والحدیث الجامع لاعتقادات

الثلثه ما روت عائشه رضی الله عنها انها ذکرت النار

فبکت

فبكيت فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما يبكيك
قالت ذكرت النار فبكيت فهل تذكرون اهليكم يوم القيمة
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اما في ثلثة مواطن
فلا يذكر احد احدا عند الميزان حتى يعلم ايخف ميزانه ام يثقل و
عند الكتاب حين يقال هاؤم اقرؤا كتابيه حتى يعلم اين يقع كتابه
في يمينه ام في شماله او من وراء ظهره وعند الصراط اذا وضع بين
ظهراني جهنم رواه ابو داود ۔ اما انكه اعتقاد كنيم كه بهشت
و دوزخ حق است چنانكه نصوص قطعيه قرآن بران ناطق
است و در احاديث صحيحه لا يعد و لا يحصى وارد است
و اين هردو موجود اند بالفعل نه آنكه روز قيامت موجود شوند
چنانكه مذهب بعضى است و دليل بران آنست كه حق
سبحانه و تعالى در آيات بسيار اعدت للمتقين اعدت
للكافرين است بلفظ ماضى فرموده است و قوله تعالى
عند سدرة المنتهى عندها جنة المأوى و قوله تعالى قيل
ادخل الجنة قال يا ليت قومي يعلمون بما غفر لي

جعلنی من المکرمین و از صادر احادیث صحیحه معراج و از قصه
که پیغمبر صلی الله علیه وسلم شب معراج بهشت و دوزخ دیدند و العه
مضمون حدیث ... اذا دخلت الجنة عطا الایة
بلاگا الحدیث و در اول ... قصه آدم علیه السلام
درج است که داخل بهشت شدند و بسبب ... در دنیا
فرود آمدند و احادیث در باب جنت و نار و مخلوقیت
آنها در جامع الاصول و غیره بسیار اند بالجمله مخالف این مسئله
جماعة از معتزله هستند که میگویند هر دو مخلوق روز جزا
خواهند شد و شبهات ایشان بغایت ضعیف چنانکه از ان
در کتب کلامیه واقعست اکثر ... ظاهر روی
که وقوع یافته رجوع و بهج صواب است باجماع اهل سنت
و جماعت و مخالف درین مبتدع و ضال است چنانکه
بدلایل ظاهره حجج باهره در ریاض النضرة و صواعق محرقه
شرح و مقرر شده و از جمله الحجه برین ضعیف در وقت
حفظ قران ظاهر شد آنست قال سبحانه و تعالی کما فی

سوره

سورة الشوری وما اوتیتم من شیء فمتاع الحیوة
وما عند الله خیر وابقی للذین امنوا وعلی ربهم
یتوکلون والذین یجتنبون کبائر الاثم والفواحش و — یجتنبون
اذا ما غضبوا هم یغفرون والذین استجابوا لربهم واقاموا
الصلوة وامرهم شوری بینهم ومما رزقناهم ینفقون و
الذین اذا اصابهم البغی هم ینتصرون وجزاء سیئة سیئة مثلها
فمن عفی واصلح فاجره علی الله ان الله لا یحب الظالمین
ولمن انتصر بعد ظلمه فاولئک ما علیهم من سبیل انما السبیل
علی الذین یظلمون الناس ویبغون فی الارض بغیر الحق اولئک
لهم عذاب الیم ولمن صبر وغفر ان ذلک لمن عزم الامور
این آیات مخصوصات حوالش بر اصناف حمیده و اوصاف
شریفه را احوال هر یک از اصحاب اربعه و حسنین رضی
الله عنهم در حال خلافت الخلیفة الاخیرة و حال الحسنین و
ومن بعده من المروانیة و باقی رجال ائمه ظاهرین را الیه
میکنند چنانکه مولف در دیباچه حاشیه شرح مواقف

ازان بیان نموده است اتفاق ابو [illegible] الہام الہی استعما

مستفاد و در بعضی تفاسیر دیده شده کہ آیات مذکوره

در باب ہمین بزرگان بترتیب نازل شده رضی اللہ علی العامه

والسلام اللہ علی اصحابہ ذمہ ہمان آن کہ خلاف ندارد

انکه ترتیب فضل نیز ہمین است اکثر اہل سنت وجماعت

مقرر و محقق نموده اند مگر بعض سلف توقف در افضلیت

عثمان بر علی رضی عنہما کرده اند حیث جعلوا من علامات

السنة والجماعة تفضیل الشیخین وحب الختنین وقال المحقق

التفتازانی والانصاف انہ ان ارید بالافضلیة کثرت الثواب

فللتوقف جہة وان ارید کثرت ما یعده ذوو العقل من

فضائل فلا نہی فلا وجہ للتوقف لان فضائل علی رضی

عنہ اکثر من عثمان رضی عنہ واللہ اعلم بحقیقة امره

انکه شرط امامت بعد از اسلام و بلوغ ذکورت و درع

کفایت بقدر حاجت و نسب قریش وغیره چنانکہ در

شرح عقاید وغیره مذکور است و دلیل ہر یک مقدمہ در

کتب

کتب کلامیه موجود است و انکه امامت فاقد النظر
المذکوره سوی الایمان صحیح است عند القدرت و ال
حین نباشد اجماعت خلیفهای اهل اسلام که فاقد
بعض النظر باشد لازم نشود ولی براینها جایز باشد
و این بسبب فساد علی است بنا علیه لدفع الفساد
و این مسئله متاخرین است بدانکه مسایل امامت
از اصول دین نیست لیکن جماعت از اهل بدعت چون
در دین معانده غلو دارند بزرگان دین در عقاید ذکر
والله الهادی چون اصول مذکوره ایمان تفصیلی مسائل
بودند لابد ضرور به مجتهدین از تحقیق مسایل خلافیه
مجیده بیان ایمان تفصیلی فقها که اجمال آن در این الرسول
و بآمنت بالله الخ تعبیر موده اند بطریق اختصار گفته شود
باید دانست که امام اعظم رضی الله عنه در فقه اکبر امنت
بالله تمام بعبارتی که مشهور است آورده اند و فرموده
یجب علی المکلف ان یقول امنت بالله ایمان آورد

عزوجل که یکی است وجز او الهی نیست مستحق عبادت بوده
همیشه باشند و اعتراف کردم بوجود او و یگانگی او و باوصاف
بزرگی او که بجمیع صفات کمال موصوف است و از جمیع نقایص
منزه هیچ چیز بدو نماند و او بچیزی نماند الله اکبر چه
بزرگی و کبریاست که ان برتر از احاطهٔ وهم و خیال ماست
نی در حریم قدس وی اوهام را گذر نی در فضای قدسی
افهام را اوست ذاتی که لایق است صفات جلال او
با چنین صفات سزاوار کبریاست معبود لم یزل متعالی
از ابتدا موجود لایزال منزه از انتها دانش هیچ چه تناهی
بدو نیست زیرا که بری از صورت و پاک از جهات
وجاست [illegible] و ایمان آوردم بفرشتگان او که
بندگان او هستند و مطیعان فرمان او بدانکه
نزد اهل سنت و جماعت ملایکه اجسام لطیف اند که
قادر اند بقدرت بر آنکه بصور مختلف بر آیند و جایز است
بر ایشان نزول و صعود باذن حق تعالی بعضی از نور

[illegible]

اند و بعضی از ... معصوم اند از صغیره و کبیره بصفت
ذکورة و انوثت نیستند بازوها دارند که بآن پرواز
میکنند چنانکه نص قرآن بآن ناطق است ... علی قاری
در شرح فقه اکبر از خواجه ... الاصول نقل میکنند که لیس لهم
حظ من نعیم و ما من رؤیة الرحمن انتهی و در میان
ایشان مشهور بفضل چهار فرشته اند جبرئیل و میکائیل
و اسرافیل و عزرائیل و افضل از ایشان [illegible] است
درین باب از بعضی اخبار چنان مستفاد میشود [illegible]
است از بعضی آنکه جبرئیل است مولانا [illegible]
چون نص صریح در افضلیت واقع نشده جزم نتوان
کرد دیگر باید دانست که دشمن داشتن ایشان کفر
چنانکه در آیهٔ قرآنی من کان عدو الله و ملائکته
و کتبه و رسله و جبریل و میکال فان الله عدو للکافرین
منصوص است و فرشتگانی که باعمال بندگان
موکل اند بسیار اند و در عدد آنها اختلاف بسیار

است لیکن اینقدر به نصوص قطعی مقرر شده که کراماً کاتبین
یعلمون ما تفعلون ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید
و شیخ ابن حجر در شرح منهاج از طبرانی حدیث
مرفوع نقل نموده اند که موکل اند بر مؤمن صد و شصت
فرشته که دور میکنند از وی انواع ایذا که حق تعالی در حق
آن بنده نخواسته از آنها هفت موکل بچشم اند
انتهی بالجمله فرشتهای حق تعالی از حد و حصر بیرون
است لا یعلم عددهم الا الله تعالی [illegible] و ایمان
و سوم بکتابهای او سبحانه و تعالی که از آسمان منزل
شده است و آن در مشهور صد صحیفه و چهار کتاب است
مولانا احمد جندی می آرند که پرسیده شد از آنحضرت
صلی الله علیه و سلم حق تعالی چند کتاب بر پیغمبران
فرستاد آن حضرت فرمود صلی الله علیه و سلم صد
صحیفه و چهار کتاب ده صحیفه بر آدم فرستاد و پنجاه صحیفه
بر شیث و سی صحیفه بر ادریس و ده صحیفه بر ابراهیم و تورات

و انجیل

و انجیل و زبور و فرقان فرستاد توریت بر موسی
و انجیل بر عیسی و زبور بر داود و فرقان بر محمد صلواة
الله علیهم اجمعین افضل جمیع کتب الهی باتفاق
همه فرقان است که بر محمد مصطفی نازل آنحضرت
که افضل انبیا بالاجماع اند دیگر آنکه ناسخ جمیع کتب است
سیوم آنکه نظم او معجز است در سایر کتب اعجاز نداشتند
تا تحریف در ان واقع گشت چهارم آنکه جامع جمیع علوم
نظری و علمی است پنجم آنکه دلیل صدق همه کتب و
رسل است پس آنکه در ایمان بقرآن چند چیز فرض است
تا ایمان بقران درست شود اول آنکه قبول کند و
متابعت ان بر خود فرض داند دوم آنکه اعتقاد کند
که قران حجت باقی است ناسخ غیر منسوخ تا دنیا هست
سیوم آنکه از حق تعالی است نه لفظ جبرئیل و نه لفظ
رسول است چهارم آنکه اعتقاد کند که جمله قرآن در
مصاحف اثبات شده است هیچ حکمی مفقود نگشته

درحرفی زیاده نشده است کما قال سبحانه وتعالی
انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون کذا فی عقاید حضرت مولانا
احمد جنید رحمه الله وایشان آورندهٔ معجزات اند که همه از جانب
حق سبحانه بودند احکام شریعت بموجب حکم شریعت
بلا زیاده ونقصان بخلایق رسانیدند وایشان معصوم
اند در هیچ وجه معصیت حق تعالی بالقصد ایشان را جایز نیست زیرا که
حق تعالی خلق را امر فرمود باطاعت ایشان من یطع
الرسول فقد اطاع الله اگر عصیانی بالقصد ازیشان صادر شدن
جایز بودی امر نفرمودی واگر یکی ازیشان زلتی
صادر شود بی قصد باشد بطریق سهو یا نسیان و
اجماع جمیع اهل شرع بران واقعست اما جواز کذب
درامور مذکوره بر سبیل سهو ونسیان مختلف
فیه است مذهب صحیح ائمه کبار آنست که واقع
نشود مگر قاضی ابوبکر باقلانی تجویز نموده است
حق آنست که سهوا ونسیانا نیز واقع نشده

کم جواز

که تجویز نموده اند صدور شیء بلیغ مؤدی بنقض دلالت

معجزه است و لو علی سبیل السهو والنسیان

مولانا احمد بعد از تحریر مسئله مسطوره گفته است والحق واحوط

در اسلم عدم تجویز است اما ما ورای کذب از ذنوب

یا کفر است یا غیر کفر اما اجماع امة برین است که کفر حقیقت

از انبیا صادر نشود مگر نزد بعضی خوارج که خارج از

دین هستند که کفر بجهت خوف جایز دارند و آن نیز

نفاق باطل است چنانکه قضیه ابراهیم و موسی با

نمرود و فرعون اعدل شاهد بر آنست و اما غیر کفر پس یا

کبایر و صغایر خالی نیست که بعمد باشد یا بسهو و نسیان

و هر یک ازینها یا قبل از نبوت باشد یا بعد از آن

مجموع هشت قسم شد یعنی کفر و کذب و کبایر و صغایر

در حالت نبوت یا قبل از آن حقیقت دو قسم معلوم شد

اما صدور کبایر از آن عمدا بعد از نبوة پس جمهور

محققین اهل سنت و جماعت منکر جمیع ائمه کبار

منع کرده اند هیچکس از امت را درین خلاف نیست
از حشویه که حشو محض اند جایز داشته اند اما سهواً
یا نسیاناً اکثر علما تجویز نموده اند لیکن سید المحققین میر سید
شریف در شرح مواقف فرموده اند که مختار محققان
خلاف اینست اما صغایر پس عمداً نزد جمهور اهل سنت
و جماعت مجوز نیست لیکن سهواً او نسیاناً او خطاءً فی
التاویل او العمل جایز است و اکثر اهل سنت و معتزله
بر آنند که صغایر خسیسه که دلالت بر دنائت طبع و دون
همت کند نیز جایز نیست و اما قبل از نبوت اکثر اصحاب
سنت و جمعی از معتزله صدور کبایر تجویز نموده اند
سواء کان عمداً او خطاءً اذ لا دلالة المعجزة علیه و لا حکم
العقل بامتناعها و لا دلالة سمعیة علیه و قالت المعتزله
یمتنع عنهم صغیرة و لا کبیرة لا عمداً و لا سهواً و لا خطاءً
قبل الوحی و بعده لیکن نصوص قرآن بر خلاف این
ناطق است چنانکه قصه آدم و موسی و اخوت

یوسف وغیر ذلک قرآن شاهد است

محصل سخن بالتامل الصادق بالجمله اعتقاد باید کرد که

انبیا باوصاف کمال و خلق حسن موصوف اند و

اول ایشان آدم است علیه السلام و آخر ایشان

محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم همه ایشان مبشر

بودند اهل معصیت را بدوزخ و بغضب الهی و مبین

بودند جمیع خیرها را که محتاج الیه اهل زمان ایشان بود

از امور معاش و معاد بشریعت سابقه یا بشریعت

جدیده و همه مؤید بمعجزات و خوارق عادات بود

خلق از آوردن مثل این عاجز گشتند و تعیین عدد ایشان

بالجزم نباید کرد که در میان ایشان قاطع واقع نیست آنچه

مشهور است آنست که یک لک و بیست و چهار هزار

بودند بنابر حدیثی که در مشکاة المصابیح وغیره وارد است

عن ابی ذر رضی الله عنه قال قلت یا رسول الله ای الانبیاء

کان اول قال آدم قلت یا رسول الله و نبی کان

قال نعم مکلم قلت یا رسول اللہ کم المرسلون قال
ثلثمایہ وبضعۃ عشر جما غفیرا وفی روایۃ عن ابی امامۃ
رضی اللہ عنہ قال ابوذر رضی اللہ عنہ قلت یا رسول
اللہ کم وفاء عدت الانبیاء قال مایۃ الف واربعۃ و
عشرون الفا الرسل من ذلک ثلثمایۃ وخمسۃ عشر
جما غفیرا رواہ احمد قال المحقق التفتازانی فی شرح العقاید
وفی روایۃ مایتان واربع وعشرون الفا فالاولی
ان لا یقتصر علی عدد فقد قال اللہ سبحانہ منہم من قصصنا
علیک ومنہم من لم نقصص علیک ولا یومن فی ذکر العدد ان
یدخل فیہم من لیس منہم ان ذکر عدد اکثر منہم او یخرج منہم
من ہو منہم ان ذکر عددا اقل منہم لان خبر الواحد علی
تقدیر اشتمالہ علی جمیع الشرایط لا یفید الظن ولا عبرۃ
بہ فی الاعتقادات انتہی و ترتیب این عقاید ثلثہ
بنا بر انست کہ ملایک کتب بر رسل اوردہ اند افضل
رسل و شرف کتب بر ملائکہ ظاہر است والیوم الاخر

والقدر

و تصدیق بیان یوم قیامت که آن روزیست که آخر
کارها همه بآن وابسته است جزاء اعمال خیر او شر او
بعد از ایوم آخر گویند و صحیح آنست دار آخرت
دایم آن فنا نپذیرد اصلا بهشت باشد در فتاوی ظهیری
می گوید هر که بقاء بهشت و دوزخ و اهل آن را انکار کند
کافر گردد زیرا که بقاء آنها به نص قرآن ثابت شده
و انکار نص موجب کفر است یعنی بعد از آنکه اهل
آن در آن قرار گیرند فانی نشوند دیگر باید دانست
که هفت چیز فانی نگردد و باقی بماند بهشت و دوزخ و عرش
و کرسی و لوح و قلم و ارواح کذا فی شرح الامالی یعنی
وقت نفخ صور که همه چیز فانی گردد این اشیاء سبعه فنا
نپذیرند نشوند یعنی آنکه داخل الا ما شاء الله باشند و از
تفسیر معینی و بیضاوی و غیرهما معلوم میشود که مراد از
ما شاء الله بعض ملائکه مقربین اند یعنی جبرئیل و میکائیل
و اسرافیل و عزرائیل که آنها نفخ صور نمیرند و [illegible]

ارواح شهداء الفتة اندو نے المعینے آخر من یموت ملک
الموت فلا یبقی الا اللہ تعالیٰ فیقول لمن الملک الیوم ثلاث
مراة ثم یجیب نفسہ فیقول اللہ تعالیٰ الواحد القہار وہو ا
ابن حدیث میں رتنبیہ فقیہ ابو اللیث نے اوردہ فیقول
اللہ تعالیٰ لملک الموت یعنی بعد النفخۃ من بقی خلقی فیقول
یا رب انت الحی الذی لا یموت فنی جبرئیل ومیکائیل و
اسرافیل وحملۃ العرش وبقیت فیامر اللہ تعالیٰ ملک الموت
ان یقبض ارواحہم فیقبض ہکذا فی روایۃ الکلبی وفی
روایۃ مقاتل ومحمد بن کعب عن ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ
یقول وبقیت جبرئیل ومیکائیل واسرافیل وحملۃ العرش
ثم یقول اللہ تعالیٰ لملک الموت من بقی من خلقی وہو
اعلم فیقول یا رب انت الحی الذی لا یموت وبقی عبدک
الضعیف فیقول اللہ الم اسمع قولی کل نفس ذائقۃ
الموت فیموت وفی خبر آخر فیصیح صیحۃ لو کان الخلق کلہم
احیاء لماتوا من صیحۃ ویقول لو کنت اعلم ان النزع الروح

هذه المرة تکلمت علی قبض ارواح المؤمنین اصفق ثم
یموت ولا یبقی احد من الخلق عند ذلک این الملوک
واین الجبابرة واین الذین یاکلون رزقی ویعبدون غیری
ثم یقول سبحانه تعالی لمن الملک [illegible] فلا یجیبه احد فیجیب
لنفسه ویقول لله الواحد القهار الحدیث و الصافی
المذکور حدیث بالاسناد ابی هریره رضی الله عنه عن النبی
صلی الله علیه وسلم انه قال ما بین النفختین اربعون سنة
ثم ینزل الله ماء من السماء انتهی در تفسیر معین موافق همین
یعنی چهل سال جزم کرده است اگرچه در بعضی احادیث
راوی را فراموش شده است تا چهل روز یا چهل
ماه و چهل سال را محتمل داشته است بالجمله از کتب
فقه و کلام چنان مستفاد میشود که در بینیت امور سبعه
موجود باشند و از کتب بعضی صوفیه مثل فکوک
شیخ صدر الدین قونوی و نقد النصوص مولوی جامی
چنان ظاهر می شود که ارواح کمل و عرش و کرسی و

در بهشت و دوزخ باقی باشند و در فصوص نیز در فص
یونسی اشارة لبقای ارواح است و از کتب بعضی
صوفیه مثل شرح فصوص شیخ علی پوری و غیرهما
عیان معلوم میگردد که وقت آمدن قیامت کبری
غیر ذات حق تعالی انتهی و درین هیچ استحاله بهیچ وجه
نیست بلکه این کمال قدرتست پس اگر نصوص قطعی
به بقاء امور مذکوره نه ثابت شده است ایمان به بقای
آنها در بهشت می آریم و گرنه ظاهر کل شیء هالک
الا وجهه مؤید این جماعه صوفیه است رضوان الله عنهم اگرچه
احتمال دارد که معنی آیه چنین باشد که همه ماسوی الله در
حیز زوال و فناست چنانکه قاضی بیضاوی و غیره گفته اند
کل شیء هالک الا وجهه ای ذاته فان ما عداه ممکن هالک
في حد ذاته معدوم فی لفظ الله اعلم و لفظ والیوم
الآخر در فقه اکبر نیست زیراکه بعث بعد الموت واقع
شده که کفایت ازان میکنند لیکن چون در مشهور

ہست و خالی از فایدہ نیست مذکور نمودہ شد و اعتقاد

خیرہ و شرہ من اللہ تعالی یعنی ایمان آوردن بآنکہ جمیع امور

بتقدیر اللہ سبحانہ است خیر و شر نفع و ضرر

حلو و مر جمیع مقدرات و جملہ مقدرات از حکم حق تعالی

است جل جلالہ آنکہ تقدیر خیر از حق تعالی است و شر ما از

ایجاد کنیم چنانکہ معتزلہ گویند لیکن اینقدر اعتقاد باید

کرد کہ حق تعالی از تقدیر خیر راضی است و از تقدیر شر نیست

کما قال اللہ و لا یرضی لعبادہ الکفر اگرچہ بارادہ و مشیت

اوست کما قال اللہ لو شاء اللہ ما اشرکوا و رضی اظہر منہا

آن مخفی است و تفصیل این مسئلہ در کلام است و

محصل کلام در باب تقدیر آنست کہ اعتقاد باید کرد کہ

ما شاء اللہ کان و ما لم یشأ لم یکن و در حدیث مرفوع وارد

است از زید بن ثابت ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال

لو انفقت مثل احد ذہبا فی سبیل اللہ ما قبلہ

منک حتی تؤمن بالقدر و تعلم ان ما اصابک لم یکن

ليخطيك وان ما اخطاك لم يكن ص

ليصيبك ولومت على غير هذا لدخلت النار رواه احمد

وابوداود وابن ماجه وفي حديث آخر مرفوعا عن

ابن عباس رضي الله عنه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

واعلم ان الامة لو اجتمعت على ان ينفعوك بشيء

لم ينفعوك الا بشيء قد كتب لك ولو اجتمعوا على ان يضروك

الا بشيء قد كتبه الله عليك رفعت الاقلام وجفت الصحف

رواه احمد والترمذي اگر کسی گوید چون همه از دست

پس ثواب وعقاب موقوف بر عمل بنده نباشد جواب پس

آنست که حقیقتاً بنده را قدرت جزئی مرکب نهاده است داده اند

وآن عزم تمام بر اصدار فعل است وتحقیق آنست که اول

خطره فعل می آید بعده رای آنکه باید کرد یا نه حاصل میگردد

بعده اراده وجود آن فعل یا عدم آن میکند وعزم جزم بر

اصدار او میکند یا باز آمدن از و بعده بمشیت خود مباشر

میشود فعل را اما فعل مقارن آن بمشیت الله در خارج

موجود میگردد پس ایجاد در خارج بخلق الله باشد وعزم

حشر و حساب و میزان و حوض و صراط و جنت و نار
و شفاعت عصاة و غیر ذلک تمام مفصلاً بصحت رسیده حق و
ثابت لفضل الامری باید دانست که در بین هر دو نفخ
شبه استثناء نیست و در حدیث در تفسیر بیقیه از قول الیث
روایت آورده اند که بعد از نفخه اولی چنانکه گذشت ثم
یامر الله السماء ان یمطر فتمطر کمنی الرجال اربعین یوما
حتی یکون الماء فوق کل شی اثنی عشر ذراعا فتنبت
خلق بذلک الماء کنبات البقل حتی تتکامل اجسادهم
فهو کما کانت فی الدنیا ثم یقول الله تعالی لیحیی حملة
عرش فیحیون باذن الله و منهم اسرافیل فیامره
فیاخذ الصور فیضعه علی فیه ثم یقول لیحیی جبرئیل و میکائیل
و ملک الموت فیحیون باذن الله ثم یدعو الله بالارواح فیوتی
بها فیجعلها فی الصور ثم یامر الله اسرافیل بان ینفخ فیه
نفخة البعث فیخرج الارواح کانها النحل قد ملأت
ما بین السماء و الارض فیدخل الارواح فی الارض

الی الاجساد فی احیا ثم تنشق الارض عنهم قال
صلی الله علیه وسلم انا اول من تنشق عنه الارض و فی خبر اخر ان
الله تعالی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملک الموت فینزلون
الی قبر النبی صلی الله علیه وسلم مع البراق و حلل من
الجنة فتنشق الارض عنه فینظر الی جبرئیل فیقول یا جبرئیل
ما هذا الیوم فیقول هذا الیوم الحاقة و یوم القارعة فیقول
یا جبرئیل ما فعل بامتی فیقول جبرئیل ابشر فانک
اول من قد انشقت عنه الارض فرکب النبی صلی الله
علیه وسلم علی البراق و کان جبرئیل اخذ برکابه و میکائیل
صاحب العنان و اسرافیل صاحب الاشیة و ملک الموت
کالراجل بین یدی الملک ثم یامر الله تعالی اسرافیل فینفخ فی
الصور فاذا هم قیام ینظرون انتهی سبحان الله زهی
شرف سید الثقلین که حشر عالم اخرت که باقیست
مشاهده آنسرور ظهور خواهد آمد و این حشر از ان ذره
شود که بهر عزرائیل علیه السلام قبض کرده بود از زمین

وحق تعالی باقی داشته بود در زمین یا در علم خود آن
مثل تخم باشد کما یستفاد من کتاب المعاد للسید الامام
الصغانی حیث قال بشأن المعاد بین تعلم ان اللقمة التی
قبضها عزرائیل من الارض للذی خلق الانسان بامره
لا تتبدل البتة وهو الجزء التام منه وهو الذی اخذ علیه
المیثاق ویتوجه علیه فی القبر سوال المنکر ونکیر وتجلی اجزائها
برد الروح والحیوة الیه وهذا هو الذی یتعلق به الروح عند
نفخ الصور ثم ینظر الیه سائر الاجزاء حیث کانت بقدرة
الله حتی یقوم الشخص تاما کما کان وهذا شیء یوافق
العقل والشرع انتهی وقال بعضهم ان عظم الصلب باق
فی الارض ادیوحده الله وینبت منه سائر بدنه اشهد ان
لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و
رسوله گواهی میدهم با آنکه نیست معبود بر حق مگر الله جل جلاله
کاو واحد است بالذات و هیچکس شریک او نیست بنده او
در صفات و گواهی میدهم که بتحقیق محمد صلی الله علیه وسلم

بنده و رسول او ... اللهم اجعل خاتمتنا و خاتمة
جمیع المسلمین والمسلمات علی الایمان بحرمت سید المرسلین
سید بنی عدنان الحمد لله والمنة علی الاحسان والامتنان
من بعد تکریم الانسان بین العالمین چون نعمت ایمان
حاصل شد شکر آن بجا آورد و از زوال آن بترسد
هر قول و فعل که موجب کفر است احتراز نماید که
کلمه کفر در حالت طوع نیست در اکراه موجب ارتداد است
اگرچه بر وجه هزل و جهل بود و کلمه کفر آنست که موجب
خلل در رکنی از ارکان ایمان باشد و آن ... است
یکی آنکه از آن خلل در ایمان بصانع افتد چنانچه معاذ الله
حق را گوید ای خدا اگر تو خدائی چنین بکن یا کسی را سجده
عبودیت کند یا کاهن را در غیب تصدیق کند و کاهن
آنست که گوید مرا جن آمده از غیب خبر میکند یا من بفهم
خود غیب میدانم یا از رحمت حق ناامید شود یا
از قهر او امین گردد یا بگوید اگر خدا در روز قیامت

داد دهد من از او بستانم یا بگوید ای ا چندین ستم

چه مسلمی یا بگوید فلان مرد که خدا اورا بالیست بود

یا بگوید فلان در مجلس های فلان یا قدح خمر گرفته بسم الله

و بخورد و همچنین زنا و قمار یا امثال آن گناهان عظیم

آنکه از آن خلل در ایمان به پیغمبران آید برین که منقص

موجب انکار نبوت یا اهانت پیغمبر یا طعن آورد یا خواهد داشتن

سنتی از سنتهای او و یا انکار چیزی از چیزهای که

بدان پیغمبر کرده است پیغامبر یا رد شرع او و انکار کردن

حلال و حرام و هر حکمی که در شرع باشد یا از آن اهانت

دین لازم آید یا استحلال گناه یا استخفاف آن یا

از آن تعظیم کفر آید یا اهانت از آن به پیغمبری رسد

چنانچه معاذ گوید بهتر مسلمان با دستاهی بود و پیغمبر

نبود یا با اهانت گوید دنیا داری بود یا حریصی بود

یا بگوید اگر فلان پیغمبر گواهی بر سخن تو دهد گواهی او

مستمع نمی دارم یا بگوید چه بدر سمت سبکت کم

کردن

کردن یا مسواک کردن یا گوید نماز رسم و ریست
اگر نکند از ند چه زیان شود یا نماز نمی‌گذارد یا کسی
را بگوید تو چندین نماز کردی و [illegible] کردی یا بشنید
ندا گران خبر را گوید که پر دهان را بخندد یا زنی گوید
لعنت خدای بر شوهری که دانشمند است یا گوید
که من حیله‌های دانشمندان را منکرم یا گوید آنچه ایشان
میگویند تزویر است یا گوید درم می‌باید علم چه کار می
آید یا کسی را گوید تو مغی یا یهودی یا نصرانی یا ترسا
یا کافر او گوید چنینم یا من صحبت مدار الا چنین بودی یا
تو صحبت نه ایستی یا کسی را گوید تو کافری او گوید
لبیک شده گیر یا بگوید کسی را ای ملعون او بگوید
یا فرشتگان را انکار آرد یا آیتی را از قرآن منکر شود
یا کتابی از کتابهای خدای تعالی نپذیرد یا در روز
قیامت یا در حساب یا در بعث یا در قرات یا جهای
یا در وزن اعمال یا در صراط یا در بهشت یا در دوزخ

شک آرد کافر گردد و نعوذ بالله منها مومن را باید
که هشیار باشد تا متلبس این موجبات کفر از وی
در وجود نیاید اگر معاذ الله واقع شود در حال توبه
کند و اگر زن باشد تجدید نکاح کند و اگر حج کرده باشد
اعادت کند و میباید که زنان را نیز بگوید که از منهیها احتراز
کنند و بگویند و اگر نه از دین بیرون روند و نکاح با شوهر
نماند و وطی بر ایشان حرام باشد باید که هر بار بگوید
که ایمان آوردم بهر چه [illegible] علیه وسلم آورده
و بیزار شدم از کفر و کافری و هر چه موجب کفر است
[illegible] میدانم یا نمیدانم و اگرچه در حال وطی احتیاط
مطلوب افتد زن بگوید که هر بار این سخن بگوید و از
زن وکیل شود تا لفظ او را هر بار که خواهد نفی دهد
[illegible] ثبوت وکالت عند الله حاجت گواه نیست بعده پیش قاضی
آید بحضور دو گواه بر حکم وکالت آن زن را بخود بدهی
دهد و بر حکم وکالت بخود بدهی قبول کند وطی و فرزند

[illegible]

بی شبه باشد کذا فی تیسیر الاحکام للقاضی شهاب الدین
الدولتابادی ای عزیز بدان که کلمات لغو واقف شوی
از صغایر و کبایر پرهیز کن که ولایت ... موقوف
بر تقوی است کما قال ... الا ان اولیاء
الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون الذین آمنوا وکانوا یتقون
لهم البشری فی الحیوة الدنیا والآخرة ذلک هو الفوز
العظیم وقال عز شانه ... ان اولیاؤه الا
المتقون ولکن اکثرهم لا یعلمون وقال جل جلاله ان اکرمکم
عند الله اتقیکم وحقیقه تقوی پرهیز کردن از کبایر و صغایر
است و غایت او ترک ما سوی الله است صغیره را
حد و حصر نیاورده بلکه ضابطه مقرر نموده اند هرچه خلاف
سنت موکده است و واجبست فی اصل صغیره است
لیکن تفاوت در میان هر دو اول مکروه تنزیهی گویند
که بحلال قریب است و دوم را مکروه تحریمی که بحرام
قریب است اول موجب عتاب است و ثانی

باعث عقاب ظن او خلاف فرض یعنی ارتکاب
حرام کبیره است چنانکه در محیط میگوید الحد الفاصل
بین الصغیرة والکبیرة ان الکبیرة ما کان حراما محضا
کاللواطة والزنا وشرب الخمر وقتل النفس والصغیرة مالم
یکن حراما محضا کالغمزة والقبلة انتهی اما کبایر که در باب
ردّت میشمرند تا هفتاد میرسند و کبایر بسیار است که
آنها موجب ردّ شهادت نیست با آنکه باعث عقابت
قطعا بموجب دلیل اگرچه عفو ازان جایز است
بمحض کرم و احسان و شیخ ابن حجر مکی در کتاب زواجر عن
اقتراف الکبایر چهار صد و شصت و هفت کبیره آورده
و در شرح آن جمیع را بدلایل آوردن بتطویل می انجامد
بناء علیه بطریق ایجاز و اختصار آنچه احتراز ازو اهم
است بیان نموده می آید و بالله التوفیق اول شرکست
بجمیع انواعه یعنی شرک در ذات یا صفات یا افعال
همه از گناه کبیره شمرده اند دوم شرک خفی است یعنی

قال

ریا

دریاسیوم غضب بباطل یعنی بوجه غیرشرعی نمودن چهارم
کینه مسلمان در دل نگاه داشتن پنجم حسد یعنی اراده
زوال نعمت دیگری کردن ششم کبر یعنی مردم را بحقارت
نگریستن و هر کسی در زمان برداری نمودن هفتم
عجب یعنی اعمال صالحه خود را عظیم پنداشتن وازدگرمنت
غافل شدن هشتم غرامان رفتن یعنی برامور
دنیوی اعتماد کرده بر دیاران تفاخر نمودن نهم غش یعنی
کالای بد مخفی نموده بیع کردن دهم نفاق در دل داشتن
واخلاص ظاهر کردن یازدهم مکر و خداع با مسلمان کردن
دوازدهم سخریه و استهزاء نمودن سیزدهم در بلا
فرو رفتن و سخن بیهوده بسیار گفتن چهاردهم طمع بسوی
خلق کردن یعنی اینها را مستقل در نفع دانستن پانزدهم
حرص در جمع مال بی غرض شرعی نمودن شانزدهم فقیر را
از فقر حقیر نگریستن هفدهم خوف فقر یعنی از غیر وقت اضطرار

رسیدن لتعظیم غنی از جهة غنا کردن مروّتست که رسانیده

رئیس الناس دور کردن فقرا از مجالس نمودند پیغمبر صلی الله

علیه وسلم علی رضی الله عنه را امر نمود که بنویس ان فقرا

در یک جانب رفته نشستند لیس نازل شد واصبر نفسک

مع الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه

صحیفه مکتوبه را انداختند و برخاسته

پیش فقرا آمده معانقه نمودند ذکره الشیخ ابن حجر المکی فی الزواجر

وفی جمع الجوامع من تواضع لغنی لاجل غناه ذهب ثلثا دینه

نوزدهم راضی بقضا نشدن و آنچه مقدر

هست از نا خوش داشتن بیستم محبت دنیا در

دل داشتن قال اکبر

الکبائر حب الدنیا ذکره الشیخ فی الکتاب المذکور بیست و یکم

بسیار دنیا فخر نمودن بیست و دوم هیئت مخلوق خود را

شبیه ساختن بچیزی که در شرع ممنوع است بیست و سوم

الاذ

71

اظهار صلاح خود نمودن ذخیره نمودن است و پنجم محبت داشتن

مدح خلق بعملی که نکرده است و ششم مشغول بعیب

خلق شدن است و هفتم ... و ترک

شکر است و هشتم ... تبعیت نمودن به عقل و جهد

شرعی است و نهم احکام شرع را آسان پنداشتن و اهتمام

در ادای نمودن است و دهم اعتراض از متابعت اوامر

کردن بمتابعت هوی است دیگر گمان ... بعباد و حسد

نمودن است و دوم اراده حیوة دنیا کردن و راضی و مطمئن

بهمان بودن است و سیوم بدگمانی بر مسلمانان کردن است و چهارم

چون ظاهر شود از دست کسی که او را خوش نمی‌آید

یا خلاف نفس او باشد قبول نکردن است و پنجم در وقت

گناه خوش شدن است و ششم بر معصیت مستقر ماندن

و توبه نکردن است و هفتم احوال آخرت فراموش کردن

یعنی با مور دنیا دانا بودن و با مور آخرت جاهل و غافل

گشتن است و هشتم گمان بد بر ... بردن است و نهم

از رحمت ... نا امید شدن جهل علم بجهة تحصیل
خواندن جهل و یکم از اهل علم دین پوشیده داشتن جهل و
دوم بر موجب علم عمل نکردن یعنی در فرایض و واجبات
جهل و سیوم دعوی در علم و قراة و عبادت و بروجه افتخار
یعنی بغیر ... بلا ضرورت نمودن جهل و چهارم بر علما و مشایخ
و بادشاه عادل استخفاف کردن یعنی بحقارت نگریستن
جهل و پنجم دروغ گفتن علی الخصوص بر ... جهل و
ششم احداث بدعتی که در دین فتور افتد ظاهر نمودن
جهل و هفتم مفارقت جماعة کردن یعنی از جماعة اهل اسلام
که مشهور بسنت و جماعة است دور ماندن یعنی عمل بر حب
تقریر ایشان نکردن و جهل و هشتم تکذیب تقدیر نمودن با ثبات
اختیار مر نفس خود را چنانکه معتزله گویند جهل و نهم بعهد وفا
نکردن یعنی عهد داده نقض عهد نمودن جهل و دهم محبت فساق
و ظالمان و اهل معصیت داشتن یا اهانت ایشان
کردن جهل و یکم ایذاء اولیاء ... و بغض و عداوت

دانشان

بضرورت درهم نمودن شصتم در نقود غش داخل ساختن
یا زیر پا مس داخل کردن شصت و یکم آوند نقره یا طلا یا
حلال آن و نحوها استعمال نمودن شصت و دوم قرآن یا
آیتی از وی فراموش ساختن یعنی اگر یاد باشد ناظران
و اگر ناظران باشد دیده نتواند خواند شیخ ابن حجر گوید که آن
وقتی است که از کاسل و تهاون شود و بعضی وعید بر
ترک عمل نیز حمل کرده اند شصت و سیوم شبه و مخاصمه
در قرآن کردن یعنی جدال بیهوده در حقیقت قرآن نمودن شصت
و چهارم در کناره آب یا در راه یا در سایه مسلمانان بجهة قضای حاجت
نشستن و مقام پلید کردن شصت و پنجم از بول پاکی ناجستن
در هر جه و بدن یعنی از رشاش او احتراز نکردن و استبرا
او را جبه احتیاط نکردن شصت و ششم در فرایض مسامحه
و مساهله کردن در احتیاط تمام بوصول بحال فرض نمودن
شصت و هفتم در فرایض غسل تساهل کردن یا آنکه
موضع یکموی اگر تر نشود موجب دخول نار است شصت

و هشتم

و شصتم کشف عورة پیش مردم حضور کردن شصت و نهم جماع

با حائض در حالت حیض کردن نعوذ بالله از حلال داند کافر

گردد بعد از اعتقاد [illegible] بعضی روایات کفارت

یک دینار است [illegible] هفتادم ترک نماز کردن هفتاد

و یکم تاخیر نماز نمودن از وقت یا تقدیم کردن بر آن مگر بعذر

سفر و مرض نزدیک کسی که آن جایز است هفتاد و دوم خواب

بر سطحی کردن که خوف افتادن باشد شیخ ابن حجر میگوید

که اکثر علما این را از کبایر شمرده اند صواب آنست که مکروه

هست هفتاد و سیوم ترک اعتدال در رکوع و سجود نمودن

این مذهب کسی که اعتدال فرضست چنانکه امام شافعی در

امام ابو یوسف ظاهر است و بر مذهب کسی که واجبست

چنانکه امام و امام محمد رح در روایتی اظهر از ایشان

مکروه تحریمی است پس قریب بکبیره باشد بر تقدیریکه

کبیره تخصیص بحرام کرده شود چنانکه از محیط لذت است و اگر

واجب نیز شامل داشته چنانکه از عدد کبایر معلوم شود

پس این هم کبیره باشد والله اعلم هفتاد و چهارم
پیش مصلی گذشتن و جهی که ستره نداشته باشد و
حد آن در صحرا مختلف فیه است اصح آنست که نظر او در
حالتی که چشم بر محل سجده باشد بر گذرنده نیفتد و در
مسجد و غیره تا دیوار پیش رفتن ممنوعست هفتاد و پنجم ترک
جماعت تمام اهل قریه نمودن و اگر تنها تارک شود و ترک
واجبست که بر روایتی جماعت واجبست و آن مختار محققین
است مثل شیخ ابن همام و ابن نجیم و غیرهما پس مراده تحریک
تشدید ترک سنت است بنا بر روایه مشهوره الظاهر ان
هادیت الاول هفتاد و ششم امامت جماعت کردن
که آنها راضی بامامت او نباشد هفتاد و هفتم قطع صف کردن
یعنی دانسته جای یک شخص گذاشتن هفتاد و هشتم
صف نماز پیش و پس کردن و برابری ملاحظه نمودن
هفتاد و نهم سر پیش از امام در رکوع و سجود برداشتن
هشتادم چشم در نماز بسوی آسمان کردن هشتاد و

بلکه التفات در نماز بسوی اطراف نمودن ظاهر امر در
آن باشد که بپیچش گردن باشد نه آن مکروه تحریمی است
اما بمجرد لحاظ چشم مکروه تحریمی نیست [illegible] یکم چشم
از موضع سجده در قیام نماز هشتاد و دوم دست بر تهیگاه در
نماز دست نهادن که عمل یهود است هشتاد و سوم بسوی
قبر یا ستره نماز کردن هشتاد و چهارم سجده قبر بزرگی نمودن
بوسه دادن والدین در بعضی روایات امام اعظم مباحست
لیکن مذهب ائمه ثلثه اینهم مکروه است هشتاد و پنجم چراغ
بر قبور بیغرض شرعی برای تعظیم آن روشن کردن هشتاد و
ششم زیارت قبور زنان را کردن این مذهب امام شافعی
است و بر مذهب امام اعظم بیک روایت مباحست و بیک
روایت مکروه است از جهت عدم صبر زنان هشتاد و هفتم
همراه جنازه رفتن زنان هشتاد و هشتم مشابهت کردن
زنان در لباس یا کلام یا حرکات که غالب در عرف مردان
باشد هشتاد و نهم عکس آن یعنی مشابهت نمودن مردان

بزنان همچنان نود دوم سفر کردن مردان تنها ظاهر اینست در جائی
باشد که خطر جانست و الا بعضی اولیا ما فوت تنها اختیار
کرده و در عمل الیوم و اللیله و غیره مکروه گفته اند ظاهر
در اختیار ترک افضل باشد لیکن اگر فوت نشان دارد نود و یکم سفر
کردن زن یکروزه راه بی محرم نود و دوم ترک سنت محبت
فال بد نمودن نود و سیوم ترک نماز جمعه تا سه مرتبه نمودن
بیعذر شرعی و ظاهر از مذهب امام اعظم آنست که یکمرتبه
ترک کردن بیعذر شرعی کبیره است چنانکه در بحر الرائق
حرم قطعا عند کوراست نود و چهارم بر گردن مردمان گذشتن
روز جمعه نود و پنجم درمیان حلقه نشستن نود و ششم ابریشم
صرف یا آنچه غالب در آن ابریشم است مردانرا پوشیدن
نود و هفتم زیور پوشیدن مردان از زر یا نقره ورای انگشتری
نود و هشتم زنانرا هر جامه باریک در نامحرمان پوشیدن نود
و نهم زنانرا آرامان شدن در مرد بیگانه تا دل آنها
مائل شود صدم دراز کردن جامه و ازار از روی تکبر در

در فتاوی

در فتاوی [illegible] که مذهب امام اعظم است رح
میگوید که بستن [illegible] نماز مکروه است و آستین
کشاده باشد تا ظاهر [illegible] از رشتها [illegible] صد و یکم خضاب
موی سر و ریش [illegible] نمودن صد و
دوم بعد از بار بردن حواله [illegible] و نجوم کردن صد و سیوم
بعد از مصیبت [illegible] عالی [illegible] کردن یعنی [illegible] و خواری
خود اباد نمودن و نظم صد و دو و شوق جیوب کردن و نوحه
کردن و بار راضی بران بودن صد و چهارم استخوان میت
که قبر را باید شکستن و بر قبر میت نشستن صد و پنجم افسونی که
مضمونش معلوم نباشد خواندن و مهره و غیره که بجهت
رحم خشم می بندند نگاه داشتن صد و ششم ملاقات
یعنی موت را مکروه داشتن صد و هفتم زکات
ندادن بی عذر شرعی تاخیر نمودن صد و هشتم برکسی که
فرض است از انک گرفتن با وجود علم بانکه او صاحب
عشر است صد و نهم خیانت در صدقه یا در شرکت یا در

امانت کردن صد و دهم از اهل حرفت و سود اگر از ب
برراهها باسم زکوة و عشر چیزی گرفتن صد و یازدهم
بالحاح سوال کردن تا ابرام بمسئول رسد صد و دوازدهم
کسی که قدرت انصاف دارد او را از مردم سوال کردن و مردمان فی
کسی که قدرت کسب دارد او را از مردم سوال کردن صد و دازدهم
ذی رحم را وقت اضطرار با وجود قدرت محروم داشتن
بی آنکه عذر شرعی باشد صد و چهاردهم بعد از عطا منت
بروی خود داشتن بقدریکه باعث ایذا او شود صد
و پانزدهم آب مباح را منع کردن از محتاجان و در همین
حکم است آتش بوقت حاجت ندادن و نمک در جای
که بسیار است محتاج را بقدر ضرورت ندادن صد و
شانزدهم شکر منعم صوری نکردن صد و هفدهم کسی که
بنام سوال کند با وجود قدرت او را چیزی
ندادن صد و هژدهم روزه ماه رمضان المبارک بی عذر
شرعی عمداً افطار کردن صد و نوزدهم تاخیر بی عذر در

قضا

قضای رمضان کردن شیخ بن محمد این را در کبایر شمرده
اند ولیکن نزد ائمه حنفیه تعزیر آمده است و در صغیره بودن
است غیبت صد و بیستم برآمدن زن بی رخصت شوهر از خانه
و احرام حج و عمره نفلی بی رخصت شوهر بستن و روزه نفل
بی امر او نگاه داشتن این همه را شیخ در کبایر شمرده و احیا
بر من آورده اند و این ممنوع است نزد حنفیه بی رخصت شوهر
نگاه ... آمدن زن وقتی که مهر معجل نداده باشد مجوز است
... صد و بیست و یکم روزه هر دو عید و ایام
نگاه داشتن صد و بیست و دوم وفای نذر نکردن ...
باشد یا غیره صد و بیست و سوم بعد از شروع ...
شکستن بغیر عذر شرعی و همچنین هر عملی که باشد بغیر عذر
شکستن ممنوع است و شکستن نماز بغیر ضرورت حرام است
ذکره فی فتح القدیر و البحر الرائق صد و بیست و چهارم جماع
بحلال خود در مسجد کردن صد و بیست و پنجم با وجود ...
تاخیر در حج تا وقت موت نمودن صد و بیست و ...

احرام مجامع بشکستن صد و بیست و هفتم محرم را صید با لوز کردن صد و بیست و هشتم در مسجد حرام اینچه محرم است حلال کردن صد و بیست و نهم الحاد در حرم مکه نمودن بعض تفسیر این با حتکار طعام در مکه کرده و بعضی دخول مکه بی احرام گفته اند صد و سی ام تخویف اهل مدینه کردن و اراده بدی با ایشان در دل داشتن و احداث حدث در ان نمودن و محدث را در ان جای دادن این امور اربعه مسطور در صد و سی و یکم ترک اضحیه با وجود قدرت نمودن بر تقدیر که قایل بوجوب آن باشد کذا فی الزواجر و هیه دلیل علی ان ترک الواجب کبیره و هو مکروه و هو تحریما فلا یشترط کونها حراما قطعیا صد و سی و دوم بوست اضحیه فروختن برای خود صد و سی و سیوم کوش و بینی حیوان بریدن و بر روی او داغ کردن و حیوان غیر صیدی را هدف ساختن و حیوان غیر مال بغیر ضرورت کشتن و در ذبح حیوان

نمی

شبیهی نکردن بعضی انکار ... و ... نمودن این هیچ کبیره راجع
بیک چیز است که هر چه خواهی ... تعدی کردن
صد وسی وچهارم ذبح بنام غیر خدا کردن معاذ الله اگر
اعتقاد ذبح بآن داشته باشد کفر است ورنه کبیره است
اما اگر کسی ذبح بنام حق سبحانه تعالی و ثواب آن بروح بزرگ
بخشد باین معنی که هر که بآن بخورد ثواب بآن بزرگ
رسد جایز است وهمچنین اگر نیت نذر است یا باغ بوی
ذبح کند حرام است اما ذبح بجهت تقرب الی الله کند
وبفقرا طعام خوراند تا به برکت او آن خیر لقا یابد مجوز است
مکرر از پیر دستگیر سماع شد واز ثقه هم معلوم میشود صد
وسی وپنجم جانور پرا بسبب ماسائیه یا وسیله با خام کردن
که عمل کفار است صد وسی وششم نام خود یا نام
دیگری ملک الاملاک نهادن یعنی شهنشاه کسی
را گفتن صد وسی وهفتم مسکر خواه بنگ باشد خواه افیون
یا چانپهل یا غیر آن که تا حد سکر رساند خوردن اما شراب اما

اعظم حرام است در فقه وغیر آن مکروه است وعند امام محمد

قلیل آن کثیر او مساوی و فتوی برین است چنانکه در حاشیه

شیخ الاسلام بر شرح وقایه و در کتابهای معتبره فقه مقرر

است شیخ ابن حجر درین مسکرات زعفران وعنبر را شمرده

اند لیکن در فقه حنفی زعفران را مباح فرموده اند چنانکه در جامع

المناسک مذکور است کل شئ من الطیب مما یقصد اکله فی

العادة اذا خلط بالطعام صار طبعا وسقط حکمه کالزعفران

والکافور والافاویه من الزنجبیل والدارصینی والقرنفل انتهی

قال ابن حجر بتحقیق باید زیرا که سکر در زعفران مشهور نیست

علی الخصوص که مطبوخ باشد آری در ان تفریح القلب است

چنانکه در کتب طب مقرر است و الله اعلم و سکر را سه

حد فرموده اند حد نخست آن است که در قول تغیر افتد

یعنی سخن بیهوده خلاف معتاد گوید و حد دوم نقص وضو وآن

آنست که در رفتار تحرک ظاهر شود و حد حد زدن آنست

که آسمان از زمین نشناسد این مذهب امام اعظم

است و نزد صاحبین حد آن در امور ثلثه تکلم بهذیانست
و نزد امام شافعی حد آن در امور سابقه تغیر در رفتار است
کذا فی حاشیة الچلپی علی شرح الوقایة والحاصل ان مذهب الامام
الاعظم ان تغیر القول موجب للحد وتغیر الفعل موجب
لنقض الوضوء تغیر المعرفت تلحد صد و سی و ششم انچه حرام
است آنرا خوردن فی مخمصه صد و سی و هفتم جانوریا آدم
را با آتش سوختن پس داغ دادن آدم و جانور بغیر ضرورة
حرام باشد گناه کبیره صد و چهلم تناول نجس یا قذر یا مضر
نمودن صد و چهل و یکم آزاد را فروختن صد و چهل و دوم اجیر را
در دادن اجرة تاخیر کردن یا اجرت کم دادن صد و چهل و
سیوم ربوا خوردن و ربوا گرفتن و کاغذ آن نوشتن و
شاهد بران شدن و سعی در رد نمودن که اینهمه در گناه برابر
است چنانکه در احادیث صحیحه وارد است که ربوا هفتاد
جزو گناه دارد که آسان تر از همه زنا بمادر است رواه ابن
ماجه صد و چهل و چهارم حیله در اخذ ربوا و منع زکوة نمودن صد

و ... سبب ما بجهت ضرورة حیله را جایز داشته اند لیکن
احوط آنست که تا منحصر نشود بحیله بغیر عمل نکنند که حیله نیز
واحد حرامست صد وچهل و پنجم عقوق والدین یا یکی از ایشان
نمودن صد وچهل و ششم اجرت زنا دادن گرفتن صد
وچهل و هفتم مال بکسبهای محرمه حاصل نموده خوردن و درین
داخلست منجم و ساحر و مصور و غیر ذلک یعنی دو کبیره میشود
یکی آن کسب دیگر آن حاصل خوردن صد وچهل و هشتم
احتکار کردن یعنی در وقت ارزانی طعام خریده ذخیره
بنیت گرانی نمودن صد وچهل و نهم تفرقه در بیع و هبه در میان
مادر و فرزند او یا در میان دو برادر کردن صد و پنجاهم انگور
و مانند آن بدست کسی که شراب خواهد کرد فروختن صد
و پنجاه و یکم امرد بدست لوطی فروختن صد و پنجاه و دوم
داه بدست زانیه فروختن و همین حکم دارد فروختن چیزی که
باعث بر حرام باشد مثل آلة سلاح بدست اهل دار حرب
فروختن و نحوه ذلک مما هو سبب الفساد صد و پنجاه سیوم

بهای معامله زیاده کردن ای آنکه صد خریده کردن باشد صد و پنجاه
و دوم فروختن کالا بیش از یکی بعد از انکه فروخته باشد بیش
یکی صد و پنجاه و چهارم بعد از انکه بهای کالای فروخته باشد مسلمانی
از اشکسته [illegible] باشد گرفتن این
هر سه [illegible] در کتب فقه حنفی مکروه نموده اند [illegible] در کبایر شمرده اند
ظاهر اگر است تحریمی باشد صد و پنجاه و ششم دغا در بیع نمودن
مثل انکه عیب مخفی کردن یا انکه تصریه یعنی شیر در پستان جمع نمودن
فروختن و غیر ذلک صد و پنجاه و هفتم ترویج متاع بسوگند دروغ
نمودن صد و پنجاه و هشتم نقصان در کیل و وزن کردن [illegible]
فروختن صد و پنجاه و نهم از کسی که قرض بر و داده است
انتفاع حاصل آوردن که قبل از قرض معتاد نبوده باشد
صد و شصتم در وقت ترویج نیت عدم ایفاء مهر داشتن
یا قرض باین نیت گرفتن یا خود را غنی نمودن و قرض گرفتن
و حال انکه دهنده حال [illegible] نمیداند صد و شصت و یکم بعد از
مطالبه قرض ادا نکردن با انکه قدرت دارد صد و شصت [illegible]

... م مال یتیم خوردن یعنی بی [illegible] مال خود صحیح نموده بی عنایت
حال او صرف نمودن [illegible] صد و شصت و سیوم [illegible] مال
صرف نمودن و در همین حکم است دادن [illegible]
در حرام صرف خواهد نمود صد و شصت و چهارم زمین کسی
راه انداختند که ضرر به [illegible] رسد صد و شصت و پنجم نابینا را
از راه کم ساختن صد و شصت و ششم تصرف در راه محله
بی اذن اهل آن کردن و تصرف در شارع عام بطریقی که مسلمانان را
ضرر رسد نمودن و تصرف در دیوار مشترک یا دیوار همسایه
بغیر اذن در عادت نسبت کردن صد و شصت و هفتم بعد
ضمانت در ادای حق آن با وجود قدرت تقصیر نمودن
صد و شصت و هشتم یکی از وارثان یا اجنبی دروغ تفویض شد
اقرار کردن تا بان وارثی که با او عداوت دارد حق شرعی او
صد و شصت و نهم اقرار نکردن مریض حق واقعی کسی را وقتی
که وارثان نمیدانسته باشند صد و هفتادم انکار نسب واقعی
نمودن یا اقرار به نسب بوجه دروغ کردن یا انکار عبدیت یا انکار

اعتاق

اعتاق نمودن صد و هفتاد و یکم استعمال عاریت در غیر
جهتی که بنام آن عاریت گرفته است کردن و دیگر برای
رخصت او عاریت دادن و از نقص آن زیاده
در عمل الکاهد است صد و هفتاد و دوم مقدار ملک و جب
زمین عدا او دانسته گرفتن صد و هفتاد و سیوم عمارت مبنی
در عرفه و مزدلفه کردن نزد کسی که ممنوع است بجهت آنکه میدان
اکثر به جهت حاجیان در کار است صد و هفتاد و چهارم مردم را
از مباح شرعی منع کردن چنانکه در شارع عام یا خانقاه
یا زمین مقبره یا معدن از انتفاع بوجه شرعی مانع آمدن صد
هفتاد و پنجم در وقف تصرف بی طریق شرعی کردن یعنی بطور
که واقف مقرر نموده است عمل نکردن مگر آنکه آن طریق
غیر مشروع باشد صد و هفتاد و ششم در لقطه شرائط ادا
نمودن و ازا در ظاهر الروایه برای بردارنده مخصوص نموده
اند و از امام محمد مرویست که در مقدار ده درم شرعی و زیاده
از آن تا یکسال تعریف باید نمود در مقامی که یافته است

و در مجمع خلایق و در بازار یعنی از علامت آن یا به پرسید

از ده درم تا سه درم یکماه تعریف بطریق مذکور باید کرد و از

سه درم تا یکدرم یک جمعه تعریف باید کرد و از یکدرم تا یک فلوس

یکروز تعریف باید کرد و در یک فلوس یا کم از آن استشهاد حاجت نبود

و در یا و لنه اگر کسی بیابد اند در مدت تعریف مذکور فقیر را میرسد که

بخود صرف نماید و غنی بر فقرا صرف کند اگر صاحبش بعد از صرف

شدن از صواب راضی شد بهتر و گرنه آن مبلغ باو ادا نماید

انما ذکر فی کتب المعتبرة من الفقه کشرح الهدایة و غیرها صد و هفتاد و

دوم نقص وقت برداشتن لقطه بنیت نگرفتن صد و هفتاد و سیم

در وقت وصیت ضرر بوارثان رسانیدن یعنی با وجود وارث

فقیر لغیر وجه وصیت نمودن یا اکثر از ثلث وصیت کردن

صد و هفتاد و چهارم ترک تزوج با وجود احتیاج تمام و قدرت بر ادای

مهر و اطعام نمودن صد و هفتاد و پنجم نظر بشهوت بزن اجنبیه

انداختن یا لمس او کردن یا در خلوت نشستن صد و هفتاد و ششم

نظر بشهوت سوی امرد یا لمس او با شهوت یا خلوت با او

با اتمام

غیبت شنیدن
با احتمال وقوع در فتنه نمودن صد و هشتاد و دوم
با وجود قدرت منع ننمودن صد و هشتاد و سیوم غیبت کردن
صد و هشتاد و چهارم بدی که کسی مکروه دارد او را یاد کردن
صد و هشتاد و پنجم سخن چینی کردن صد و هشتاد و ششم بهتان
بر کسی بستن صد و هشتاد و هفتم خطبه نکاح بعد از خطبه
دیگر قبول کرده است اظهار ساختن و در خطبه سابقه خلل
انداختن صد و هشتاد و نهم شوهر را بر زن و زن را بر شوهر
یا غلام را بر صاحب یا صاحب را بر غلام بی موجب شرعی دلگیر
کردن صد و نودم همسایه را ایذا رسانیدن اگرچه ذمی باشد
بایی طریق که بر حرم او مخفی نظر انداختن یا چیزی که از روی
شرع شریف مباح نیست در جوار او بطریقی که ایذا او باشد
پیدا نمودن صد و نود و یکم عمارت فوق حاجت از روی تکبر
و فخر ساختن صد و نود و دوم از غنیمت خیانت کردن مطلق
خیانت نیز از کبایر است لیکن این بخصوصه گناه بسیار دارد
تا جدا شمرده شد صد و نود و سیوم پوشیدن خیانت بعد از

بر آن صد و نود و چهارم سحری که در وی اعتقاد باشد تعلم و تعلیم
نمودن وطلب عمل بر آن کردن صد و نود و پنجم دیوس بودن
یعنی زن خود را بیش نامحرم ظاهر نمودن صد و نود و ششم جماع
در دبر زن یا مرد کردن صد و نود و هفتم نکاح محرم نسبی یا رضاعی
یا مصاهرتی بستن اگرچه وطی نکرده باشد صد و نود و هشتم
مرد مطلق یا زن مطلقه بثلاثه راضی بودن و محلل شدن کذا فی
الدرجر و نزد امام اعظم این ها را از مکروهات شمرده اند صد
و نود و نهم مرد و یا زن آنچه از تفاصیل جماع گذشته است
بدیگری ظاهر ساختن دو صدم پیش اجنبی زن خود را
برای جماع بردن بطریقی که او واقف گردد دو صد و یکم تصویر
صورت ذی روح کردن اگرچه نظیر نداشته باشد دو صد
و دوم طفیلی در مهمانی شدن بی رخصت صاحب طعام
دو صد و سیوم طعام پیش از شبع بی رضا میزبان خوردنی
دو صد و چهارم از مال خود بیش از حد تنلول نمودن یعنی
قدری که بیقین میداند که ضرر خواهد کرد خوردن یا اسراف نمام

در اطعمه و اشربه نمودن از جهت حرص و بطالت و اگر غرض
صحیح شرعی باشد تجویز است دو صد و پنجم درمیان عدول نگاه
نداشتن در نوبت همیره زوجه‌ها که در شرع مقرر است دو صد و ششم
باوجود قدرت بر عیال طعام و کسوت تنگی کردن دو صد و هفتم
با برادر مسلم بی عذر شرعی سه روز زیادتر هجرت نمودن و ترک
سخن کردن و بعد از ملاقات اعراض کردن و درمیان هردو
سلام علیکم نگفتن و بهتر ازین هردو کسی است که اول سلام
گوید دو صد و هشتم در دل کینه مسلم نگاه داشتن دو صد و نهم
خوشبوی مالیده با زینت زن را بیرون آمدن دو صد و دهم
طلاق از مرد بموجب شرعی طلب نمودن دو صد و یازدهم قذف
محصن یا محصنه بزنا یا بلواطه نمودن و با وجود قدرت بر منع او را
زجر نکردن دو صد و دوازدهم عزت مسلمان و یا آبرو
بدشنام یا غیره ریختن دو صد و سیزدهم لفظ لعنت بر کسی
گفتن دو صد و چهاردهم طعن در نسب کسی که ثابت النسب
بحسب الشرع ظاهر کردن دو صد و پانزدهم داخل کردن عورت

اجنبیه را در قوتی یعنی متمکن از زنا باشد و او منسوب بزوج نسبت

بالسید یعنی مولی کردن پس اینجا دو کبیره است یکی زنا و یکی

ادعا دادن مرد دیگر را دو صد و شانزدهم زنی که بشوهر او عوت

شده رعایت [illegible] دو صد و هفدهم ترک نسبت

برآمدن نگاه نداشتن دو صد و هژدهم قطع رحم کردن و نجوشن

نامهربانی نمودن دو صد و نوزدهم بغیر مولای خویش تولا جستن

یعنی خود را از دیگری گفتن دو صد و نوزدهم بی فرمانی صاحب خود

کردن دو صد و بیستم از خانه صاحب خود گریختن دو صد و بیست و یکم

دو صد و بیست و دویم حق غلام و داه را که نفقه و قوت لابدی است ادا ناکردن

و تکلیف مالایطاق نمودن و تهمت بی جرم شرعی زدن یا غلام

خصی کردن یا بوجه دیگر تعذیب نمودن دو صد و بیست و سیوم

خون ناحق مسلم یا ذمی ریختن دو صد و بیست و چهارم تعدی

بوجهی که در شرع تجویز نیست بر مسلم یا ذمی بدشنام یا زدن

یا بگرفتن مال کردن دو صد و بیست و پنجم بیرون نیامدن پادشاه

و امرا و قضات در وقت حاجت رعایا و مسلمانان و از

آن

ایشان در وقت اضطرار مستحب شدن درد دل غش و خیانت
نکاه داشتن بی وجه شرعی دو صد و بیست و شم حمله بر بیگناه
کردن خوف در دل او پیدا آوردن یا لرزیدن بموجب شرعی
ترسانیدن دو صد و بیست و هفتم جورا عدد ساختن و خدمت
از راه طریقه غلامان بی اجرت و بی رضا او گرفتن دو صد و بیست
و هشتم علم نجوم آموختن و عمل بران کردن و کاهن را پرسیدن
و فال بد گرفتن و فال بر دادن و بر خطوط رمل اعتماد کردن
یا آن خط زدن که عبارت آن از رمل است دو صد و بیست
و نهم از باد دشاده مسلم بسبب امری دنیوی باغی شدن دو صد
و سی ام با وجود علم بخیانت خود امامت یا امارت یا قضا
گرفتن و بذل مال در طلب امور مذکوره کردن یا دانسته
ظالم یا فاسق را بر مسلمانان حاکم ساختن دو صد و سی و یکم
مظلوم را با وجود قدرت نصرت نمودن یا او را در وقت
طلب نصرت به عدم انتظار شرمنده کردن دو صد و سی
و دوم بر ظالمان داخل شدن و رضا بظلم ایشان دادن

کلمه ... گفتن در حدیث صحیح سه مرتبه وارد شده بیست و اول
منع ظالم با مریکه خلاف شرع است بدست کنند
و اگر نتوانند دل از روی بار می باشد و اگر این قدر هم نکنند
مقدار دانه خردل ایمان ندارد دو صد و سی و سوم ترس
حاکم ... کسی بردن که سبب غضب شود مسلم را دو صد
و سی و چهارم یا عدو یعنی ای دشمن گفتن یا لفظ
کافر گفتن دو صد و سی و پنجم در حدی از حدود شرعی شفاعت
نمودن دو صد و سی و ششم احوال مخفی کسی جهت آنکه فضیحت کند
[illegible] کنند دو صد و سی و هفتم اظهار لباس صالحان نمودن
در خلوت گناهها اگرچه صغیره باشد کردن دو صد و سی و هشتم
زنا و لواطه و آنچه وسیله اینهاست دران سعی نمودن دو صد
و سی و نهم جماع بهیمه یعنی چارپایه کردن دو صد و چهلم دو زن
درمیان خود سحق یعنی فرج بفرج مالیدن دو صد و چهل و یکم
نکاح متعه بستن که باجماع ائمه اربعه حرام است و آنچه مالک بعضی
روایت کنند امام جزری در شرح مصابیح گفته اند که خطا است

داران

وارث از میراث بسبب دو صد و چهل و دوم دزدی کردن دو صد
و چهل و سیوم شراب خوردن اگرچه یک قطره باشد و هر چه مسکرات
و سبب آن شدن چنانکه حشیش و بنگ و افیون آنکه حرام کرد انگور
آوردن با بهت او و رفتن با ناقص شدن الی غیر ذلک و
همین حکم است در باقی اشربه مسکره نزد امام شافعی و
و غیرهما و فتوی بر این است چنانکه در مسکره غیر اشربه مذکور شد و نزد
امام اعظم قدح مسکر حرام است احادیث صحیح صریح دلالت
بر حرمت مسکر مطلقا میکنند و لهذا فتوی بر این است دو صد و
چهل و چهارم از سوراخ در خانه کسی نگریستن دو صد و چهل و پنجم
ترک ختان کردن مشهور آنست که سنت است و کلام شیخ
حجر مستفاد میشود که بر مرد و زن واجب است و در فقه حنفی است
که للرجال سنة وللنساء مکرمة دو صد و چهل و ششم ترک جهاد
کردن با وجود حاجت و تخلیص مسلم از دست کفار نمودن
با وجود قدرت دو صد و چهل و هفتم امر معروف ترک دادن
باید دانست که امر بفرض مر تارک فرض را فرض است و امر

واجب واجب دار سنت سنت و امر مستحب مستحب و
همچنین ترک نهی از فاعل حرام حرام است و از مکروه مکروه است
تحریما و تنزیها لیکن مراتب آن متفاوت است چنانکه معلوم شد
دوصد و چهل و هشتم مخالفت قول با فعل یعنی ترک دادن وعده بعدم
ایفا لیکن این بر مذهب امام اعظم کسی است که وفای وعده
واجب میدانند اما بر مذهب امام ما مستحب بلکه سنت است
پس مکروه تنزیهی باشد دوصد و چهل و نهم جواب سلام بعذر شرعی
ندادن و این بر مذهب ما مکروه تحریمی است زیرا که جواب واجب است
دوصد و پنجاهم از جنگ کافران در وقتی که زیاده از دو چند نباشد
گریختن دوصد و پنجاه یکم ترک تیراندازی بعد از آموختن کردن
در وقتی که حاجت بدفع کفار باشد دوصد و پنجاه و دوم رضای
مردم بسخط [illegible] حاصل نمودن یعنی بجهت رعایت سخط
در [illegible] سستی کردن یا حق کسی ضایع کردن دوصد و پنجاه
و سوم رشوه گرفتن دوصد و پنجاه و چهارم قضا با جهل در مسئله
دادن بمجرد ظن و همچنین یا در قضا جور نمودن دوصد و پنجاه پنجم

قنو ۱۶۰

قبول هدیه کسی نمودن که در حق او شفاعت می‌کنند دیگری که
است یا خود یا کرد دو صد و پنجاه و دوم خصومت تعلیم کردن
یا باطل نمودن چنانکه وکلاء الخصومت می‌کنند یا خصومت نی
باشد لیکن در آن ابدا امر و مسلمان بدشنام و غیره کردن دو صد
و پنجاه و پنجم مجادله در علم با وجود معرفت حق نمودن از جهت تعصب
دیگر دو صد و پنجاه و ششم کتم شهادت در وقت حاجت کردن
دو صد و پنجاه و نهم در مجلس فاسقان و شرابیان نشستن دو صد
و شصتم قمار باختن استقلالاً یا شرکةً دو صد و شصت و یکم
نرد باختن و شطرنج نزد مذهب کسی که حرام است و نزد امام شافعی
بجنبه حرمت و ترکیه [illegible] خاطر اما حنفی بشرط آنکه وقت نماز نرود و یا
و غیره اسباب مکروه نباشد دو صد و شصت و دوم لهو یا طبل
مثل مزمار و طبل و غیره زدن یا شنیدن آن و غیر آنکه که شرع
مجوز نموده است و احتراز امثال آن بلا شبهه اولی است
مگر کسی متعلق الوقت باشد دو صد و شصت و سیوم شعر که
مشتمل بر ذم و مجلس باشد یا در هجو مسلم باشد گفتن و شنیدن

دوصد و شصت و چهارم بر صغیره دایم مداومت نمودن

دوصد و شصت و پنجم ترک توبه از کبایر نمودن یعنی توبه از کبیره

بالفعل لازمست بالقدر وقوع و تساهل در توبه کردن کبیره دیگر

است دوصد و شصت و ششم بغض بعض انصار که جماعه مخصوص

اهل مدینه اند در دل داشتن دوصد و شصت و هفتم دشنام

اصحاب [illegible] دادن هر صحابی که باشد اما دشنام

خلفای راشدین پس شیخین را کفر است و ختنین را فسق است

در مذهب امام اعظم و نزد امام شافعی سب صحابه مطلقا کفر نیست

لیکن فسق عظیم است دوصد و شصت و هشتم بعد آزاد کردن [illegible]

یا غلام خدمت بد وجهی که او راضی نباشد فرمودن دوصد و شصت

و نهم صاحب بدعت را جای دادن و بر وی مهربانی کردن دوصد و شصت

هفتادم اهل [illegible] را اعانت نمودن و بکار محرم مدد کردن و منع

نکردن دوصد و هفتاد و یکم ترک دفع کفار به بنای سرحد و غیره

کردن دوصد و هفتاد و دوم بر عیب مسلمانان راه نمودن دوصد

و هفتاد و سیوم خیانت در انقضای عده طلاق کردن دوصد

و هفتا

و هفتاد و چهارم سستی در اقامت حد الهی نمودن دو صد
و هفتاد و پنجم ... شده [illegible] خوردن دو صد و هفتاد و ششم
بغیر ... نمودن حقی مثل [illegible] علیه وسلم یا گفتن
آنکه اگر چنین باشد من کافرم یا از مسلمانی بیزارم دو صد و
هفتاد و هفتم وفا به نذر که در شرع مجوز است نکردن دو صد و
هشتادم وطی رجعیه نمودن و این مذهب امام شافعی است
که نزد ایشان قبل از وطی اظهار رجعت نمودن شرط است
و اما نزد امام اعظم بمجرد وطی رجعت حاصل میشود حاجت
خبر نیست پس کبیره است لیکن ترک افضل است دو صد
و هشتاد و یکم دایم محبت آن داشتن که مردم تعظیم من کنند
تا عزت من در نزد ایشان ظاهر شود دو صد و هشتاد و دوم در قسمت
مطابق امر شرع نرفتن یعنی اعانت کسی فی امر شرعی بمجرد اخلاق
خود کردن دو صد و هشتاد و سیوم در بهای چیزی موافق حق
بها نکردن حاصل آنکه حق غیر ضایع کردن از انست دو صد و هشتاد
و چهارم لفظ مادر و خواهر مانند آن زن گفتن و این را اظهار

گویند اگر بنیت عدم جماع گفته است ظهار میشود و کفارت آن در
فقه مقرر است و اگر بنیت طلاق گفته است طلاق بائن
است و اگر نیت طلاق ندارد هم طلاق است و دوصد و هشتاد و
پنجم معتده طلاق مجوز موت را از خانه برآمدن در فقه حنفی معتده
طلاق را برآمدن جایز نیست و معتده موت را جایز است و دوصد
و هشتاد و ششم برآوردن از خانه هر دو معتده را همین حکم است
چنانچه در رواج است نزد ما قیاس بر ما سبق معتده فوت
را جائز باشد انتهی ما انتخب و اقتبست من کتاب انتخبه
بعض المتاخرین من الزواجر و شرحه و سماه انتخاب الزواجر و قد
زدت علیه ما کان فی ذکری من مذهب ابی حنیفة
عنه و ارضاه و هذا القدر کاف لاهل الاعتبار و الله ولی الاعتبار
و الیه المرجع فی العون و الانتصار و صلی الله علی سیدنا محمد
و الاخیار من ابتداء العالم الی دار القرار لیکن باید دانست که
بعض کبایر محض بسبب کبائر است و بعض مع ذلک متعلف را مردود
شهادة فی الشرع میکند دانستن آنها اهم است و آن است

کد

الزواجر

که حاشیه شرعی با متعلق است و مداوی آن بلکه سوای مذکورات
میشود زواجر الحقایق و غیره از کتب معتبره شمرده اند که بسبب آن شهادت
او قبول نمیشود لیکن کبیره البته احتراز کند تفصیل آن درین مختصر
گنجایش ندارد و در زواجر از خادمه شمردن کبایر هفتاد و کلیه این
گفته است و حاصله این کل من ارتکب کبیرة او اصر علی صغیرة
فانه تسقط عدالته انتهی پس بنا بر علیه از جمیع کبیره احتراز نمودن
از اهم مهمات است والله الموفق احادیثی چند
در بیان نشر و حشر و حوض و میزان و صراط و دوزخ و جنت
ایراد نمایم که بالا در بیان اعتقادات این مسایل مهمه علم آخرة
است کما هو مشروح گذشت ترجمه آن احادیث که از کتب معتبره
منقولست بفارسی گفته میشود تا فایده عام حاصل گردد و منته در
کمال کرمه آمین پس امام سیوطی صاحب جمع الجوامع رساله
در باب بیان احوال موتی در برزخ که علم بزیارت احیا دارند
یا نه سخن زایران شنوند یا نه ابا در میان خود مجتمع میگردند یا نه و
مقام انتهای کجاست ایراد نموده بعض از آن است که بعضه فیه

[illegible] هیچ یکی که گذر کنند بر قبر برادر مؤمن

خود که می شناخته باشد او را سلام کند مگر آنکه میت او را بشناسد

و در روایت دیگر است که اگر می شناسد بعد از این بشناسد

و در بعضی شب جمعه و پنجشنبه [illegible] تا آفتاب برود قیامت رواه ابن

الدنیا ایضا و امام احمد روایت میکنند که [illegible] فرمود [illegible]

عملهای شما معروض میشود بر خویشان شما اگر خوب است خوشوقت

میشوند و اگر غیر آنست دعا میکنند طبرانی روایت میکنند چون قبض

میشود روح مؤمن اهل رحمت یعنی آنانکه خلاص یافته اند پیش

می آیند چنانکه کسی پیش می آید بشارت دهنده را تا آنکه پرسند

احوال آشنایان خود الحدیث و در حدیث دیگر است که بدار

از صلاح والد بشارت داده میشود تا خنکی چشم مر او را حاصل

گردد رواه ابن ابی الدنیا و روح بصورت جانوری کرده در درختهای

بهشت گذاشته میشود تا روز بعث رواه فی الموطا و در حق

شهید آمده که در بهشت هر جا که خواهند سیر نمایند و میوه‌های آن از

بهشت بخورند رواه احمد و ابو داود و الحاکم و در بعضی روایات

که ارواح مومنین در [illegible] قطع میکنند بسوی منزلهای خود

در بهشت رواه ابو نعیم و در روایتی آمده که ارواح مومنین گذاشته

شده و سیر میکنند هر جایکه میخواهند رواه ابن ابی الدنیا و در

میان ارواح مومنین ملاقات میشود و [illegible]

والذی نفسی بیده انهم لیتعارفون کما یتعارف الطیر

رأس الجنة رواه ابن ابی الدنیا فی حدیث طویل و در حدیث

است که ملاقات کنند دو روح مومن بمقدار راه یکروزه

باوجود آنکه درمیان خود هرگز ملاقات نکرده باشند رواه

احمد عن ابن عمر موقوفا و در حدیث است که از مردن میت اهل

او را خبر میشود و اقارب او که مرده اند خوشحال میشوند و آن

مرده خوشوقت تر میگردد از آنکه مسافر وقتی که بیاید از سفر

بسوی اهل خود رواه ابن ابی الدنیا باسانید عن عبید بن

عمیر موقوفا [illegible] پس در حدیث صحیح است که مردم حشر

کرده میشوند در روز قیامت بر زمینی سفید که سرخی فی الجمله داشته

باشد مانند نان میده در حالتی که نباشد در آن زمین علم

هیچ یکی یعنی نشانه هیچ چیز نباشد رواه البخاری و مسلم و در
قرآن واقع است فاذا هم بالساهرة یعنی ناگاه موتی حشر کرده میشوند
بر زمین ساهره و آن موضعیست در بیت المقدس کما ورد فی الحدیث
علیکم بأرض الشام ارض المحشر موافق احمد حنبل میگوید که در
که در حدیث است که حشر شود بر زمین که بر وی گناه نکرده باشند
و معلوم است که بیت المقدس چنین نیست از جوابست میدهد که
چون تبدیل کنند آن زمین بر زمین دیگر و یوم تبدل الارض
غیر الارض بنابران الله و رسول علیه السلام حکم فرمود که بر آن گناه نکرده
شده دیگر بدانکه کفار را بر روی حشر کرده میشوند چنانکه در
قرآنست یحشرون علی وجوههم الی جهنم الآیة و در حدیث صحیح
گذشت که [illegible] قادر است که بر رو راهی سازد
چنانکه بر پا راهی ساخته است دیگر بعد از حشر چون کردند بر
زمین هفتاد گز رواه الشیخان و فی روایة مسلم قریب کرده شود
آفتاب را از خلق تا باشد مقدار میلی پس باشند مردم در عرق
بقدر اعمال خود بعضی تا کعبین بعضی تا رکبتین بعضی تا کمر بعضی

دهن

دان وفی روایة الطبرانی عن ابن عمر وفی بعضی گویند که ای روز د
کار راحت ده مار اگرچه بسوی دوزخ باشد مقدار قیام در
عرق بیست و پنج هزار سال است و آن بر مومن آسان نموده
میشود از نصف روز رواه ابو یعلی بسند صحیح بلکه آسان تر از وقت
نماز فرض رواه ابن حبان فی صحیحه این حدیث و بعضی ماده
دیگر آیه قرآنی یوم کان مقداره خمسین الف سنة بر آن دلالة
میکند که درازی آن روز پنجاه هزار سال باشد و حدیث تدخل الفقرا
قبل الاغنیاء بنصف یوم خمسمائة سنة که در صحاح وارد است
و آیه کالف سنة مما تعدون دلالت میکند که هزار سال باشد
که حضرت شیخ الاولیا فرمودند حدیث اول بیان شدت
از بهر شدت کافران را چنان مینماید و لفظ مقداره دلالت
بر آن میکند و پیغمبر فرمودند که در روایتی هست که یوم که مومنان
بیان آسانیست که مومنان را چنان نماید و فی الحقیقة هزار
ساله است چنانکه در احادیث صحیحه مقرر شده است
والله اعلم و در حدیث که در محشر وقتی که جمع شوند بر

که فقرا اوست لیکن امت محمدی صلی الله علیه وسلم کجا اند پس

برخیزند ندا آید که چه عمل کرده اید شما یعنی بجهت این فقر گویند بر مصیبت

و فقر صبر کردیم حکم شود که قبل از اغنیا به پانصد سال در بهشت

روند رواه الطبرانی و ابن حبان فی صحیحه و خلاصی ازین عرق

بشفاعت السرور صلی الله علیه وسلم خواهد شد چنانکه در

حدیث صحیح وارد است از ابی هریره رضی الله عنه که ما بودیم

همراه نبی صلی الله علیه وسلم در یک دعوتی یعنی مهمانی پس برد دست

مبارک شانه گوشت و از دندان [illegible] از ان خورد فرمود انا

سید الناس یوم القیمة آیا میدانید که سبب آن چیست جمع

میکند حق تعالی اولین و آخرین را در یک جا که پس

می بیند آنها بیننده و می شنواند فریاد کننده همه آواز خود را یعنی

فرشتگان همه را می بینند و آواز حکم الهی همه اوان خود را می

شنوانند و آفتاب آورده شود پس رسند مردم از کرب

و غم چیزی را که طاقت ندارند یعنی از غرق حال ایشان بغایت

تنگ شود پس بعضی گویند مر بعضی را آیا نمی بینید چیزی که رسیده

است

است همه را از حال ما آیا نمی‌بینی کسی را که شفاعت کند
[پیش] پروردگار تعالی پس گویند که بیائید خاص خود پیدا کرده و
نفخ از روح خاص خود نموده است و امر نمود تا فرشتگان را
سجده کردند و ساکن گردانید ترا در بهشت آیا نمی‌بینی شفیع ما شو
پیش پروردگار خود آیا حال ما را نمی‌بینی در ترحم نمی‌کنی پس آدم
گوید به تحقیق [پروردگار] غضب کرده است امروز غضبی که نکرده
مثل آن قبل از این و نخواهد کرد بعد از این و بدرستی که مرا
منع فرموده بود از اکل شجره در بهشت من بی‌فرمانی کردم نفسی
نفسی نفسی بروید بسوی غیر من بروید پیش نوح پس بیایند
پیش نوح پس بگویند ای نوح تو اول رسولان بسوی
اهل زمینی یعنی از آن رسولان که بعدم اطاعت او عذاب
نازل شود و گویند ترا در کلام مجید شکور نام نهاده است
آیا حال ما را نمی‌بینی در ترحم نمی‌کنی و شفاعت نمی‌نمای پیش
[پروردگار] خود نوح گوید که امروز غضبی کرده است که نکرده
بود مثل آن قبل از این و نخواهد کرد بعد از این و بدرستی که حق

که دعا بد کردم بر قوم خود نفسی نفسی بروید پیش

من بروید پیش ابراهیم پس بیایند پیش ابراهیم و بگویند که

حق تعالی [illegible] خلیل او هستی از جمیع اهل زمین ترا بخلة مخصوص

کرده شفیع ما باش پیش پروردگار خود آیا نمی بینی حال ما

پس بگوید که امروز حق تعالی غضب کرده است غضبی نکرده

بود و نخواهد کرد مثل آن و تحقیق من سه دروغ گفته ام پس بگوید

آن هر سه را و گوید نفسی نفسی نفسی روید پیش غیر من بروید

پیش موسی پس بیایند پیش موسی پس بگویند ای موسی

تو رسول [illegible] فضل داده است [illegible] برسالات خود

و بکلام خویش شفیع ما شو نزد پروردگار [illegible] من غضبی که مثل

آن قبل ازین نشد و بعد ازین نخواهد شد و بدرستی که من

قتل کرده ام نفسی را که مامور بآن نبودم نفسی نفسی نفسی بروید

بسوی غیر من بروید پیش عیسی پس بیایند و بگویند ای

عیسی تو رسول [illegible] هستی و کلمه اوئی که انداخته است

بسوی مریم و روح خاص هستی که بمحض امر کن ایجاد نموده

است و تو را امت کلم ساخت و در گهواره شفیع ما شو بسوی [illegible]

[illegible] خود را با حال ما نمی بینی و ترحم نمی کنی پس عیسی گوید [illegible]

من غضب کرده است امروز غضبی که قبل از ین نکرده

است و بعد از ین نخواهد کرد و هیچ گناهی ذکر نمیکند و بگوید نفسی نفسی

نفسی بروید پیش غیر من بروید پیش [illegible]

پس همه بیایند پیش من و بگویند یا [illegible] امتی و

خاتم النبی [illegible] همه گناهان اول و آخر تو بخشیده است

شفیع ما شو بسوی [illegible] خود پس آیا ترحم به حال ما نمیکنی

پس من راهی شوم تا بیایم پاس عرش پس بیفتم سجده [illegible]

مر [illegible] خود را فتح کند در آن زمان [illegible] و الهام کند

مرا حمدهای و ثناهای نیک که قبل از من به هیچ کس فتح نکرده

است بعد از آن گفته شود یا [illegible] سر بردار سوال کن عطا کرده

خواهد شد شفاعت کن قبول کرده میشود پس سر بردارم و

گویم امتی یا رب پس گفته شود که داخل کن امت ترا

آنها که حساب آنها معاف نموده شده است از دروازه

راست بهشت و آنها در روایتی دیگر نیز شریک اند سولند

کرد میان دو مصراع در بهشت مثل ما بین مکه و هجر است رواه

البخاری و مسلم یعنی جماعت حکم بدخول بالفعل نموده

شود تا فتات را ازین مهلکه خلاص نموده در موقف حساب

بجهة محاسبه نصب میزان نموده گردد و فی روایة البخاری

و مسلم فیأتونی فاقول انا لها فاستاذن علی ربی فیؤذن

لی و یلهمنی محامد احمده بها لا تحضرنی الان فاحمده بتلک المحامد

و اخر له ساجدا فیقال یا ارفع راسک و قل تسمع و سل

تعطه و اشفع تشفع فاقول یا امتی امتی فیقال انطلق

اخرج من کان فی قلبه مقدار شعرة من ایمان فانطلق

فافعل ثم اعود فاحمده بتلک المحامد ثم اخر له ساجدا فیقال

ارفع راسک و قل تسمع و سل تعطه و اشفع تشفع فیقول

امتی امتی فیقال انطلق فاخرج من کان فی قلبه مثقال ذرة

او خردلة من ایمان فانطلق فافعل ثم اعود فاحمده بتلک

المحامد ثم اخر له ساجدا فیقال یا ارفع راسک و قل

تسمع وسل تعطه واشفع تشفع فاقول یا رب امتی امتی فیقال انطلق فاخرج من کان فی قلبه ادنی ادنی مثقال حبة خردل من ایمان فاخرجه من النار فانطلق فافعل ثم اعود الرابعة فاحمده بتلک المحامد ثم اخر له ساجدا فیقال یا محمد ارفع راسک قال قال لیس ذلک لک لکن وعزتی وجلالی وکبریائی وعظمتی لاخرجن منها من قال لا اله الا الله متفق علیه ظاهرین روایت سابقه مخالفه وارد تطبیق بدو وجه میتواند بود یا مراد از عذاب محشر باشد با جماعة رابی توقف در محشر بعد از ... فرستاده باشند اول بهشر می نماید اگرچه ثانی نافی ... مشکوة اختیار نموده است والله اعلم دیگر باید دانست که توقف در هر سجده ای در بقدر هفته باشد چنانکه در حدیث ابویعلی و بزار و ابن حبان فی صحیحه وارد است ذکر الشیخ ابن حجر المکی فی الزواجر بعد از خلاصی از محشر نصب میزان بجهة حساب کنند مولانا خیالی در حاشیه شرح عقاید میگوید والمشهور ان المیزان قبل الصراط و مارویٰ

من الصحابة قالوا یا رسول الله این نطلبک یوم الحشر قال

علی الصراط فان لم تجدونی فعلی المیزان

وان لم تجدوا فعلی الحوض فوجه ان الطلب فی الامکنة

المرتبة یجوز ان یستانف من کل طرف انها روایة

غریبة فلا تعارض المشهور انتهی ویدل المشهور ما ورد فی

جمع الجوامع فی الدعاء حسبی عند المسئلة فی القبر حسبی

عند المیزان حسبی عند الصراط فالترتیب الذکری

نص فی الترتیب الوجودی لانه مقام طلب الکفایة فی الامکنة المترتبة

کما یدل علیه بقیة الحدیث واما الحوض فسیعرف انه حوضان

فی الموقف وفی الجنة والذی فی الموقف فالظاهر انه

قبل الصراط کما سیجیء عن الشیخ ابو الحسن الاشعری وقیل

قبل المیزان والصراط در حدیث صحیح وارد است که نهاده

شود ترازو برای وزن اعمال روز قیامة چنانکه اگر وزن

کرده شود آسمانها و زمین دران هر اینه موزون گردد پس

فرشتگان گویند کیست که اعمال او درین میزان سنجیده شود

ربنا

یعنی پله حسنات او پر گردد پس حق تعالی فرماید هر کسی را

که خواهیم از بندگان خود فرشتگان گویند سبحانک ما عبدنا

ک حق عبادتک رواه الحاکم وقال صحیح علی شرط مسلم

ما یوضع فی المیزان اثقل من خلق حسن انتهی و در وقت

محاسبه بعضی را حساب یسیر کرده شود چنانکه گذشت

ترتیب کنند کنف در حفظ خویش و فرماید آیا

یاد داری که آن گناه را و آن گناه را که در فلان فلان روز

کرده بودی بنده بگوید آری یا رب تا آنکه در دل بنده مقرر

شود که هلاک شدم فرماید پوشیدم آنرا در دنیا

و می بخشم امروز پس عملها بدست راست او داده شود

الحدیث متفق علیه و بعضی را وقت حساب در میزان احسان

نموده شود چنانکه در حدیث صحیح گذشت که در پله سیئات

گذاشته شود نود و نه صحیفه مکتوب که هر یک مد البصر باشد

یعنی آنقدر دراز باشد که چشم آنجا رسد و منتهی گردد چون

عذر نماید یک لطاقه یعنی کاغذ پاره که در وی کلمه

شهادت باشند برادران را بهمه تعقل کردانند رواه
الترمذی وابن ماجه و بعضی را در حساب مناقشه شود چنانکه
در حدیث بخاری وارد من نوقش الحساب عذب
و در حدیث وارد است زایل نمیشود دو قدم بنده روز
قیامت از موقف تا آنکه سوال کرده شود عمل او چهار
چیز از عمر او که در چه فنا کرده است از علم او که در آن
بر چه قدر عمل کرده است و از مال او که از چه وجه کسب
نموده و کجا صرف کرده و از جسم او که در کدام عمل
استعمال نموده تا آنکه کهنه گشته برسید رواه الترمذی
وصححه و در صحیح مسلم وغیره وارد است که فرمود
هر آینه ادا میکنند ای مردمان حقوق بسوی اهل تا آنکه
قصاص گرفته میشود مر گوسفند بی شاخ را از گوسفند شاخ دار
و در مسند احمد وارد است حتی للذرة من الذرة و ایضا فیه
بسند حسن گفت [illegible] مردم وقت
حشر پا برهنه بدن برهنه بی ختنه و بی هیچ اسباب باشند

بلیم ۱۲

پس ندا شنود و کیفی و تحتیکه بجهت ... حاضر شوند باوازی که
همه اهل محشر ... انا الدیان الملک لا ینبغی من اهل النار
و عنده احد من اهل الجنة ان یدخل الجنة و لا احد من اهل النار عنده
حق حتی تقضیه حتی اللطمة قلنا کیف و انا نأتی حفاة عزلا بهما بغبی
لا حتی القال الحسنات و السیات و شیخ ابن حجر مکی در زواجر
میکوید که در حدیث صحیح است ... داهی
را اواز دادند جواب نداد و در دست مبارک مسواک
بود گفت اگر خوف قصاص نمیبود باین مسواک ... و فی الکتاب
العزیز یوم تشهد علیهم السنتهم و ایدیهم و ارجلهم بما کانوا یعملون
و فیه ایضا یومئذ تحدث اخبارها در وقت حساب اگر منکر
شود اعضا گواهی دهند و قطعهای زمین گواهی بدهد در احادیث
صحیحه وارد است که از تشنگی جان بلب رسیده شود در روایت میکند
طبرانی که شخصی حبشی بخدمت آنسرور آمد پس گفت یا رسول
... شما را فضل داد بنعمتهای بسیار و نبوت اگر من
ایمان آرم و عمل کنم مثل ایمان و عمل شما باشم با شما در بهشت

[illegible] فرمود [illegible] تعالی [illegible] بعد [illegible]

باو بد باشد او را عهد نزد حق تعالی پس بیاید سبحان الله بگوید
نوشته شود او را یک لک عمل نیک پس گفت آنمرد چگونه
هلاک شود کسی بعد ازین کرم یا رسول الله فرمود پیغمبر صلی الله علیه وسلم
سوگند حق تعالی که می آید مرد بعملهای که اگر بر کوه نهاده شود نمیتواند
برداشت پس نعمتی از نعمتهای حق تعالی برخیزد همه در مقابله شکر
خود در آرد اگر فضل [illegible] در رسد درین بودند که سوره هل اتی
علی الانسان حین من الدهر نازل شد تا ملکا کبیرا پس گفت حبشی
یا رسول الله [illegible] ایا می بیند چشم در بهشت مثل چیزی که می بیند
چشم تو [illegible] فرمود نعم پس گریه کرد آن حبشی تا جان [illegible] تسلیم
کرد ابن عمر رضی [illegible] عنه گوید که دیدم [illegible]
که فرو می آوردند او را در قبر و در حدیث وارد است که روزی
بر آمد انور صلی الله علیه وسلم بر اصحاب و فرمود بر آمد از نزد یک
من دوست من جبرئیل همین ساعت وحی آورده بود یا
سوگند [illegible] که ترا براستی از خلق فرستاده است حق

ابنده

رانیده از بندها عبادت کرده بود پانصد سال بر سر کوهی
در دریا که عرض و طول آن کوه سی در سی گز بود و دریا محیط
او بود و چهار هزار فرسخ از هر طرف حق تعالی بجهة او چشمه آب
سپید و شیرین بمقدار عرض انگشت از اندرون کوه جاری نموده
بود که چون آب آن در پایین کوه و میریخت انار نیز در آن
کوه رویانیده بود که هر روز یک انار تیار برآمدی که غذای او میشد
هر زمان شام برای وضو میرفتی انار تیار گرفته میخورد باز آمده بنماز
مشغول میشد سوال کرد ... که در وقت موت که قبض روح او
او را در سجده کند و در سجده باشد تا روز قیامت زمین
یا چیز دیگر برو مسلط نشود تا از سجده باز ماند و چنین باشد
تا آنکه مبعوث شود یعنی زنده شود در حالتی که ساجد باشد هم نمود
که گفت جبرئیل چنان کرد پس
با جماعت فرشتگان برو میگذریم وقتی که باسمان فرو می آئیم و بالا
میرویم یعنی او را همچنان جاری یابیم ... او را
شرمنده نمیسازد در علم یعنی خبری خواهد فرمود او را روز قیامت

کہ سوا از علم جواب نخواهد داد و شرمنده خواهد شد و آن است

کہ مبعوث کند روز قیامت پس در موقف حساب حاضر سازد پیش

حضور خود پس بگوید جل جلاله داخل کنید این بنده مرا در بهشت

برحمت من پس بگوید ای پروردگار بلکه بعمل خود مستحق بهشت

شده ام پس بگوید حق تعالی برحمت من باز گوید بعمل من

پس حق تعالی فرماید فرستگان را که انواع نعمت من بر او

معلوم کنید تا از عمل تا امید شود پس نعمت بینائی چشم بر وظاهر

کرده شود عبادت پانصد سال در حساب ان تمام شود و باقی

تمام نعمتها زیاده ماند پس فرماید حق تعالی که عمل نیک ندارد

در دوزخ داخل کنند پس کشیده شود بسوی دوزخ از آن

ندا کند یا رب داخل کن مرا در بهشت حق تعالی

فرماید باز آرید بعده استاده کرده شود بحضور پس فرماید

که بیداکرد ترا از عدم بگوید تو یا رب باز گوید که ترا قوت

عبادت پانصد سال داد بگوید یا رب باز گوید ترا در چنین

کوه فرود آورده از امواج دریا نگاهداشت و کهکشید آب

شیرین

شیرین در میان آب تلخ و انار شیرین هر شب که نیاز بجهة تو
کرد با آنکه در سالی یکبار می آمد و سوال کردی که روح من در
سجده قبض مکن و نگاه دار تا قیامت الٰهی انشت یعنی
اینهمه احسانها تو که نمودی گوید تو پس گوید آن همه کرم
رحمت من بود و حکم بدخول بهشت میکنم برحمت خود داخل
کنید ای فرشتگان این بنده مرا در بهشت پس خوب بنده
مومن بودی تو داخل شو در بهشت قال جبرئیل فذلک
انما الاشیاء برحمة الله تعالی رواه الحاکم و صححه و در موقف
حساب حوض باشد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از آن آب
بنوشانید چنانکه در حدیث صحیح بخاری و غیره وارد است
انا فرطکم علی الحوض من مر علی شرب و من شرب لم یظما
ابدا لیردن علی اقوام اعرفهم و یعرفونی ثم یحال بینی و بینهم و فی
روایة انی علی الحوض حتی انظر من یرد علی منکم و سیوخذ ناس
دونی فاقول [illegible] منی و من امتی فیقال هل شعرت ما عملوا
بعدک والله ما برحوا یرجعون علی اعقابهم و فی روایة لا علم

الملک بما احدثوا بعدک انهم ارتدوا علی ادبارهم القهقری انتهی
یعنی باید دانست که علما اختلاف کرده اند که حوض پیغمبر صلی
قبل از صراط است وجماعت از علما برین رفته
اند که بعد از صراط است شیخ ابو الحسن قابسی گفته که صحیح آنست
که قبل از صراط است از برای آنکه مردم از قبور تشنه بر آیند قاضی
عیاض برین ایراد نموده که لا یظما ابدا اقتضا میکند که حوض
بعد از صراط باشد که این از عطش بعد ازوست بعده نمود
وجواب میگوید یکی آنکه بعضی گفته اند نخواهد نوشید در ان
هیچ کس از مسلمانان مگر کسی که مقدر باشد در حق او سلامتی
از دخول نار دیگر آنکه همه بخورند لیکن عذاب خورند بر تقدیر
دخول دوزخ بعطش نشود قال لان ظاهر حدیث اقران
جمیع الامت یشربون منه الا من ارتدا انتهی و در حاشیه
حیانی نیز این هر دو توجیه مذکور است شیخ احمد خطیب قسطلانی
گفته که صحیح آنست [illegible] را دو حوض اند
یکی در موقف قبل از صراط و یکی در بهشت و هر دو را کوثر گویند

وقال الامام القرطبي هما حوضان الاول قبل الصراط و
الميزان على الاصح والثاني في الجنة وكلاهما يسمى كوثر كذا في
التمام البدرية دراين قول صواب نزديكتر است از براى انكه
جمع بين اقوال العلما والاحاديث ميشود چه بعضى احاديث
نص اند برين كه در موقف است چه انتظار روز مرتدان و در
تقاضاى بردنى ميكنند از بهشت دو ميزاب يكى از طلا و يكى
از نقره دران حوض مدد ميكنند يعنى تا مدتى كه دركار باشد
آب ميرسانند واين تقاضا آن ميكنند كه اندرون بهشت
اين حوض نباشد وغير ذلك من الاحاديث وبعضى در احيا
صحيح بخارى وارد است كه بينما انا اسير في الجنة اذا انا
بنهر حافتاه قباب الدر المجوف قلت ما هذا يا جبريل قال
هذا الكوثر الذي اعطاك ربك فاذا طيبه او طينه مسك
از قرانتقى واز روايات نادره آنست كه امام زاهدى
در تفسير خود آورده كه در خبر وارد است كه حوض كوثر
بر پشت فرشته باشد بعرصات قيامت هر كجا انسر رود

رود آه باشد انتهی و اول کسیکه بر حوض موقف وارد شود در صحیح احمد وارد است که فقرا باشند کما قال صلی الله علیه وسلم من یرده ای الحوض علی نبی الشعثه رؤسهم الدنسه ثیابهم لا ینکحون المنعمات و لا یحضرون السدد یعنی ابواب السلاطین الحدیث و فی روایة للشیخین فیه اباریق الذهب والفضه کعدد نجوم السماء او اکثر و فی روایة للبخاری حوضی مسیره شهر و لمسلم زوایاه سواء لا نرید طوله علی عرضه قال القسطلانی کنجوم السماء فی الاشراف و الکثرة انتهی بعده تمام امت اند در صلی الله علیه وسلم من یرده ای الحوض علی امتی بحسب المراتب سوی للمرتدین ازان آب حوض ... بجمیع فرزندان و دوستان بلکه جمیع مومنان روزی کناد بالنون و الصاد بعده بلصراط از زمین تا آسمان یعنی در بهشت نهاده شود که مردم بران سوار شده داخل بهشت شوند در حدیث است که هر یک مومن را نوری بقدر اعمال او عنایت نموده شود بعضی را مانند

کوه بعضی را از ان و بعضی را مثل درخت خرما بعضی را
کم ازان تا آنکه آخر کسی باشد که نور باشد بر انگشت
هر دو پای او وقتی که روشن شود در راه برود و باز چون فرو
نشیند استاده همه بلند شوند بر بلطف بقدر نور خویش بر راه
الحاکم و صححه در روایت کرد طبرانی بسند حسن از ابن مسعود
رضی [illegible] که نهاده شود بصراط بر پشت دوزخ در زمین
محشر در حالی که دوزخ بالا آورده باشند و کرد بر کرد مردم محیط
باشد گفت که در تیزی مثل شمشیر تیز باشد برو قدم لغزش
کند بعضی بیفتند و بعضی بلند شوند مانند برق و بعضی مانند باد
بعضی چون اسپ تیز رفتار بعضی چون جوان دوان بعضی چون
سیر میانه بعضی رفتار آدمیان انتهی ملخصه در روایت صحیح
دیگر هست که بعضی چون افتان و خیزان خلاص شوند مومنان
از صراط یعنی بدر بهشت رسیدند در گاه
و در حق مومنانی که از راه در دوزخ افتاده اند عرض نمایند
کانوا یصومون معنا ویصلون ویحجون پس امر شود برارند پس

هر گرامی بشناسید حرام کند حق تعالی صورت آن
مومنانی که در دوزخ افتاده اند بر دوزخ تا مومنان کامل
از دوزخ بر آرند پس بر آورند خلقی بسیار که دوزخ گرفته
باشد تا نصف ساق و تا رکبه پس بگویند که باقی نمانده
است یارب از جماعه که امر کرده بودی به بر آوردن آنها
پس فرمان شود که باز روید و آرید کسی که در دل او
مقدار دینار ایمان باشد باز روید و برارید باز عرض کنند
حکم شود که برارید کسی را که در دل او مقدار ذره ایمان باشد
پس برارید خلق کثیر را العدد ... گوید شفعت الملائکة
وشفع النبیون وشفع المومنون ولم یبق الا ارحم الراحمین
فیقبض قبضة من النار فیخرج منها قوم لم یعملوا خیرا قط
قد عادوا حما فیلقیهم فی نهر فی افواه الجنة فیخرجون کما تخرج
الجنة قال ... فیخرجون کاللؤلؤ
فی رقابهم الخواتم فیعرفهم اهل الجنة ان هولاء عتقاء الله الذین
ادخلهم الجنة بغیر عمل عملوه ولا خیر قدموه ثم یقول

ادخل

او حصل فی الجنة فما رأیتموه هو لکم فیقولون ربنا اعطیتنا ما لم
تعط احدا من العالمین فیقول لکم عندی افضل من هذا
فیقولون یا ربنا ای شیئ افضل من هذا فیقول رضای
فلا اسخط علیکم بعده ابدا رواه البخاری ومسلم واللفظ له
و آخر کسی که از پل صراط افتان وخیزان بدر بهشت آید
مقدار ده حصه دنیا او را داده شود چنانکه در حدیث
وارد است الناس یمرون علی قدر نورهم منهم من یمر کطرف
العین ومنهم من یمر کالبرق الخاطف ومنهم من یمر کالسحاب
ومنهم من یمر کانقضاض الکواکب ومنهم من یمر کشد الفرس
حتی یمر الذی یعطی نوره علی ظهر قدمیه یحبو علی وجهه ویدیه ورجلیه
ویجر یدا ویعلق یدا ویجر رجلا ویصیب جوانبه النار فلا یزال
کذلک حتی یخلص فاذا خلص وقف علیها فقال الحمد لله
الذی ما لم یعطه احدا اذ انجانی منها بعد اذ رایتها فینطلق
الی غدیر عند باب الجنة فیغتسل فیعود علیه ریح اهل الجنة
والوانهم فیری ما فی الجنة وقد نجیتک من النار فیقول

اجعل بيني وبينها حجابا حتى لا اسمع حسيسها وعليها

ويرى او رفع منزل امام ذلك كانما هو فيه بالنسبة اليه حلم

فيقول رب اعطني ذلك المنزل فيقول الله لعلك ان

اعطيتك تسال غيره فيقول لا وعزتك يا رب واي

منزل احسن منه فيعطاه فينزل له ثم يسكت فيقول

جل ذكره ما لك لا تسال فيقول قد سالتك

حتى استحييتك فيقول جل ذكره الم ترض ان اعطيتك

مثل الدنيا منذ خلقتها الى يوم افنيتها وعشرة اضعافه

فيقول اتهزئ بي وانت فيقول جل

ذكره لا ولكني على ذلك قادر سل فيقول الحقني بالناس

قال فينطلق يرمل في الجنة حتى اذا دنى من الناس رفع له

قصر من درة فيخر ساجدا فيقال له ارفع راسك ما لك

فيقول رايت ربي او تري بي فيقال انما هو منزل من منازل

ك قال ثم يلقى رجلا فيتهيأ للسجود له فيقال له فيقول رايت

انك ملك من الملائكة فيقول انما خازن من خزانك

ذليد

وعبد ربه عباد كسب تحت يديه الف قهرمان على مثل ما انا عليه فينطلق به حتى يفتح له باب القصر قال وهو من درة مجوفة سقايفها وابوابها واغلاقها ومفاتيحها منها تستقبله جوهرة خضراء مبطنة بحمراء فيها سبعون بابا كل باب يفضي الى جوهرة خضراء مبطنة كل جوهرة تفضي الى جوهرة على غير لون الاخرى في كل جوهرة سرر وازواج ووصايف ادناهن حوراء عيناء عليها سبعون حلة يرى مخ ساقها من وراء حللها كبدها مرآته وكبده مرآتها اذا اعرض عنها اعراضة ازدادت في عينه سبعين ضعفا عما كانت قبل ذلك يقول لها والله لقد ازددت في عيني سبعين ضعفا فيقال له اشرف فيشرف فيقال له ملكك مسيرة مائة عام ينفذه بصرك فقال عمر رضي الله عنه لما سمع هذا الحديث من ابن مسعود لكعب الا تسمع ما يحدثنا ابن ام عبد يا كعب عن ادنى اهل الجنة منزلا فكيف اعلاهم قال يا امير المومنين ما لا عين رات ولا اذن سمعت فذكر الحديث رواه ابن ابي الدنيا والطبراني من طرق

حدیث صحیح در رواه الحاکم و صححه فی ذکر النار و الجنة

در حدیث وارد است که هرگاه حق سبحانه و تعالی

پیدا کرد بهشت و دوزخ را فرستاد جبرئیل را بسوی بهشت

و فرمود ببین آنرا و آنچه مستعد کرده شده است در و

مر اهل آنرا آمد و دید پس بازگشت و عرض نمود که سوگند

بعزت تو که نشنود کسی خبر این را مگر داخل شود در و

پس امر کرد حق تعالی که بمکاره و مشقات محفوف کرده

شود یعنی انواع فقر و مصیبت در اطراف او نهاده شود پس

فرمود ای جبرئیل باز رو و ببین رفت و دید باز آمد و گفت

سوگند بعزت تو من بتحقیق می ترسم که کسی داخل

نشود بعده فرمود برو ای جبرئیل به دوزخ و آنچه مستعد

کرده شده است مر اهل او را رفت و دید بازگشت

و گفت سوگند بعزت تو که نخواهد شنید خبر آن را مگر خواهد

ترسید از و داخل نخواهد شد در و پس امر کرده شد

گرد اگرد او شهوات و لذات نفس و از انواع حظوظ

زاها

نفساورا حاجات آماده کرده شود پس فرمود باز رفت
و دیده باز آمد گفت سوگند بعزت تو میترسم که نجات
نیابد هیچ یکی مگر آنکه داخل شود دران رواه ابوداود
والنسائی والترمذی وصححه و در حدیث وارد است که آورده
شود دوزخ را هفتاد هزار مهار همراه هر مهار هفتاد هزار فرشته
که میکشند اورا رواه مسلم قوله میکشند یعنی از پایین سوی
زمین بالا میکشند از آنکه بی رخصت بر کسی حمله نکند فرمود
[illegible] صلی الله علیه وسلم پناه جویید از حق تعالی از جب
الحزن یاران عرض نمودند چیست آن یا رسول الله فرمود
وادیست در دوزخ که پناه میجوید دوزخ از آن هر روز
چهارصد مرتبه عرض نموده شد کیست که داخل میشود دران
یا رسول الله فرمود مستعد کرده شده است للقراء المرائین
باعمالهم وان من ابغض القراء الی الله الذین یزورون
الی الامراء الجورة رواه ابن ماجه والترمذی بمعناه و مراد از
قرا خوانندگان علم اند که عمل بر آن نمیکنند و غرض آنرا

آنها تصدیع دارند که جا به با دستانات حالم می‌دهند و رعایت
کرده حق ظاهر میکنند کذا حققهم بعض شارح الحدیث و در
حدیث است که آتش دوزخ هفتاد مرتبه از این آتش
گرم است رواه البخاری و مسلم و فی الحدیث ان فی
جهنم سبعین الف واد فی کل واد سبعون الف شعب فی
کل شعب سبعون الف دار فی کل دار سبعون الف بیت
فی کل بیت سبعون الف بیر فی کل بیر ثعبان فی شدق
کل ثعبان الف عقرب لا ینتهی الکافر و المنافق حتی یواقع
ذلک کله رواه البخاری فی تاریخه و فیه انکال و روایه کرده
حاکم در صحیح خود [illegible] فرمود اگر دلوی از
غساق که شراب دوزخ است انداخته شود در دنیا تمام دنیا
گنده گردد [illegible] فرمود [illegible] اگر قطره زقوم در
دنیا چکد فاسد کند بر تمام اهل دنیا عیش آنها پس چگونه
باشد حال کسی که طعام او همین باشد رواه الترمذی و قال
حسن صحیح و در حدیث است که اهل دوزخ را جبتة

نظم دهنه

علیه و سلم تا عذاب بسیار شنیدند تا انکه در روایه امام احمد و الطبرانی آمده است عظیم شود جثه چنانکه از برمه گوشت ها و دندان ها مثل کوه احد باشد و غلظ و جلد او هفتاد گز باشد چنانکه در حدیث است که بعضی از ان باشند که اتش گرفته باشد انها را تا کعبین و بعضی را تا کمر و بعضی را تا گردن رواه مسلم و در حق ابو طالب وارد است که دو نعل اتش در پای او باشد که ازان دماغ او بجوشد رواه مسلم روزی آن بدماغ رسد رواه مسلم روزی شنیدند اوازی هایل چون جبرئیل امد پرسیدند گفت سنگی از کناره دوزخ افتاد هفتاد سال است میرود تا انکه رسید بقعر ان اواز ان ترا شنوانید بعد ازان خنده بر دهن نکردند تا وصال رواه الطبرانی و در روایت احمد و ترمذیست که اگر سنگی از آسمان بزمین بیاید با وجود انکه پانصد ساله راه است رسد بزمین قبل از شب و لو انها ارسلت من راس السلسلة ای التی ذکر

اربعین خریفا اللیل والنهار قبل ان یبلغ اصلها حدیث
که حاکم تصحیح آن کرده است و ابعد است که هفت
زمین است که از زمین تا زمین دیگر پانصد ساله راه است
زمین بالای که خلق بر آنست بر پشت ماهی است و ماهی
بر سنگ و سنگ بدست فرشته است و در زمین دوم
باد نگاه داشته شده است که بر قوم عاد مقدار یک
انگشتری کشاده بودند تا همه هلاک شدند و در زمین سوم
سنگهای دوزخ اند و در چهارم کبریت یعنی گندک دوزخ است
و در پنجم مارهای دوزخ است و در ششم کژدمهای او هر کژدم
مانند شتری بزرگ و در هفتم ابلیس است که در زنجیرها
بسته اند چون میخواهد حق لشکرهای کسی که میخواهد او را میفرستد
انتهی محصله از احادیث چنان مستفاد میشود که هفت زمین
هفت دوزخ و هفت آسمان تا کرسی هشت بهشت شوند
و از کلام صاحب جام جهان نما معلوم میگردد که طبقات آسمانها

درکات

درکات دوزخ شوند والله اعلم و با لجمله با الفعل دوزخ

با بین زمین است و بهشت بالای آسمان چنانکه در حدیث

وارد است سقف الجنة عرش الرحمن والنار تحت الارضین

والقا در حدیث است فی الجنة مائة درجة ما بین کل درجتین

کما بین السماء والارض والفردوس اعلاها درجة منها

تفجر الانهار الاربعة فی الجنة ومن فوقها یکون العرش فاذا

سألتم الله فاسألوه الفردوس رواه الترمذی وغیر ذلک

من الاحادیث چون بسبب تنذیر اول ذکر دوزخ درمیان آمد

ناچار است که ذکر بهشت بجهة تبشیر آورده آید بر طبق قوله

انی لکم منه نذیر و بشیر بعده بر بشارت عظمی تشیح

العقاید ختم نموده المشاء ... از علی کرم الله وجهه مروی

که سوال کردم ... رایة یوم یحشر المتقین

الی الرحمن وفدا که وفد جماعه سوار را گویند فرمود

سوگند بخدای که روح من بید قدرت اوست

بدرستی که متقیان وقتی که برآینه بعض آید ستر مادهای سفید

... ساخته باشند و بالانهای طلا بر و نهاده باشند

دربهای این درختان نو باشند هر خطوه آنها منتها

البصر رسند تا آنکه رسند به بهشت ناگاه بر و حلقه یاقوت

باشد بر صفحه طلا ناگاه ببینند آنجا درختی را که از پایین او دو چشمه

جاریست وقتی که آب یکی از آن دو چشمه بنوشند بر روی

آنها تر و تازگی که عبارة از نضرة النعیم است ظاهر شود و از

دیگری وضو سازند موهای پراکنده نشود یعنی بجای روغن

گردد پس حلقه آن در بر صفحه طلا بزنند آوازی کاشکی بشنوی

ای علی آن آواز چه خوش آواز است که ظاهر میشود پس

خبر رسد حوران را که ازواج این آمده بشتابی تمام تا آنکه پس

که در کندن حواله اوست بفرستند او بیاید و در گشاید

چون ببیند هر یکی خادم خود را اگر [illegible] او را آگاه نکند

بذات خود هر آینه بسبب نور و حسن سجده کند بگمان آنکه

تجلی حق ... پس آن خادم گوید من موکل بخدمت توام

پس همراه او شود تا آنکه بخانه آید و حوری که زوجه اوست

برآید و معانقه کند و گوید انت حبی و انا حبک و مجانان دیگر
گویند انیس داخل شود در محلی که از بنیاد تا سقف یکجوهر
که باشد از مروارید و یاقوت زنگارنگ و هیچ رنگ مشاکل
دیگری نیست انیس بیاید بسوی تخت خود بر بالای او وصلی بهتر
از و دبرو هفتاد فراش باشد و بر هر فراش هفتاد حور
باشد و هر حور هفتاد حله پوشیده که دیده شود مخ ساق
انها از ورای این حلل یعنی بجهة صفا انها همه جماع خواهد در مقدار
یک شب باشند بحالتی که جاری میشود در پایین ان محلها نهرهای
شیر غیر متغیر انیس وقتی که اشتهای طعام شود جانور سفید
برآید و بازوهای خود بلند کند و انواع الوان طعام از پهلوی
ان جانور بخورند چون فارغ شوند ان جانوره بپرد و باشند در ان
محلهای درختهای پر میوه وقتی که شهوة میوه شود شاخ آن
درخت فرود شود بخورند میوه ها را استاده و نشسته و تکیه زده
و ذلک قوله و جنا الجنتین دان و پیش ان جادرها
باشند مروارید رواه ابن ابی الدنیا مرفوعا و رواه هو

والبیهقی وغیرہما موقوفا علی علی رضی اللہ عنہ وہو اصح
و مشہور و در حدیث صحیح است کہ پیغمبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم
داخل میشود در بہشت از امت من ہفتاد ہزار در حالتی
کہ گرفتہ باشند بعضی دست بعضی را داخل نشود اول ایشان
در بہشت تا داخل نشود آخر ایشان روی ہای ہمہ مانند ماہ
شب چہاردہم باشد رواہ البخاری و مسلم و ایضا در حدیث
صحیح است اول جماعۃ کہ داخل شوند در بہشت بر صورت
ماہ شب چہاردہم باشند بعد از ان جماعت کہ روہای ایشان
مثل ستارہ کہ درخشان باشد در آسمان بغایت درخشان
و اہل بہشت را حاجت بول و غایط و تف و نحوہ نباشد
الحدیث رواہ البخاری و مسلم و در حدیث است کہ بر اہل
بہشت موی مطلق نباشد و قد ہر یک در درازی شصت
گز دستہای ان ہفت گز باشد الحدیث رواہ الترمذی
و در حدیث است کہ اہل بہشت بر قد آدم و صورت
یوسف و دل ایوب باشند علیہم السلام رواہ البیہقی

واز حق

و ادنی مرتبهٔ اهل جنت از روی منزلت کسی است که ببیند در
مملکت خود هزار ساله راه لیکن می بیند دور آنرا و نزدیک آنرا
و ازواج خود را و خادمان خود را رواه احمد یعنی همه را
همه را بیک نظر می بیند همچنانکه نزدیک را رواه الحاکم باسناد
و فی مسیرة الف سنة الی ان قال رواه البیهقی و اعلاهم منزلة لمن
ینظر الی الله عز و جل فی کل یوم مرتین یعنی هر روز دو مرتبه
[illegible] افزای [illegible] مشرف گردد و ترمذی و این
[illegible] در صحیح خود مرفوعا روایة میکند که ادنی مرتبه اهل جنت
کسی است که او را هشتاد هزار خادم باشد و هفتاد دو
حور باشد و در روایة طبرانی است که ده هزار خادم همیشه حاضر
باشند و در بهشت صد درجه برای مجاهدان از این بابت
که میان هر دو درجه کما بین السماء و الارض است رواه البخاری
و باشد مؤمن را خیمه از یک مروارید مجوف که شصت گروه
بالا داشته باشد و در وی اهل او باشند که بعضی بعضی را
نبینند رواه البخاری و مسلم و او را چهار هزار دربان باشد از

... فرشته هدیه از حق تعالی برای او آورد رو
ابن ابی الدنیا والبیهقی موقوفا علی ابن عباس و در
حدیث صحیح است بخورند اهل بهشت در وی طعام و
میوه و بنوشند آب را و حاجت انسانی نشود و لکن
بهضم طعام بآروغ شود و الهام کرده شوند تسبیح و تکبیر بی مشقت
از ایشان صادر شود بجای نفس رواه مسلم و شیخ ابن
حجر مکی میگوید که صحیح شده است که یک بهشتی را قوت
صد کس داده شود در خوردن و آشامیدن و جماع کردن
شیخ راست گفته است این حدیث در معجم اوسط
طبرانی مرویست چنانکه مؤلف در فتوح الاوراد ایراد نموده
است و در حدیث است که جانوری بر مائده مومن بیاید
که او را هفتاد هزار پر باشد بجنباند پر خود از هر پر او یک
لون نعمت برآید که سفیدتر باشد از برف و نرم تر از مسکه
و ملذذتر از شهد نه باشد هیچ نعمتی مشابه دیگری رواه
ابن ابی الدنیا بسند حسن الترمذی و در حدیث است

بهشت نگاه میکند یا تغیر در چهار نهر دیگر بهشت
نیست بمحفوظ در مقام خود در دنیا رواه البیهقی
و در حدیث وارد است که بلندی یکی از فرشهای بهشت
که حق تعالی وصف کرده است یعنی فرش مرفوعه
مثل ما بین السماء و الارض است رواه الترمذی و ان
حبان فی صحیحه و زنان بهشت گویند با حسن آواز که
نشنیده باشد مثل آن هرگز رواه الطبرانی ام
سلمه رضی الله عنها خبر ده مرا از حور عین فرمود
سفید یعنی روشن بزرگ چشم موی هر یک از انها
نسر باشد من عرض کردم خبر ده یا
کانهن الیاقوت و المرجان گفت
صفای آنها مثل صفای مروارید باشد که در صدف
نرسیده از دست مردم گفتم یا فیهن خیرات
حسان خبر ده مرا گفت خیرات الاخلاق
حسان الوجوه یعنی اخلاق آنها نیک و روهای آنها خوب

گفتم یا رسول الله خبر ده مرا از قول الله تعالی حور عین کانهن بیض مکنون
فرمود صلی الله علیه و سلم لطافت ایشان مثل لطافت
پوست سفید باشد که داخل پوست بیضه است متصل
بان گفتم یا رسول الله خبر ده از قول حق تعالی عربا
اترابا فرمود صلی الله علیه و سلم زنانی که در دنیا پیر و عجوز
چشم و بد شکل و بد خلق شده مرده اند اینها را حق
ایجاد کند در حالتی که بکر باشند زبان فصیح خوش
شکل و محبوب سیرت جوان که با یکدیگر هم سن باشند
در حسن و غیره با حور عین فرمود صلی الله علیه و سلم بلکه
زنان دنیا افضل اند مثل فضل ظهارت بر بطانه یعنی بر جهه
که استر کنند همان قدر زنان دنیا بر حور عین فضل دارند
من گفتم به چه سبب یا رسول الله فرمود صلی الله علیه و سلم
بسبب روزه و نماز و عبادات دیگر که در دنیا را کرده
باشند پوشانده حق تعالی رو بهای ایشان را نور
خالص و جسمهای ایشان را حریر خاص سفید رنگ نعم و خشنما

ایشان

زنگ منور باشند چهار سبز پوشیده و بر راین
زرد یعنی طلا مزین کنند که پیش ایشان مجمرهای مروارید
است در ان خوشبوی بی آتش بخار کند الحدیث الی
ان قالت ام سلمه یا رسول الله بعضی زنان چند شوهر
میکنند چون این زن داخل بهشت شود و آنها داخل
شوند کرا باشد فرمود صلی الله علیه وسلم زن را
مختار کرده شود و اختیار کند انرا که احسن باشد از همه
از روی خلق پس گفت صلی الله علیه وسلم ای ام
سلمه حسن خلق برد خیر دنیا و آخرت را رواه الطبرانی
فی الکبیر شیخ ابن حجر مکی بعد از روایت مذکور گفته هر
زنی که یک شوهر داشته است اورا باشد و هر که
ازواج دارد مخیر کند و همچنین در مذهب امام اعظم مقرر است
چنانکه در فتاوی داودی از فتاوی اصحاب فی ارد المناکحة
فی الدنیا باقیة فی الآخرة دیرید حسنها علی حسن الحور
العین فان کان لها زوجان تخیرت بینهما انتهی و در

بعضی روایات هست که آخر را باشد شاید مراد
ان باشد وقتی که همه در خلق مساوی باشند و الله
اعلم و در بهشت بازاریست که در وی خرید و فروخت نمیشود
مگر صورتها پس هرکسی که خوش آید او را صورتی از
مرد و یا زن داخل شود در صورت رواه الترمذی
والطبرانی و ابن ابی الدنیا و در بهشت درختان
باشند که پیدا شود از اعلاء او و اسفل او و اسپان
زر که زین و لگام انها از زرد یاقوت باشند که
سرگین و بول نکنند و باشد انها را بازوها که به پرند
و هر خطوه تا منتهی بصر باشد سوار شوند اهل بهشت
برو و انها به پرند هر جا که خواهند پس بگویند مردمانی
که درجه پایین از ان دارند ای پروردگار این بندها
با این کرامت بچه رسیدند پس گفته شود که انها نماز
شب میگذاردند و شما ان خواب میکردید و اینها روزه نگاه
میداشتند و شما طعام میخوردید و اینها نفقه در راه

کی تو

... میکردند وشما بخل میکردید وایشما مقاتله فی
سبیل ... میکردند وشما نمیکردید رواه ابن ابی
الدنیا و بهترین نعمت که در بهشت است دیدار
دوست احادیث او بسیار است بعضی از ان
تبرکا بعینه عبارت حدیث اورده رساله تمام کنم
روایت کرد ابو نعیم از علی کرم الله وجهه فاذا سکن
اهل الجنة الجنة اتاهم ملک فیقول ان الله امرکم
ان تزوروه فیجمعون فیامر ... داود علیه السلام
فرفع صوته بالتسبیح والتهلیل ثم یوضع مائدة الخلد قالوا
یا رسول الله وما مائدة الخلد قال
زاویة من زوایاها اوسع مما بین المشرق والمغرب
فیطعمون ثم یسقون ثم یکسون فیقولون ما لم یبق الا النظر
فی وجه ربنا عز وجل فیتجلی فیخرون سجدا فیقال لهم لستم
فی دار عمل انما انتم فی دار جزاء ودر روی مسلم وغیره اذا
ادخل الجنة الجنة یقول الله عز وجل تریدون شیئا از

يقولون الم تبيض وجوهنا الم يدخلنا الجنة وتنجينا
من النار قال فيكشف الحجاب فما اعطوا شيئا احب اليهم
من النظر الى ثم تلا هذه الآية للذين احسنوا الحسنى و
زيادة وروى ابن ابي الدنيا والطبراني بسند جيد قوي و
ابو يعلى مختصرا و رواية رواه الصحيح والبزار ايضا قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم اتاني جبرئيل عليه السلام و
في يده مرآة بيضاء فيها نكتة سوداء فقلت ما هذا يا جبرئيل
قال هذه الجمعة يعرضها عليك ربك لتكون لك عيدا ولقومك
من بعدك تكون انت الاول ويكون اليهود والنصارى
من بعدك قال ما لنا فيها قال لكم فيها خير لكم فيها ساعة
من دعا ربه فيها بخير هو له قسم الا اعطاه اياه او ليس له بقسم
الا ادخر له ما هو اعظم منها او تعوذ فيها من شر هو عليه
مكتوب الا اعاذه الله من اعظم منه قلت ما هذه النكتة السوداء
فيها قال هذه الساعة تقوم يوم الجمعة وهو سيد الايام
عندنا ونحن ندعوه في الآخرة يوم المزيد الحديث وفيه ان

... اتخذ في الجنة واديا افيح من مسك ابيض

... تجلي في يوم الجمعة لاهل الجنة وقد جلس الانبياء على منابر

من نور حفت بكراسي من ذهب للصديقين والشهداء

وبقية اهل الجنة على الكثيب فينظرون [illegible] وهو

يقول انا الذي صدقتكم وعدي واتممت عليكم نعمتي هذا

محل كرامتي فسالوني فيسالونه حتى ينتهي رغبتهم فيفتح لهم عند

ذلك ما لا عين رات ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب

بشر الى مقدار منصرف الناس يوم الجمعة ثم قال

فليس الى شيء احوج منهم الى يوم الجمعة ليزداد

وافيه كرامة وليزداد وفيه نظرا الى

ولذلك سمي يوم المزيد ورواه الترمذي ورواه البزار مطولا

وفيه ان الجمعة ليس بها ليل ولا نهار الا ان علم

مقدار ذلك وساعاته وانه في يوم الجمعة في الوقت الذي

كان اهل الجنة اخرجوا الى دار المزيد لا يعلم سعته وطوله الا

الله في كثبان المسك فيخرج غلمان الانبياء عليهم السلام

بمنابر من نور وغلمان المؤمنين بكراسي من ياقوت
فاذا وضعت لهم واخذوا مجالسهم فيبعث الله تعالى
عليهم ريحا مثيرة عليهم المسك الابيض وان اول ما يسمعون
منه تعالى ان يقول اين عبادي الذين اطاعوني بالغيب
ولم يروني وصدقوا رسلي واتبعوا امري فسلوني هذا يوم المزيد
فيتفق كلمتهم رب انا ننظر اليك فيكشف الله تعالى الحجب و
يتجلى لهم فيغشيهم من نوره شيء تبارك وتعالى فاذا سار
وا الى منازلهم تزايد اشراقهم حتى يرجعوا الى صورهم التي كانوا
عليها فيقول لهم ازواجهم لقد خرجتم من عندنا على صورة
رجعتم على غيرها فيقولون ذلك بان الله تعالى تجلى لنا فنظرنا
منه الى ما صنا عنكم فلهم في كل سبعة ايام الضعف على
ما كانوا ذلك قوله عز وجل فلا تعلم نفس ما اخفي لهم من قرة
اعين جزاء بما كانوا يعملون وروى احمد والترمذي ان ادنى
اهل الجنة منزلة لمن ينظر الى جنانه وازواجه ونعيمه وخدمه
وسرره مسيرة الف سنة واكرمهم على الله تعالى من ينظر

لى

الی وجهه غدوة وعشیا ثم قرء رسول الله صلی الله علیه
وسلم وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة وروی ابن عمر رضی الله
ان افضل اهل الجنة منزلة من ینظر الی وجه الله تبارک
وتعالی کل یوم مرتین وفی صحیح البخاری ادنی اهل الجنة
منزلة من ینظر ملکه مسیرة الفی سنة واعلاهم من ینظر الی
وجه ربه غدوة وعشیا انتهی محصلا ثم فی ذکر الرؤیة فقط
نکتتان احدیهما ان ملکهم لا یسع البیان وثانیهما ما وراء
نعمة فهو حقیر بالنسبة الیها فنذکره تبعا عبت
فی الشیخ ان الله عز وجل یقول لاهل الجنة یا اهل
الجنة فیقولون لبیک ربنا وسعدیک والخیر فی یدیک فیقول
هل رضیتم فیقولون وکیف لا نرضی یا ربنا قد اعطیتنا ما لم
نعط احدا من خلقک فیقول الا اعطیکم افضل من ذلک
فیقولون ای شیء افضل من ذلک فیقول احل علیکم
رضوانی فلا اسخط علیکم بعده ابدا وفی الشیخان
ایضا عن النبی صلی الله علیه وسلم قال الله عز وجل اعددت

لعبادي الصالحين ما لا عين رات ولا اذن سمعت
ولا خطر على قلب بشر اقرءوا ان شئتم فلا تعلم نفس ما
اخفي لهم من قرة اعين جزاء بما كانوا يعملون قال الشيخ
ابن حجر في الزواجر وقد صح سوط احدكم من الجنة خير من الدنيا
الا الاسماء ومثلها وصح عن ابن عباس رضي الله عنه ليس
من الجنة شي مما في الدنيا الا الاسماء وروى مسلم
وغيره اذا دخل اهل الجنة ينادي مناد ان لكم ان تصحوا فلا
تسقموا ابدا وان لكم ان تحيوا فلا تموتوا ابدا وان لكم ان
تشبوا فلا تهرموا ابدا وان لكم ان تنعموا فلا تباسوا ابدا
وذلك قوله عز وجل ونودوا ان تلكم الجنة اورثتموها
بما كنتم تعملون جعلنا الله مع جميع المؤمنين من الاولاد و
الاصحاب وسائر المسلمين من اهل رويته غدوة وعشية
ولقائه ساعة فساعة الذين احل عليهم رضوانه واتم
عليهم جوده وكرمه وامتنانه آمنا في الدنيا والآخرة من
جميع الفتن والمحن انه على كل شيء قدير وبالاجابة جدير

الحمد لله

الحمد لله اولا و آخرا والصلوة على سيد رسله ظاهرا و
باطنا هذا آخر ما قصد ايراده لاهل الوداد من فتوح الاعتقاد
نفع الله به جميع اهل السداد وجعله خالصا لوجه الكريم الجواد
وموجبا للخواص يوم التناد انه الدعاء كما قال ادعوني استجب
لكم ان الله لا يخلف الميعاد ومنه المبداء واليه المعاد

حصہ ۵۱
در تصحیح نہ
نثر ۱ ورق
جز
۱۳ جزو ۵ ورق

بسم الله الرحمن الرحیم

هیتش

حمد واجب الوجودی که فرض ابتدای افهام وعقول در معارف الو

عین محال است وشکر فیاض شارعی که سنن ارتفاع اوهام وظنون بر

خارج ربوبیتش محض خیال است صلوات نامیات وتحیات طیبات

تا مبانی اصل شریعت وقواعد اصول طریقت ووافق موافق

اسرار حقیقت شارع شرع متین هادی خیر الامت رسول الثقلین

رحمت الکونین خاتم الانبیا محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم وعلی آله واصحابه

واتباعه الراشدین الذینهم عمد الدین اجمعین باب الابیات در فضل

قال الله تعالی یرفع الله الذین آمنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات

بلند گرداند خدای تعالی درجه آنها را که ایمان آورده اند

و بر میدارد آنانرا که داده شده اند علم با ایمان درجهای بسیار یعنی بالای
درجات مومنان که بی علم باشند و علما وارثت انبیا علیهم السلام
و در عقبی شفاعت بوساطت رسول محمد صلی الله علیه وسلم کنند رفعت
آدمی بعلم بود هر کرا علم بیش رفعت بیش تمام آیت و الله بما تعملون
خبیر یعنی خدای تعالی آنچه شما میکنید دانا است درین سخن هم وعده است
و وعید فی الفتاوی السراجیه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم طلب العلم
فریضة علی کل مسلم و مسلمة و یوم فی طلب العلم افضل عند الله من عبادة
عشر آلاف سنة مراد ازین علم توحید و احکام اوست پس دانستن ایمان
و احکام او اهم مهمات است اگر شخصی آنرا نداند هر عبادتی که کند از نماز و روزه
و زکوة و حج روا نباشد اگر زنی عاقله و بالغه را احکام ایمان پرسیدند و بازش
بیان کردند و گفت نمیدانم از شوهر جدا گردد و بروی حرام شود اگرچه
پیش ازین بسبب ظاهر اسلام درست بوده باشد کذا فی عمدة الاسلام
و فی خزانة الروایة فی الحدیث من اشتغل بتعلم غفر له قبل ان یخطو و قال
علیه السلام اطلبوا العلم و لو بالصین معنی وی چنان باشد که پیغامبر صلی
الله علیه وسلم فرمودند که شخصی کفش بپوشد بواسطه خواندن مغفور گردد

پیش از کلاه نهادن و فرمودند که طلب بکنید علم را اگرچه در چین که شهری
بجانب مشرق است باشد آن علمی که فرض شد طلب او توحید ذات حق
سبحانه تعالی و صفات او و دانستن حلال و حرام و عبادات است در خلاصه
و محیط آورده که بر مردم واجب است تا اهل خود را و محارم چون مادر و خواهر
و دختر خود را و بندگان خویش را احکام ایمان و نماز و روزه و احکام
حیض و نفاس وغیره بیاموزند و بالجمله در هر حالی که در آید دانستن مسایل
در آن وقت فرض میشود که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است کلکم راع
و کلکم مسئول عن رعیته یعنی هر یکی از شما بمنزله شبانست و هر یکی از شما پرسیده
شود از رعیت خود در الروضه عن ابی هریره رضی الله عنه عن النبی صلی الله
علیه وسلم من اکرم عالما فقد اکرم سبعین نبیا و من اکرم متعلما فقد اکرم
سبعین شهیدا و من احب العلم والعلماء لا یکتب خطیئته ایام حیوته یعنی
وی چنان باشد که پیغامبر فرمودند صلی الله علیه وسلم کسی که بزرگی داد عالم
را پس بتحقیق بزرگی داد هفتاد نبی را و شخصی که بزرگی داد متعلم را پس بتحقیق
بزرگی داد هفتاد شهید را و شخصی که دوست دارد علم را و علما را نوشته نمی
شود گناه او در ایام زندگی و در خبر آمده است که قلیل العمل مع العلم خیر من

کثیره

فصل

کثیر العمل مع الجهل یعنی عمل اندک با علم بهتر است از عمل بسیار با جهل

دوم در معرفت ایمان مجمل ایمان عنایت حق تعالی است بدل بنده

و اصل او کلمه طیب که لا اله الا الله محمد رسول الله باشد و میوهٔ او جمیع اعمال

صالحات است در کشف الاسرار آورده است که ایمان را دو رکن است اقرار

باللسان و التصدیق بالقلب بما جاء به من عند الله تعالی نبینا محمد صلی الله علیه

وسلم یعنی اقرار کردنست بزبان و استوار داشتن است بدل هر آنچه پیغامبر

از نزدیک خدای تعالی آورده است همه حق و راست است هر که بزبان اقرار

کند و بدل راست ندارد منافق گویند بر و احکام دین در دنیا جاری

کنند اما در آخرت اصلا نفع نخواهد داد و اگر کسی تصدیق قلبی داشته باشد

و بزبان اقرار نکند نزدیک امام اعظم رحمة الله علیه عند الله مومن باشد

اگر چه احکام ایمان در دنیا بر و اجرا نکنند نعوذ بالله منها اگر ترا پرسند

چگونه شناسی خدای تعالی را بگو بیچون باعتبار ذات و بیچگونه باعتبار

صفات و بی شبه یعنی بی مانند در افعال و بی نمونه که مثال او در مخلوقات

پیدا نیست شناسم و او را در ملکش شریک و وزیر نیست آفریننده و مدبر

خلق اوست جدا است از همه در صفات و ذات خدا ایشان شریک کنند ابدا

اگر ترا پرسند که اسلام چیست بجواب بگو الاسلام هو الانقیاد للامر الله
فقط والاجتناب عن النواهی اگر ترا پرسند که بنای مسلمانی بر چند
چیز است بگو بر پنج چیز اول کلمه شهادت گفتن یعنی اشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمداً عبده ورسوله دوم پنج
وقت نماز گزاردن سیوم زکوة مال دادن چهارم روزه رمضان داشتن
پنجم حج خانه کعبه کردن اگر توانائی باشد در مستوفی آورده است که ایمان
هفت رکن است چنانچه گوئی آمنت بالله وملائکته وکتبه ورسله والیوم
الآخر والقدر خیره وشره من الله تعالی والبعث بعد الموت معنی وی
این باشد که گرویدم بخدا عز وجل و بفرشتگان او و بکتب او و
بپیغامبران او و بروز قیامت و بتقدیر نیکی و بدی که هر دو از حق تعالی
است عز وجل و به زنده شدن بعد از موت در کشف الاسرار آورده که
ایمان مجمل تصدیق در دل یقین کردن که خدا تعالی موصوف است بصفات
کمال و منزه است از همه نقصان و زوال و جز او اله نیست و محمد
رسول صلی الله علیه وسلم فرستاده خدا است و هر چه رسانید است راست
و دین مسلمانی حق است و دین کفر باطل این است تنها مقصود

از قلم

از کلمهٔ طیب یعنی لا اله الا الله محمد رسول الله و اقرار شهادتین کفایت
لیکن نزدیک متکلمان ایمان مفصل معتبر است که در آن صفت باشد مذکور
شد فصل سوم در بیان ایمان مفصل در تفسیر الاحکام آورده است که
نزدیک اهل سنت و جماعت ایمان مقلد درست است لیکن بیشترک
دلیل فاسق باشد و مقلد نزدیک معتزله مومن نیست پس مومن را
باید که ایمان او با دلیل باشد تا مومن کامل بود و در عقاید نسفی عمر
آورده است که هر چه تمام عالم از کتم عدم انشد متعلقات کز واجب
است وجود او و هستی او محتاج است بغیر نیست وجود پاینده و
دیگر اثر او قایم میدارد دلیل اثبات صانع هر کرا عقل خرد در ...
هستی او این سخن یقین باشد که آسمان و زمین و هر چه درمیان باشد
جسم و جان چه کند چه بود نیست آنرا از صانع چاره که بود فیض ...
خانه بی صنع خانه ساز که دید نقش بی دست خامه زن که شنید هر جا ذره
سوی هستی بی یافته هستی و نقل از وی و لصه است یعنی یکیست و دو ا
آنکه یکی نیست که حق تعالی در کلام خود خبر میدهد لو کان فیهما الهة الا الله
لفسدتا یعنی اگر باشند در آسمان و زمین خدایان که شد میر امر او نا کشند بجز خدا

ثم اتسد فی ذلک رواه الترمذی فاتسق فیه بحجب العظمة لا بالمکان لانه
منزه عنه واراد صلی الله علیه وسلم ان یستعلم عن الصفات لا الصفات
والتفکر فی ملکوت العرش فی تنزیه فوق الاماسوی الخالق و وصف کرده میشود در
محاسنه اشیا در رنگ و بوی و طعم و غیره از کیفیات ممکنات و هیچ یکی
نمیشود در حضرت او هیچ زمانی و دلیل برین آنست که واجب الوجود آفریننده
همه است و پیدا کننده قبل از پیدا شده باشد یعنی عرض نیست ذات او و نی
جوهر هرچه میکنی خیال از آن برتر و صفات حق تعالی ازلی است قائم بذات
او در عقیده امامی آورده است صفات الله لیست عین ذات و لا غیر له
ذو انفصال یعنی اوصاف و اسماء عین وجود حق نیستند زیرا که مفهوم صفت
عین موصوف باشد پس غیر هستند اما نه چنین غیری که ممکن باشد جدا شدن
آن از ذات حق جل وعلا چنانکه یکی از ده نه عین ده و نه غیر ده است بخلاف
صفات ممکنات که باتفاق مذاهب غیر ذات اند که از ذات انفکاک و انفصال
دارند اشاره بکلام حق تعالی آخرین وصف کان کلام بود نه بحلق و زبان
و کام بوده بر کلامش سکوت سابق نی تهمت خاموشش لاحق نیاید و قرآن کلام
حق تعالی غیر مخلوق است قال النبی صلی الله علیه وسلم القرآن کلام الله غیر مخلوق

ومن قال انه مخلوق فهو کافر بالله العظیم فرموده‌اند پیغامبر صلی الله علیه
وسلم که مصحف سخن خالق است نیست مخلوق و شخصی که بخلق قایل شد
پس وی کافر است بخدای بزرگ و دیگر آنکه حق سبحانه وتعالی در فرقان
مجید یاد کرد وکلم الله موسی تکلیما قال النحاس النحویون علی ان الفعل
اذا اکد بالمصدر لم یکن مجازا فبطل قول من قال معناه خلق الله کلاما
و اجماع امت و تواتر نقل از انبیا علیهم السلام بر آنست که حق سبحانه
تعالی متکلم است و حضرت موسی بلا واسطه شنید اما متقدمان بقیام
کلام نفسی قایلند و متاخران از محققین بقیام معانی و الفاظ هر دو بذات
حق سبحانه تعالی قایلند چنانچه قیام الفاظ بذهن حافظ و خیال او مجتمع
مرتب بود و در وقت قرات که ممکن نیست ادا او مجتمع بواسطه قصور
آلت زبان پس قیاس کردن غایب را بر شاهد معقول نیست و برین
و سیری نخواهد کرد سمع عاقلی پس ترتب در سمع جبرئیل امین است نه
در کلام قدیم مثل آنچه مذکور شد تحقیق از حاشیه [illegible] بر عقاید و نیست
وکلام حق تعالی نوشته شده است در مصحفهای ما و خوانده میشود بزبانهای
ما و حفظ کرده است در دلهای ما و شنوده میشود بگوشهای ما لیکن کتابت

و سمع و حفظ و قراءت حادث است و مکتوب بمسموع و محفوظ و مقرو
دال بر آن قدیم است والله اعلم بالصواب و در شرح عقاید گفته دیدن
حق سبحانه و تعالی مر جمیع مومنان را در دار آخرت واجب است بنقل جائز
است بعقل بعض حکیم سعید النور باقی عنایت کرده خواهد شد که بی کیف
و بی تشبیه و بی جهت جمال الهی خواهند دید چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید
وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و
سلم میفرماید ستروان ربکم کما ترون القمر لیلة البدر تشبیه در تحقیق و علم
با نعمت حصول یکی بر دیگر است نه تشبیه باعتبار مکان و غیر جهتی که مقابل
استقبال شعاع بصر و دیگر لوازم آن که حق سبحانه منزه است در مواهب لدنی
آورده است از ابن عباس که پیغامبر صلی الله علیه و سلم در شب معراج حق
سبحانه تعالی را به بصر دیدند چنانچه حضرت موسی علیه السلام کلام حق تعالی
شنیدند اما در خواب دیدن با جماع منقول ثابت شده و از بسیاری
سلف حکایت کرده اند و آن نوعی از مشاهده است بقلب مخصوص
فی المواهب اللدنیة من خواص النبی صلی الله علیه و سلم انه رأی الله تعالی بعینه
وجمع الله له بین الکلام و الرؤیة و کلمه الله فی الرفیع الاعلی و کلم موسی علیه السلام

بالجمل

بالجمل ای الطور یعنی بچشم ظاهر و بگوش سر در دنیا خاصه خاتم النبیین
است و در روز دید از مومنان روز جمعه است و مومنات را عید فطر
و اضحی و فرشتهای مقرب را دیدار است چنانکه نص کرده است برین
ابو الحسن اشعری در کتاب ابانه و در شرح عقاید میگوید چه کار ها
فعلهای اختیاری ماست که ثواب می یابند بسبب آن اگر طاعت باشد
و عقوبت کرده میشوند بر آن اگر معصیت باشد و آنچه خوبست از افعال
یعنی مطابق شرع است برضا حق سبحانه تعالی است و آنچه بد است
باراده و تقدیر اوست نه برضا اگر سوال کنند که چون هرچه در ازل قسمت
کرده شده است جمله بتقدیر حق است البته بظهور خواهد آمد پس کافر را
در کفر و زندیق هیچ گناه نباشد زیرا که کفر او از نصیب وی شده است
او را بموجب حکم ازلی از و چاره نیست جواب گوئیم مشیته و تقدیر تابع علم
است و علم تابع معلوم چون خدا تعالی عز و جل میدانست که استعداد
کافر مقتضی کفر است اعطای کفر عین عدل مطلوب اوست و اگر بالفرض
عنایت کند او را ایمان منافی حکمت و عدل باشد لاجرم کفر کافر را داد و علی
هذا القیاس ایمان بمومن داد جواب دوم حق تعالی میفرماید لا یسال عما یفعل

ومرساه ويفعل الله ما يشاء و يحكم ما يريد چرا که حکیم دانا در ملک خود تصرف
میکند في الكرماني و العسقلاني في شرح البخاري ان القدر سر من اسرار الله
تعالى ينكشف للخلائق اذا دخلوا الجنة ولا ينكشف لهم قبل دخولها ومن اسراره
تعالى في العقائد المسعودية الكلام في القدر والقضاء بدعة و التفكر ممنوع
والسكوت واجب والاعتقاد فرض لقوله عليه الصلوة والسلام القدر سر الله
فلا تفشوه لغير حادثات جهان چه شر و خیر همه تقدیر او بود لا غیر فعل
ما خواه زشت خواه نکو یکسیک هست آفریده او نیک و بد گرچه مقتضای
قضا است این خلاف رضا بود آن بقضا است هرچه خواهد کند ز منع
و عطا نیست کس را مجال چون و چرا عدل و فضل است سوی او منسوب
ظلم باشد ز فعل او مسلوب و فيه ايضا بنده را استطاعت و توانائی
وقت کسب فعل و فقدان و سلامتی آلات و اسباب حق سبحانه و تعالی
ایجاد میکند با هر فعل بنده تا در خارج واقع میشود و فیه ایضا مقتول است
با اجل خود یعنی مدت حیات او منقطع شد و هر کسی بتمامی رزق خود را میخورد
خواه حرام باشد خواه حلال تخلف ممکن نیست و فیه ایضا حق تعالی گمراه میکند
هر کرا میخواهد و راه می نماید هر کرا میخواهد و آنچه اصلح است و بهتر است مر بنده را

واجب و لازم بر خدای تعالی نیست که برساند بلکه محض فضل و کرم اگر خواهد
برساند چرا که اگر واجب بودی سوال طلب داشتن از حق تعالی
کردن را فایده نبودی درین مسایل اختلاف معتزله است فصل
در بیان احوال قبر عذاب قبر مر کافران را و منافقان را و بعضی مومنان
عاصی را و تنعیم مطیعان اهل طاعت در قبر حق است قال الله تعالی النار
یعرضون علیها غدوا و عشیا یعنی احراق کرده میشوند کافران فرعون در صباح
و شبانگاه و روایت میکند ابن مسعود رضی الله عنه که تحقیق ارواح
کفار در شکم جانوران سیاه می اندازند و صبح و شام بر دوزخ عرض
کنند و درین دلیل است بر بقا نفس و عذاب قبر کذا فی البیضاوی
قال النبی صلی الله علیه وسلم القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر
النیران و ایضا سوال منکر و نکیر در قبر حق است ابیات هر کرا از زیر خاک کنند
منزل دو فرشته بصورت هایل پیش آیند ز اینده مشعلات امتحان از وی
سوال که خدای تو و نبی تو کیست زان محمد دین که بود دین تو
گر بگوید جواب شان بصواب برهد از غم عذاب و عقاب فتحت
قبر او سبز باشند روزنی از بهشت بکشایند کرده او را عیان همه موجود

کرکجا داره از بهشت مقامی ورنه گوید جواب شان ندهد آتشین گرز
آید بس بر سرش ناگاه او بوقت گرز خوردن بانگی کند که بشنود همه جن و غیرهما آنکه
و پری اگر بشنوند همه از خواب خود نفور شوند جای خود را به بیند از دوزخ
او در این حالت و چندین انواع در صحیح بخاری و مسلم و غیره روایت کرده
اند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که چون مرده را در قبر بنهند
و مردم از سر قبر باز گردند میت آواز کفش ایشان می شنود که میروند
منکر و نکیر در قبر بنده در آیند و ایشان دو فرشته سیاه رنگ کبود چشم باشند
و او را بنشانند و از وی سه چیز سوال کنند من ربک یعنی پروردگار تو
کیست و ما دینک و دین تو کدام است و من نبیک و کیست پیغامبر تو
فیقول ربی الله پس گوید اگر مومن است پروردگار من حق تعالی است
و دینی الاسلام و دین من اسلام است و نبیی محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم
یعنی پیغامبر من محمد است صلی الله علیه وسلم چون بنده مومن این بگوید
فرشتها گویند خواب کن همچو خواب عروس و گور وی را پر نور کنند و هفتاد
گز در هفتاد گز فراخ کنند و بروایتی آنمقدار که نظر او در بهشت افتد و دری
در قبر وی بگشایند تا روح و راحت بهشت بوی میرسد و حله از حلهای بهشت

دروی

در سعی بوش شد و در عقیده حافظ آورده است چون بنده مومن
گناه کار در شب جمعه یا روز جمعه بمیرد او را خدا بیامرزد و ملک عذاب
کند بعد از آن تا روز قیامت او را عذاب نکرده باشند و در جمع الجوامع
وغیره از کتب احادیث حدیث مرفوع می آرند که روز جمعه یا شب جمعه
بمیرد او را عذاب قبر نشود و اگر در غیر روز جمعه بمیرد تا جمعه عذاب کنند
بعده تا روز قیامت او را عذاب نباشد و ایضا بعث حق است یعنی
برانگیختن حضرت ذو الجلال ابدان ریزیده و استخوانهای پوسیده
مرده کافران جمع اجزاء اصلی و اعاده ارواح در و ثابت است بآیه
کریمه قل یحییها الذی انشاها اول مرة وهو بکل خلق علیم و ایضا وزن
اعمال و کتابی که مثبت است در و طاعات عباد و معاصی ایشان یعنی
مومنان را بدست راست دهند و کافران را بدست چپ یا از پس پشت
و سوال نکیر و منکر و حساب وی همه حق است چرا که هر یکی ثابت است
بنص کلام و نیز بخبر صادق ابیات در برانگیختن چون جهان شود
نوبت جهان آخر و ز قیامت نهان هر شود با فسیح که جهان را
کافه الله برآیدش بزبان اسرافیل را دهد دستور حق تعالی که

دم زنند و مشتعل زان دمیدن خلایق و عالم همه میرند چون چراغ از دم
باد دیگر ز حق شود مأمور که کند نفخ صور صاحب صور زنده شوند همه
او بدان یکی دم هزاران جان بسوی تنشان بعد انتقال دگران زنده
عمل شود بران اشارت بمیزان قیامت آیات وزن میزان کنند و هیچ
تا بسنجند طاعت و عصیان آن کس را فزود پله حسنات شاد زی که شد
از اهل نجات وانکس افزود پله عصیان خون خورد چونکه ماند در حجاب
والیضا حوض النبی علیه الصلوة والسلام فی العرصات حق در حدیث آمده
که حوض من مسیرة یکماه راه است آب او سفیدتر است از شیر و بوی او
خوشتر از مشک و کوزهای او مانند ستارگان هر که از آن آبخورد هرگز
تشنه نماند اشارة به الصراط المستقیم چون بمیزان وضع آن بر جسر
بر جهنم پلی عجب بنهند تیزتر چون تیغ بلکه افزون هم عرض آن هم باریکتر از مو
کم هر که باشند مومن و کافر بر سر پل کنند شان حاضر هر که کافر بود چو
بنهد پای قعر دوزخ بود مر او را جای مومنان را ز حق رسد تایید لیک از قدر
قوت توحید هر که را بر طریقت نبوی خود نهاده است غیر را میدهی
از نور او کند بر پا میز بکند رد همچو برق خاطف تیز یا چو مرغ پران

ربا چو

یا چیزی دیگر فرو تر از آن و آنکه ضعیف بود و در آسایش شود و زنان
گذشتن آسایش لیک باید خود من آخر کار گر چه شفقت بسیار
و البعث والجنة حق و ان رحمته نیز هست و دوزخ بالفعل موجود اند
با عینه و فنا اهل بهشت و دوزخ را نخواهد بود فنا آیستر دلیل برین تحقیق
حضرت آدم علیه السلام وغیره از نصوص کما عن ابن عمر رضی الله عنه
ان ادنی اهل الجنة منزلة لمن ینظر الی جنانه وازواجه ونعیمه وخدمه
وسرره مسیرة الف سنة واکرمهم علی الله من ینظر الی وجهه غدوة
وعشیة رواه الترمذی کذا فی منهج العمال اللهم اجعلنا بکرمک من الاکرمین
بجهه رحمة للعالمین عن عبد الله ابن ابی اوفی ان الرجل من اهل الجنة
لیتزوج خمسمائة حوراء واربعة آلاف بکر وثمانیة آلاف ثیب یعانق
کل واحدة منهن مقدار عمره فی الدنیا رواه البیهقی کذا فی القسطلانی فی باب
صفة الجنة وفی منهاج العمال اذا دخل الرجل الجنة سأل عن ابویه وزوجته و
ولده فیقال انهم لم یبلغوا درجتک وعملک فیقول یا رب قد عملت لی و
لهم فیؤمر بالحاقهم به رواه الطبرانی عن ابن عباس المؤمن اذا اشتهی الولد
فی الجنة کان حمله ووضعه وسنه فی ساعة واحدة کما یشتهی حرت و حیرت

لواطه اما دو گناه هست است اول قتل ناحق دوم دزدی اما یکی
که در پای است فرار نمودن در غزا است یک مسلمان از دو کافر و اما یکی
که شامل است تمام بدن را عقوق والدین یعنی بی فرمانی کردن مادر و پدر
و کلیه آنست که هرچه نهی ازان بنص کتاب ثابت شده است یا برای سنه
انبیا علیهم السلام چنانکه آتش وعید کرده اند یا از کار سبب وجوب
حد است در شرع ازجمله کبایر است به تفاوت در باشد و ذکر ازفقها
در کتاب الشهادت کبایر قریب هفتاد شمرده است و شیخ ابن حجر
زواجر چهار صد و شصت و هفت گناه کبیره بیان نموده بعض ازانها مذکور کرده
میشود وهی الریاء والغضب بالباطل والحقد والحسد والکبر والعجب والخیلاء
والنفاق والخوض فیما لا یعنیه والطمع وخوف الفقر والنظر الی الاغنیاء و
تعظیمهم لغنائهم والاستهزاء بالفقراء لفقرهم والمباهات بالدنیا وحب المدح
بما لا یعنیه والاشتغال بعیوب الخلق عن عیوب النفس وترک الشکر وعدم
الرضا بالقضاء وامن المکر وارادة الحیوة لنفع الدنیا والرضا بها وسوء الظن بالمسلم
وبالله تعالی ونسیان الله تعالی والاعراض عن الآخرة وتعلم العلم للدنیا وعدم العمل
بالعلم والدعوی بالعلم والقرآن او شئ من العبادات افتخارا بغیر حق ولا

مزورة واضاعة حق العلماء والاستخفاف بهم وترك الصلوة على النبي
عليه السلام عند سماع ذكره كذا في العقيدة السنية بدانکه علما قدس اسرارهم
فرموده اند که هر گناه صغیره که بران مداومت نماید کبیره شود و هر کبیره که از ان
توبه واستغفار کند صغیره میشود وایضا ان الله لا یغفر ان یشرک به ویغفر
ما دون ذلك لمن یشاء یعنی حق تعالی شرک شخصی را که مرده است نخواهد بخشید
وفی آمرزد ورا ارشرک صغائر وکبائر بی توبه اگر خواهد اگر نباشد کبائر را
مستحل چرا که حلال داشتن آن کفر است واستخفاف آن علامت کذب
هر که امید بعضی از کفار جاودان جای او بود در نار و در بود مومن فاسق
زراه سوزد انجا بقدر جرم وگناه وایضا شفاعت ثابت است مر پیغامبر
ونیکان را در حق اهل کبائر وایضا تغیر راه نمی یابد بر ذات حق تعالی وصفات وی
چرا که هر دو قدیم اند وتغیر در وی موجب نقصان است وذات وی تعالی از همه منزه است
فصل سیم در بیان انبیاء وملائکه آنچه از علم آمده بعبارت مختصر اول گفت
ملائکه را بنده کامند جمله فرمان بر نا کشیده بکبر عصیان سر مقتصف
خورد وخفته و زن وشوهری همیشه بربیا روی ان الله ملکا قدماه فی الارض
السابعة السفلى وراسه قد جاوز السماء العليا ما بين قدميه الى الكعب مسيرة

ستمایة

ست مائة عام انتهى تعريف الملائكة عند اهل بانهم اجسام لطيفة قادرة على
التشكيل باشكال مختلفة عباد ناهيون بامرهم الله وهم يفعلون بامور وروي
روي ان الله ملكا نصف جسده الاعلى ثلج ونصفه الاسفل نار ينادي بصوت رفيع
سبحان الذي كف حر النار فلا تذيب هذا الثلج وكف برد هذا الثلج فلا
يطفي هذا النار اللهم يا من الف بين الثلج والنار الف بين قلوب عبادك
المومنين على طاعتك وان بعض الملائكة اصغر من الذباب خلقوا من نور
كذا في الاكمال ومنهج العمال وقال مجاهد الروح على صورة بني آدم لهم ايد وارجل
وراس ياكلون الطعام وليسوا بملائكة قال سعيد ابن جبير لم يخلق الله خلقا
اعظم من الروح غير العرش ولو شاء ان يبتلع السموات والارضين السبع
لقمة لفعل صورة خلقه على صورة الملائكة وصورة وجهه على صورة الادمي يقوم
يوم القيامة على يمين العرش والملائكة معه في صف واحد وهو ممن يشفع
لاهل التوحيد ولولا ان بينه وبين الملائكة سترا من نور لاحرق اهل الارض
من نوره كذا في العوارف وتعريف الرسول عند اهل الشرع من ارسله الله
تعالى بالمعجزة الى الخلق لتبليغ الاحكام وقد يشترط فيه كتاب بخلاف النبي
فانه اعم ورسولنا محمد ابن عبد الله ابن عبد المطلب ابن هاشم ابن عبد مناف

خاتم الانبياء والرسل وافضلهم بالدلائل القطعية ونفي منع المحال عن الحديث
ان الجنة حرمت على كلهم حتى ادخلها وحرمت على الامم حتى يدخل امتي
القسطلاني واختار الشيخ تقي الدين ان افضل نساء اهل الجنة فاطمة
ثم خديجة ثم عائشة ومريم وآسية رضي الله تعالى عنهن وفي آداب المريدين
افضل البشر بعد الخلفاء الاربعة تمام العشرة سعد است وسعيد وابو
عبيده وطلحه است وزبير وعبد الرحمن ثم الذين شهد لهم رسول الله صلعم
بالجنة ثم القرن الذي بعث فيهم رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم العلماء
العاملون ثم الفقهاء بالناس انتهى قال امام المحدثين السيوطي في اتمام الدراية
ونعتقد ان امامنا الشافعي ومالكا وابا حنيفة واحمد وساير الائمة على هدى
من ربهم في العقائد وغيرها ونعتقد ان الامام ابا الحسن الاشعري امام في العقائد
مقدم على غيره ونعتقد ان طريقة ابي القاسم الجنيد سيد الطائفة الصوفية
علما وعملا وصحبة طريق مقوم فهو خال عن البدعة دائر على التسليم والتفويض
والتبري من النفس مبني على الكتاب والسنة انتهى قال الامام حجة الاسلام
نعتقد اصلا له قد يحصل للسالكين المكاشفات والمشاهدات حتى انهم
في يقظتهم يشاهدون الملائكة وارواح الانبياء عليهم السلام ويسمعون منهم

اصواتا

حق اند برده ما از کمال ما خلق سبق اند بر سوای خود از بنی آدم فضل
دارند بر ملایکه هم بنفس و شیطان بقصد جرم و گناه نتوانند زد ره
راه، و ر بعوض کمال یا نادر از یکی زلتی شود معاف عنه باد در تمثیل باب شیخ روحی
آنهم مشتمل بر مصالح است و حکم آدم آن دم که خورد گندم را ختم گشت
نسل آدم را اشاره الی فضیلت نبینا علی سایر الانبیاء صلی الله علیه وسلم
ختم از همه افضل احمد عربیست که زحق سوی ما رسول و نبیست مبعوث
حق بشرع شناس غیر بعد کسی بکافه ناس خاتم الانبیاء و الرسل است نه
دیگران همچو جزو او همه کل است ثانی چون در آخر زمان بقول رسول کند از آسمان
مسیح نزول پیروی دین و شرع او باشد تابع اصل و فرع او باشد شرع او
ناسخ شریعتهاست هر شریعتی که غیر اوست صحابت اشاره الی
معراج النبی صلی الله علیه وسلم برد دیدار شب حق از بطحا با تن او در
مسجد اقصی کرد در انجا مقر به بست براق مستوجب تقطیع سبع طباق بر سموات
یک بیک بگذشت با همه انبیا ملاقی گشت دید هنگام عرض خلد و جحیم هر که
بود اند ران دو جای مقیم چون نشر اطباق آسمانها طی ماند در سدره جبرئیل از
وی رفت آنجا بیاری میدوفت مقصد که شب ترا شرف بلکه جائی که نجا نبود

آنجا محرمی جز خدا نبود آنجا دیده بینا بدید آنچه بدید و آنچه بود از شنیدنی بشنید

بعد می از آنجا بجای خویش آمد خوابگاهش هنوز ناشده سرد اشارت است

بمعجزات انبیا علیهم السلام که خرق عادات از نبی و ولی است بر فضل

ایشان دلیل جلی اگر اظهار آن میان ایشان هست با دعوی نبوت ضم

باشد آن معجزه بعرف امام و ورنه آنکه کرامت گویند اشارت بکتب منزله

است حق را که بر انبیا نازل گشته نازل بر انبیا از کتاب صد و چهار است

در غیر مشهور لیکن انزال در آن محصور هم توریت آن کتاب کریم

بر کلیم و صحف بر ابراهیم دیگر انجیل که معروف است فرود بر مسیح و زبور بر داود

جامع آن چهار قرآن است که محمد مبلغ آنست معنی و لفظ آن بود معجز

نامدار خلق مثل آن هرگز عن ابی ذر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه

و سلم عدد الانبیاء مائة الف و اربعة و عشرون الفا و در بعد حضرت

رسالت صلی الله علیه و سلم ما اصحاب خود را فرمود رضی الله عنهم که شمار عدد

پیغامبران مرسلین و ایشان سیصد و سیزده بوده‌اند و اولوا العزم از ایشان

نیز مختلف فیه است بیشتر برآنند که شش بوده‌اند نوح و ابراهیم و اسحاق

و یعقوب و یوسف و موسی و عیسی و محمد علیهم الصلوة و السلام و بعضا

ایشان

پیروی شرع امت او نیز از روی آن رحمی خدا باشند بیشتر از همه
انبیا باشند خاصه آل پیامبر و اصحاب که همه بهتر اند در همه باب
در میان همه بود حقیق بخلافت بازگشت صدیق و زان پس آن بود از آل
احرار کسی چو فاروق لایق این کار بعد فاروق چون غنی النورین
کار ملت ساز نیست و زین بود بعد از همه علی و فا هشد الله خاتم الخلفا
جز آل کرام صحب عظام سلک دین رسول یافت انتظام نام شان جز
با احترام مبر جز به تعظیم سوی شان منگر گفته است در شرح عقاید فارسی
که مدت خلافت امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه دو سال بود و از
امیر المومنین عمر رضی الله عنه ده سال و از امیر المومنین عثمان رضی الله عنه
دوازده سال و از امیر المومنین علی رضی الله عنه شش سال و شهادت
علی مرتضی رضی الله عنه سال سی ام واقع شد انتهی و بعضی گفته اند نظم
صدیق تقی سه ماه و دو سال بر مسند شرع مصطفی بوده و ده سال خلیفه بود
شش ماه فاروق که حاکم قضا بود عثمان ذکره دوازده سال بر جمله خلق
مغفور ابو ... شش ماه و چهار سال و یک روز ایام علی مرتضی بود و پس معاویه نیابت
که بعد از وی باشند ملوک و امرا هستند و نزاعی که در میان جانبان واقع شده

بواسطه خطا در اجتهاد و حق در اینجا بدست علی بود چون خطا
در اجتهاد بالاتفاق معفو است از لعن و طعن مخالف زبان بند باید
کرد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سبّ اصحابی فقد سبّنی ومن
سبّنی فقد سبّ الله ومن سبّ الله فعلیه لعنة الله والملائکة والناس
اجمعین کذا فی العقیده فالسنیه اشارة بعدم تکفیر [illegible] هر که شد از اهل
قبله بر تو پدید که نیاورده نبی گردید گرچه صد بدعت و صد خطا زاید
از وی از روی علم و عمل لیکن او را به سرزنش تکفیر مشمارش ز اهل نار و سعیر
و در بهشتی بکس ز اهل صلاح که رود در راه دین صلاح و در ورع [illegible]
نشود بکل بکسوه باوامر نهد بکلی روی کند از فرضها و نافلها سوی
عقبی روانه فافهما به یقین اهل جنتش مشمار ایمن از روز آخرش
مشمار مگر آن کس که از رسول خدا شد مبشر بجنت الماوی گرچه دیگر
بدان مشهور نامدران ده مدار ایشان محصور زانکه معتبر ز اهل یک
هم بشارت رسیدشان به بهشت فصل نهم در نصب امام و خبر دادن است
اهل اسلام را امامی که تنفیذ احکام شرع کند در صحیح مسلم در حدیث ابن عمر
حدیث مرفوع است من خرج من الطاعة و فارق الجماعة مات میتة

جاهلیة

جاهلیة و فی روایة من مات ولیس فی عنقه بیعة مات میتة جاهلیة
و در شرح عقاید آورده من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة
و فی بعضها من خرج من السلطان ایراد نموده اند معنی این احادیث
نبوی صلی الله علیه وسلم خادم الفقرا محمد رحیم از خدمت مقتدای عرفا
شناسان حق بین شیخ مکاشفان اهل یقین حضرت قبله گاهی
مدظله العالی چنین شنیده که اهل ظاهر خلیفه که احکام شرعی جاری نماید
و اهل باطن مرشد کامل مکمل مراد داشته اند و میتواند بود که مراد مجدد
دار زند که بعد از صد سال می باشد و بعضی نبی مراد میگیرند بدلیل آنکه در
کلام مجید لفظ امام بمعنی نبی آمده قال الله تعالی انی جاعلک للناس اماما
و بعضی ازان چهار امام صاحب مذاهب اربعه میگیرند و مراد از اطاعت
در امور که مطابق شرع باشد چنانچه در صحیحین روایت کرده اند لا طاعة
لاحد فی معصیة الله تعالی انما الطاعة فی المعروف و در مسند احمد و غیره لا
طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق و مراد از جاهلیت اهل عصیان اند نه کفار
و غرض کفایة است نصب امام بر تقدیری که صالح امامت یافته شود و با قات در
ما شیم و گرنه ساقط است شرط پادشاهی و اسلام است الا نهایکی آنکه بر بار

علما و صحبت علما رغبت باشد نقل است که هارون رشید شقیق بلخی را
طلبید و گفت مرا پندی بده فرمود ای امیر المومنین خدای تعالی ترا بسرائی آ
کرد که آنرا دوزخ خوانند و ترا دربان آن سرا گردانیده و ترا سه چیز عطا
فرموده تا بدان خلق را از دخول دوزخ بازداری مال و شمشیر و تازیانه
باید که بمال سد فاقه و تحصیل جان کنی و ظالمان را بشمشیر قطع کنی و خطاکار را
بتازیانه ادب نمائی اگر هم چنین کنی تو هم نجات یابی و هم خلق و اگر بر
خلاف این باشی پس تو پیش از همه در دوزخ روی و دیگران از پی تو آئی
پادشاهی بخدمت درویشی التماس نصیحت کرد فرمود که در روز زیاد گدائی
بیه بود و شب زیاد گدائی گناه نیکو عمر تا ابد است بلکه حیات خود دائمی
است اما حقوق رعیت مسلمان بر حاکم بسیار است از آن یکی آنکه چنانچه
انصاف خود از حق تعالی طلب میکند انصاف نفس را از خود طلب کند
و با مسلمانان چنان معامله کند که اگر آن معامله با او کنند بپسندد نقل است
که امیر المومنین عمر رضی الله تعالی عنه شبی در مدینه میگشت از خانه آواز سرود
شنید از دیوار بالا رفت و نظر کرد دید که شخصی با زن اجنبیه نشسته خمر
پیش نهاده است فرمود ای دشمن خدا گمان بردی که خدای تعالی ستر ترا

میکند

میکند گفت ای امیر شتاب مکن که از من یک گناه کرده ام تو سه
گناه کرده فاروق گفت کدام است گفت خدای تعالی فرموده است
ولا تجسسوا و تو تجسس کردی و میفرماید واتوا البیوت من ابوابها و
تو از دیوار درآمدی و میفرماید لا تدخلوا بیوتا غیر بیوتکم حتی تستانسوا
و تو بی اجازت درآمدی فرمود درست گفتی از تو عفو میکنم اگر تو به کنی
پس عفو کرد و از انها یکی آنکه امر معروف و نهی منکر از خاص و عام ترک نکند
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود که من رأی منکم منکرا
فلیغیره بیده یعنی بسیاست و این مرتبه بر حاکم لازم است فان لم یستطع
فبلسانه و این بر علما حکم است و ان لم یستطع فبقلبه و این مرتبه
عامه خلق واجب است و لیس وراء ذلک اسلام یعنی هرکه منع کردن بدست
و زبان عاجز باشد و بدل آنرا دشمن ندارد آن کس از مسلمانی هیچ نصیبی
ندارد در فتاوی سراجی آورده اگر کسی خطبه پادشاهی را که بعضی از
اطوار او ظلم باشد عادل گوید کلمه کفر باشد امام منصور ماتریدی رحمة الله
علیه فرموده که پادشاه هر زمان ما را عادل گوید کلمه کفر گفته باشد و شهید
امام ابوالقاسم گفته که کافر نشود چرا که او در بعضی امور عدل میکند و نیز

کافر شود یا بقصد بدی خود از قبله گردانید یا بی طهارت نماز گزارد
کافر شود و تصدیق کاهنان و منجمان در علم غیب نمودن کفر است
اما اگر گفت نجوم و رمل را علامت است اینکار کافر نشود و صاحب دو[illegible]
کلمات کفر در کتب مطلب خلافیست پس احتراز کند اگر کلمه
کفر بزبان راند و معنا نداند که کفر است نزد بعض علما کافر شود زیرا که جهل
در دیار اسلام عذری نیست و در مطلب ثانی گفته اگر گوید خدای تعالی
جاهل یا عاجز است کافر گردد اگر گوید خدا مرا آفریده و ولد پس خود را
زاییده است کافر شود اگر گوید در آسمان خداست و در زمین تو
کافر شود و اگر گوید هیچ مکانی از تو خالی نشود در هیچ مکانی کافر شود اگر
گوید خداوندا چنین چنین کردی و دیگر چه خواهی کرد کافر شود نعوذ بالله منها
و خلاصی از این همه دلایل آنست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم
فرمود هر که صبح و شام این کلمات گوید اللهم انی اعوذ بک من ان
اشرک بک شیئا و انا اعلم و استغفرک لما لا اعلم انک انت علام
الغیوب هر بار که کلمه شهادت بر زبان راند نیت توبه کند اشهد
ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله تا مغفور گردد و بعضا

ابلیس خبر رسیده و در الفیا آنکه خبر فرموده است پیغامبر علیه الصلوة

والسلام از علامات قیامت که خروج دجال و دابة الارض و یاجوج

و ماجوج و نزول عیسی علیه السلام از آسمان و طلوع شمس از مغرب همه

حق است چرا که امور ممکنه است که مخبر صادق بیان فرموده است و در الفیا

التوبة واجبة دائما و شرط است پشیمان و غمگین شدن بر گناهی که در

ماضی واقع شده و الحال ترک نمودن و جزم و عزم کردن که در مستقبل

نخواهم کرد و صحیح است توبه از بعض معاصی با وجود اصرار بر بعضی دیگر و توبه

موقت که تا فلان سال این معصیت نخواهم کرد جائز نیست و اگر توبه کرد

که در باقی عمر نخواهم کرد و باز عود کند بان گناه توبه اول باطل نمیشود لیکن

این را می نویسند و اگر هر مرتبه توبه کند ساقط میشوند گناهان وی و در وقت

قبولیت توبه مسلمان باقیست تا روح در بدن است قال رسول الله

صلی الله علیه وسلم یا ایها الناس توبوا الی الله فانی اتوب الیه فی

الیوم مائة مرة رواه مسلم روی ابن السنی عن انس ان الله عز وجل بحرا

من نور حوله ملائکة من نور علی خیل من نور بایدیهم حراب من نور یسبحون

حول ذلک البحر سبحان ذی الملک والملکوت سبحان ذی العزة والعظمة

والهيبة والقدرة والكبرياء والجلال والجمال والجبروت سبحان ذي الملك
المعبود سبحان ذي الملك المقصود سبحان ذي الملك الموجود سبحان ذي
الملك الحي الذي لا يموت ولا يفوت ابدا ابدا سبوح قدوس ربنا و
رب الملائكة والروح فمن قال في يوم مرة او شهر مرة او سنة مرة او في عمره
غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تاخر ولو كانت مثل زبد البحر او رمل عالج او
فر من الزحف باید دانست که توبه صدم گناهی میکند که ممکن نباشد تدارک
مثل شرب خمر و کلمات کفر اما اگر تدارک میتوان کرد مثل نماز ها و روزها
فرض واجبست که قضا کند یا عزم کند که بتوفیق الله سبحانه خواهم کرد آن
وقت مقبول شود و اگر بر توجه از حقوق آدمیان است مثل حد ما قذف
پس آنرا بگوید که حاکم شرع بر من جاری کن یا عفو کن یا غیبت است اگر
بصاحبش نرسیده است استغفار کفایت میکند و اگر رسیده است از و
بخشش طلب کند یا قسم مال است بمالک او برساند و اگر ممکن نباشد بوارث
بدهد و اگر نتواند در راه حق تعالی تصدق دهد بطریق قرض بر ذمه خود و اگر
مفلس است مقدار قوت بخورد و بعزم آنکه اگر قدرت شد بوی میرسانم
حاصل آنکه اگر از توقضای فوایت و از رضای خصوم ممکن نباشد یا د

نشد

شد باز توبہ از جمیع گناہان لازم است تا بخشیدہ شوند و واجب است
کہ تضرع بدرگاہ حق سبحانہ تعالی کنند تا خصومہا را راضی کنند و ایشان
اولیا حق سبحانہ تعالی در قرآن مجید وارد است الا ان اولیاء اللہ لا
خوف علیہم ولا ہم یحزنون الذین آمنوا وکانوا یتقون لہم البشری فی
الحیوۃ الدنیا وفی الآخرۃ لا تبدیل لکلمات اللہ ذلک الفوز العظیم وکار ایشان
متابعت آن سرور است قل ان کنتم تحبون اللہ فاتبعونی یحببکم اللہ
المحبۃ نار تقع فی القلب فتحرق ما سوی المحبوب و بعضی گفتہ اند المحبۃ قیام
القلب مع المحبوب بلا واسطہ و بعضی گفتہ اند محبت حق تعالی بر بندہ کا
آنست کہ تمکین در عبادت و عصمت از معصیت و فیض رحمت بدہد و کشف
حجاب از دل بندہ دور کند تا ببیند بدل حق را در تفسیر آیۃ کل یوم ہو فی
شان آوردہ است کہ روز و شب بیست و چہار ساعت است و در ہر ساعت
نود ہزار آدمی در وجود می آید و در سالی شصت و نہ کرور و ہشتاد و یک
و شصت ہزار آدمی در وجود می آید در دار دنیا و بروایۃ خواجہ خضر علیہ السلام
از میان نود ہزار در سالی عاشق شدند کہ در وجود می آیند کہ دنیا بسبب ایشان
قایم است و نود ہزار نقل میکند این نقل در نافع السالکین تصنیف ملا عبدالسلام

مدت دنیا از وقت حضرت آدم علیه السلام تا قیام قیامت هفت هزار
سال است و بوده و هست ظهور امام [illegible] بعد هزار سال و شش صد سال
و زیاده خواهد شد یقیناً و مدت این است صد از این سال پیش از آن زیاده فی
نخواهد رسید تا به پانصد سال تخمیناً یا دو سال که بر هزار خواهد شد تا بچهار صد سال
خواهد رسید غالباً و تقریباً و بعضی اشیاء از علامت وقوع شود و قبل از ظهور
مهدی علیه السلام و ظهور آن بعد از هزار و دو صد خواهد بود و قبل از دجال
هفت سال و خروج دجال قبل از طلوع شمس از مغرب و بعد از او عیسی
علیه السلام از آسمان نازل خواهند شد و دجال لعین را هلاک
و بعد از قتل او چهل سال ایشان در زمین مقام میکنند و همراه او میان بعد از
طلوع شمس قرار میکنند در زمین یکصد و بیست سال و توقف در میان هر دو
نفخ اسرافیل چهل سال خواهد بود و احادیث که دلالت میکنند که مدت دنیا
هفت هزار سال است بسیار اند بعضی از روایت عن انس بن مالک رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قضی حاجة اخیه المسلم فی الله
کتب الله له عمر الدنیا سبعة آلاف سنة صیام نهاره و قیام لیله کذا فی اربعین
السنیه بحکم حضرت قبله گاه ارشاد پناهی مد ظله العالی از شرح عقاید وغیره

وفرض لازم تصدیق رسل و املاک کرام بالتوالی

تصدیق اعتقاد کردن و قبول کردن است گویند و رسل بسیار پیغمبران را گویند
و رسل آنها را گویند که جبرئیل بر وی کتاب از الله تعالی آورده باشد و مراد از رسل اینجا همه پیغمبران
خدا اند باشند و خواه مرسل و خواه غیر آنها را گویند که از جانب الله تعالی کتاب بر وی نیامده باشد و
املاک فرشتگان را گویند کرام عزیز و بهتر را گویند و توالی اگر تا خوانند مراد از پی در پی
باشد و اگر توالی خوانند مراد اعطای باشد یعنی فرض است و لازم است حق داشتن
و قبول کردن جمله پیغمبران را و نیز فرض است و لازم است دانستن همه پیغمبران را آنچه پیغمبران
گفته اند و کرده اند همه حق است و راست است و نیز قبول کردن احکام پیغمبران فرض است
تا اگر کسی یکی پیغمبران منکر شود کافر گردد و مسئله حساب پیغمبران روشن نشده است
چند بوده اند بعضی گفته اند که یک لک و بیست و چهار هزار بوده اند و بعضی گفته اند که دو
لک بوده اند لیکن اصح آنست که حساب ایشان مطلق معلوم نشده است پس در وقت ایمان
آوردن بگوید که ایمان آوردم بهمه پیغمبران و همچنین حساب کتابها که از جانب الله تعالی
آمده اند نیز معلوم نشده است پس در زمان ایمان آوردن بگوید که ایمان آوردم بهمه کتابها
که از جانب الله تعالی آمده اند همچنین فرض است و لازم است حق دانستن و قبول
کردن جمله فرشتگان و بزرگان که بزرگی ایشان در مرتبه بعضی بالای دیگر است در مرتبه
چنانکه جبرئیل علیه السلام افضل ترین ملائک است بعد از آن فرشتگان دیگر را
فضیلت است و اگر توالی را بفتح خوانند معنی چنان کرده که بزرگی فرشتگان بسبب عطای

وطی

بخشش خدا تعالی است یعنی الله تعالی برایشان فضل کرده است و ایشانرا
بزرگ گردانیده است زیرا که ایشان هیچ گاه از فرمان الله تعالی خلاف
نمیکنند و پیغمبری باید دانست که هرچه فرشتگان از نزد الله تعالی بسر
پیغمبران آورده همه حق درست است و باید دانست که هیچ فرشته در کار خود غلط
نکرده است چنانکه بعض روافض مهتر جبرئیل علیه السلام بغلط نسبت میکنند
و بعضی مهتر عزرائیل علیه السلام بغلط نسبت میکنند و میگویند که عزرائیل غلط
کرد که روح فلان قبض کرد باین سخن کافر گردد زیرا که فرشتگان چون بامر الله تعالی
می آیند غلط نمیکنند دشمن داشتن فرشتگان کفر است تا اگر کسی گوید که دیدار
فلان بر من چون دیدار عزرائیل علیه السلام است کافر گردد زیرا که فرشته مقرب است
و بامر الله تعالی می آید تقلید است که چون خیل خانه مرده بر مرده گریه و ناله بسیار میکنند
و خاک بر سر اندازند و گریبان پاره میکنند مهتر عزرائیل علیه السلام میفرماید
اگر بر من غضب میکنید من بامر خود نمی آیم بلکه بامر الله تعالی می آیم و اگر بر خدا تعالی غضب
میکنید کافر می شوید نعوذ بالله منها و ختم الرسالة الصغیر العلیة
نبی هاشمی ذی جمالی خاتم آخرین را گویند صد اول حیدر را
گویند علت بر تر یرا گویند که بر و وحی نازل شده باشد ناشنم نام محمد رسول الله

صلی الله علیه وآله وسلم است یعنی آخرین پیغمبران است از روی ظهور در دنیا
تا آنکه اول ایشان است از روی مرتبه آن پیغمبر است که از اولاد هاشم است و خداوند
جمال است آن محمد آخر الزمان است صلی الله علیه وسلم بعد از و دعوی پیغمبری روا نیست
تا اگر کسی بعد از پیغمبر آخر الزمان خود را پیغمبر گوید کافر گردد اگر کسی دیگر در کافر شدن
این شخص شک آرد او نیز کافر گردد زیرا که او یقین ندارد که محمد ختم جمله پیغمبران است
صلی الله علیه وسلم صدر آنرا گویند که از روی مرتبه برترین مردمان
باشد پس معنی چنان کرده که خاتم پیغمبران از آن رو که برترین ایشان است
محمد آخر الزمان است صلی الله علیه وآله وسلم پس چون افضل ترین پیغمبران
محمد آخر الزمان است صلی الله علیه وسلم هر که بعد از و دعوی پیغمبری کند کافر گردد
از آنکه هیچ پیغمبر را طاقت آن نبود که بعد از و دعوی پیغمبری کردی و دین شریعت نبوت
او را منسوخ کردی که تا چون در آخر الزمان مهتر عیسی علیه السلام نزول خواهند
فرمود و همچو عالمی از علماء امت باشند پس ای عزیزان چون خلاف شریعت
مهتر عیسی را جایز نباشد و هر که درین زمان خلاف را روا داند بیشک کافر گردد
نعوذ بالله منها امام الانبیاء بلا اختلاف و
تاج الاصفیاء بلا اختلال امام آنرا گویند که خلق بدو

اقتدا کنند اصفیا برگزیدگان را گویند اختلال خلل را گویند یعنی محمد

آخر الزمان صلی الله علیه وسلم پیشوای همه پیغمبران است بی خلاف چنانکه

انبیا پیشوای دیگر مردم اند پس او پیشوای انبیا است و تاج برگزیدگان

است لا شک نه ولی بمرتبه او رسد و نه نبی زیرا که در حقیقت هم ولی هر دو ایشم

نبی و باق شرعه فی کل وقت الی یوم القیمة

وانه تعالی و باقی آنرا گویند که زمانی دراز تا یک بود از تحال از فتن

باشد از زندگی بمردن شریعت پاک محمدی صلی الله علیه و آله وسلم باقی خواند بود

و در هر وقتی از اوقات تا روز قیامت زیرا که شرایع پیغمبران دیگر همه منسوخ شدند

اما شریعت پاک محمدی صلی الله علیه و آله وسلم منسوخ نخواهد شد و هر چه بر کم

در وی پیدا شد تا بوقت مردن بر و فرض است که کار شریعت محمدی صلی الله

علیه وسلم کند تا اگر کسی گوید که ما اهل طریقتیم با شریعت کار نداریم کافر گردد زیرا که

بغیر از شریعت محمدی صلی الله علیه وسلم راهی دیگر نیست که بنده بدان راه

مقبول درگاه تعالی گردد و نیز اگر شخصی گوید که شریعت برآییم و شخصی دیگر گوید

که ما برسم اول خود میرویم کافر گردد و دلیل آنکه هر که از شریعت محمدی صلی الله علیه وسلم

رو گردان باشد کافر گردد زیرا که عادت کافران است که برسم خود میروند

ومسلمان آنست که نبعوت محمد صلی الله علیه وسلم میرود وحَقٌّ امرُ

مِعْرَاجٍ وَصِدْقِهِ فَفِيهِ نَصُّ اَخْبَارٍ عَوَالِيْ وحق نیز را

گویند که باطل نباشد ومراد از حق اینجا ثابت است معراج ومعراج نردبان را

صدق راست را گویند نص پیدا را گویند عالی بلند را گویند یعنی حق است

وراست است وحق باید دانستن معراج رسول الله صلی الله علیه وسلم زیرا که در ثبوت

معراج احادیث مشهور است از پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده شده است

پس پیغمبر صلی الله علیه وسلم را معراج به بیداری بود نه بخواب وبتن بود نه بروح

تا هر که از معراج رسول الله صلی الله علیه وسلم منکر شود کافر گردد بعضی عوام

بطال وخوارج گمان می برند که اگر خدا تعالی بالا نبودی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم

را در معراج بالا نبردی این گمان ایشان کفر است زیرا که خدا تعالی را جهت نیست

اما هژده هزار عالم است بنا بر آن محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم را دران شب بالا برده

بود وهم پایین ودر جمیع اطراف هشتاد هزار عالم گردانیده بود وسکانان آن را هشتاد

هزار عالم نمود که محمد آخر الزمان صلی الله علیه وسلم همین است بلکه جوانب عالم ها بدو

نمود کرتا او نیز از بعضی مخلوقات پروردگار با خبر گردد پس محمد مصطفی صلعم

را از بهر این حنیه بالا برده بود نه آنکه خدا تعالی بذات خویشتن بالا بود محمد مصطفی

صلی الله علیه وسلم را از ان جهت بالا بردند که فضیلت او بر پیغمبر موسی علیه السلام

ثابت گردد زیرا که پیغمبر موسی علیه السلام را معراج بر کوه طور و معراج محمد صلعم

بر آسمان بود و معراج رسول الله صلی الله علیه وسلم چون باید دانست که از زمین

بآسمان هفتم بر آمده و از انجا بالای عرش رسیده بودند وَاِنَّ الْاَنْبِیَاءَ

لَفِیْ اَمَانٍ عَنِ الْعِصْیَانِ وَالْعِزَالِ ۝ امان انرا گویند

که او را ترس نباشد امین آنرا گویند که در کار او خلل نباشد و خلل پیدا شود

عصیان گناه را گویند عمداً قصداً را گویند انعزال منع کردن را گویند یعنی

بدرستیکه همه پیغمبران در امان بودند از گناهان صغیره و کبیره هرگز بقصد گناه

نکردند و همیشه در امان بودند پیغمبران از زوال نبوت یعنی هیچ پیغمبر از مرتبه پیغمبری

بیرون نرفته و از پیغمبری منع نشده پس پیغمبران بقصد گناه نکردند و

لیکن گاهی از بعضی پیغمبران بغیر قصد گناه صغیره می افتادند چنانکه روند

در راه رود و بقصد پای و بلغزد پس آنرا لغزش خوانند و آنرا گناه نگویند

بلکه آنرا حکمت غامضه الله تعالی نیز گویند زیرا که حکمت الهی بران رفته بود که آن

کار البته خواهد بود و در حقیقت آن کار جایز بود پس انبیاء از مرتبه

پیغمبران بیرون نمی روند اما اولیا بسبب گناه کبیره از ولایت بیرون می روند

بلا ریب و شک والله اعلم وَمَا كَانَتْ نَبِيًّا قَطُّ اِنْتَهٰى ه وَلَا

عَبْدٌ وَّشَخْصٌ ذُوْ اِفْتِعَالٍ ه عبد غلام را گویند افتعال افترا

و دروغ را گویند یعنی هیچ زن پیغمبر نبوده زیرا که پیغمبر را لازم است که در میان

مردمان آشکارا نشیند و دین حق را بیان کند و مر زن را لازم است که بی اذن

شوهر از خانه بیرون نیاید پس باید که در میان مردمان آشکارا نشیند و روی

خود را بمردمان نه نماید بلکه آواز بلند هم نکند که شخصی بیگانه آواز او نشنود چنانکه

نظر کردن بزن بیگانه نارواست همچنان آواز او شنیدن نارواست مگر

بضرورت باشد پس معلوم شد که هیچ زن پیغمبر نشده بود و همچنین هیچ پیغمبر غلام

کسی نبود زیرا که همه پیغمبران افضل ترین همه خلائق بودند هم در صورت و هم در سیرت

پس اگر غلام بودی آن پیغمبر کمترین خلائق بودی و همچنین هیچ شخصی دروغ گوی

پیغمبر نشده و نه هیچ پیغمبر گفته بودند دروغ دنیاوی و نه دروغ دینی زیرا که دروغ

گفتن گناه کبیره است و همه پیغمبران صغیره هم نکرده بودند اینجا بعضی عوام گویند که

در خرید و فروخت پیغمبران دروغ گفته بودند باین سخن کافر گردد نعوذ بالله منها

وَذُو الْقَرْنَيْنِ لَمْ يُعْرَفْ نَبِيًّا ه كَذَا لُقْمَانُ فَاحْذَرْ

عَنْ جِدَالِيْ ه ذو القرنین سکندر را گویند و نام پدر او فیلقوس بود

وفن

وقرن شاخ را گویند و قرنین دو شاخ گویند یعنی سلطان سکندر خداوند
دو شاخ آفتاب بود و مراد از دو شاخ آفتاب مشرق و مغرب است دو مسلمان
پادشاه تمام ملک را پادشاهی کردند یکی سلطان سکندر دوم پیغمبر سلیمان علیه السلام
و دو کافر بودند یکی نمرود دوم بخت النصر و لقمان حکیم در بنی اسرائیل بود و نام
پدر او باعور بود لقمان خواهرزاده حقیقی پیغمبر ایوب علیه السلام بود یعنی پیغمبری
سلطان سکندر ما را معلوم نشد و همچنین پیغمبری لقمان حکیم نیز ما را معلوم نشد
پس احتراز باید کرد در این هر دو مسئله از جدال یعنی از خصومت یعنی کسی را روا نیست
که ایشان را پیغمبر گوید و اولیا گوید تا اگر کسی نام ایشان بشنود رحمة الله علیه
نگوید زیرا که این دعا است مر اولیا را پس شاید که اولیا باشند و پیغمبران باشند
و پیغمبران را رحمة الله علیه گفتن روا نیست بلکه بعضی گفته اند که کفر است و پیغمبری
که چون نام ایشان بشنود درود هم نگوید شاید که پیغمبران هم نباشند و غیر
پیغمبران را درود فرستادن روا نیست بلکه در بعضی روایات کفر گفته اند
و در تفسیر مدارک گفته است هر که درود فرستد بر آل پیغمبر تنها از علامت
روافض است چنانکه شخصی نام سید بشنود و بگوید اللهم صل علی محمد و این
علامت روافض است زیرا که درود در وقتی واجب گردد که نام پیغمبر بشنود

تا تعظیم نام پیغمبر کرده شود و چون بر شنیدن نام غیر پیغمبر درود فرستد تعظیم
غیر پیغمبر را باشد و درود فرستادن از برای تعظیم غیر پیغمبر را روا نیست چنانکه
درو غیبت کالا فروختن درود گوید روا نیست بلکه بزه کار گردد وَعِیسیٰ
سَوفَ یَاْتِیْ ثُمَّ یَتْوِیْ ۔ لِدَجَّالٍ شَقِیٍّ ذِیْ خَبَالٖ
عیسی بن مریم پیغمبر است اتوی هلاک را گویند شقی بدبخت را گویند خبال تباه
کار را گویند یعنی زود باشد که مهتر عیسی علیه السلام در دور آخر الزمان از آسمان
فرود آیند و دجال بدبخت را بکشند و دین محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم را روشن
کنند و چون مهتر عیسی علیه السلام فرود آیند کار شریعت محمد رسول الله صلی الله
علیه وسلم خواهند کرد و همچون عالمی باشند از علما امت و در مذهب امام اعظم
رحمة الله علیه باشند و بر شریعت خود عمل نخواهند کرد زیرا که حکم شریعت او
منسوخ شده است بروی عمل کردن روا نیست کَرَامَاتُ الْوَلِیِّ بِدَارِ
دُنْیَاہ لَهَا کَوْنٌ فَهُمْ اَهْلُ النَّوَالِیْ ۔ اگر چیزی خلاف عادت
از دعای کسی پیدا شود اگر آنکس پیغمبر بود آن چیز را معجزه گفتند و اگر آنکس اولیا
باشد آن چیز را کرامت گویند و اگر آنکس مبتدع باشد و یا کافر باشد
آنرا استدراج گویند یعنی دوری از حق تعالی و در لغت کرامات ظهور را گویند

نوال

نوال عطا را گویند و بخشش را یعنی اولیا را کرامت در جهان ای شود زیرا که
ایشان اهل یافت اند و حق تعالی ایشان را مرتبه بخشیده است شیخ در تمهید
ابو شکور سلمی آورده است که اولیا آن باشد که گناه کبیره نکرده باشد و اگر گناه
کبیره کند از مرتبه ولایت بیرون آید و در شرح آورده است و اگر صغیره بارها
کند از مرتبه علات بیرون بود در تمهید آورده است که اگر گناه صغیره بقصد
کند آن نیز چون گناه کبیره باشد الغرض اگر آن نیز نیکام از چیزی شرف
و کرامت از وست و پیدا شود آنرا کرامت نگویند بلکه مکر الهی باشد و در
سامان آورده است که استدراج گویند چنانکه از دعای فرعون رود نیل
پیدا آمد آن کرامت او نبود بلکه مکر الهی که در شان او بود و مثل راهبان و
پیشوایان کفار چون جوگیان و غیره را کشف می باشد آنرا استدراج میگویند
پس هر که مخالف شریعت باشد در کفر رود یا دیار گردد اگر از او چیزی ظاهر شود
آنرا کرامت نگویند و کرامت نباید دانست و معنی استدراج دوری از حق و
نومیدی از رحمت آن وَلَمْ يَبْلُغْ وَلِيٌّ قَطُّ دَهْرًا نَبِيًّا اَوْ
رَسُوْلًا فِي انْتِحَالِي ، دهر زمانه را گویند انتحال عطا را گویند
یعنی فاضل نبود و نباشد هیچ اولیا در هیچ زمانه از پیغمبران در مرتبه و عطا

بفضل

یعنی هیچ اولیا بهرهٔ افضل از بهرهٔ انبیا نیافت تا اگر کسے گمان کند که فلان
اولیا از پیغمبران افضل باشد در مذهب کافر گرد و چنانکه بعضی جهال میگویند که
در خلوت می نشینیم و ذات خدایتعالی می بینم و مهتر موسی علیه السلام صفات
خدایتعالی دیده بود پس فضل و عطا الله تعالی بر من از مهتر موسی علیه السلام
بهتر آید باین یقین کافر گرد زیرا که فضل الله تعالی در حق انبیا کامل تر است
از اولیا و آنکه ذات الله تعالی در دنیا دیدن روا نیست تا آنکه در ثبوت
دیدن دیدار حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم در شریعت در شب
معراج نیز توقف کردند و الاصح هو السکوت فرموده اند وَلِلصِّدِّيقِ

رُجْحَانٌ جَلِيٌّ ۞ عَلَى الْأَصْحَابِ مِنْ غَيْرِ احْتِمَالِ

رجحان فضل را گویند جلی پیدا را گویند احتمال شک را گویند یعنی مر ابوبکر صدیق
را فضیلت است پیدا و از بر همه یاران رسول الله صلی الله علیه و سلم بی شک
و در تمهید آورده است که بعد از پیغمبران و فرشتگان ابوبکر صدیق را فضیلت
است بر همه یاران رسول الله صلی الله علیه و سلم چنانکه عمر فاروق و عثمان
ذی النورین و علی مرتضی و بر همه اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و سلم و بر همه
یاران رسول الله صلی الله علیه و سلم و بر همه خلائق بعده عمر فاروق را

فضیلت

فضیلت است بر عثمان ذی النورین بر علی مرتضی و بر همه اہل بیت و بر همه
یاران رسول الله صلی الله علیه وسلم و بر همه خلایق بعد از عثمان ذی النورین
را فضیلت است بر علی مرتضی و بر همه یاران رسول الله صلی الله علیه وسلم
و بر همه خلایق و بعده علی مرتضی را رضی الله عنه فضیلت است بر اصحاب رسول الله
صلی الله علیه وسلم و بر همه خلایق ایشان را دوستی چهار یاران همبرین ترتیب
باید که نگاه دارد تا اگر کسی بر چهار یار همبرین ترتیب نشناسد اما علی مرتضی را
دوست دارد او از روافض باشد و در رساله رد روافض آورده است که مردی
سفیان ثوری را گفت که من علی مرتضی را دوست دارم سفیان گفت که مرد
رافضی ایشان صدیق اکبر را بدان معنی صدیق گویند که چون یاران دیگر مسلمان
شدند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم معجزه طلب کردند مگر ابو بکر صدیق رضی الله عنه
که چون او را با حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ملاقات شد رسول الله صلعم
گفت که من پیغمبر خدایم ابو بکر صدیق گفت راست میگوئی و معجزه طلب نکرد
و ایمان آورد از ان سبب صدیق اکبر میگویند رضی الله عنه و عنهم اجمعین

وَلِلْفَارُوْقِ رُجْحَانٌ وَّفَضْلٌ عَلٰى عُثْمَانَ ذِي النُّوْرَيْنِ عَالٍ

یعنی بعد از ابو بکر صدیق امیر المومنین عمر را فضیلت

است بر عثمان که خداوند ذی النورین است و فضیلت او برتر است
بر عثمان و بر همه یاران رسول الله صلی الله علیه وسلم و فاروق را از آن
فاروق میگویند که چون او مسلمان شد مسلمانان با کافران یکجای
بودند و مسلمانانرا قوت نبود که کافران را از خود جدا کنند و آنزمان که
امیر المومنین عمر بن خطاب ایمان آورد همانساعت تیغ بدست گرفت
کفار را از مکه مبارک بیرون کردند بعده هر روز اسلام قوت می یافت
تا امروز همچنانست و کفر شکست یافت پس او فرق کننده شد میان کفر
و اسلام وَذِی النُّورَیْنِ حَقًّا كَانَ خَیْرًا
مِنَ الْكَرَّارِ فِی صَفِّ الْقِتَالِ وذی النورین عثمان
بن عفان را گویند و او را خداوند دو نور از آن میگویند که دو دختر
رسول الله صلی الله علیه وسلم یافته بنکاح شرعی یکی رقیه و دیگر ام کلثوم
چون رقیه وفات یافت ام کلثوم را در نکاح شرعی در آورد چون
ام کلثوم وفات یافت حضرت پیغمبر فرمود صلی الله علیه وسلم
اگر مرا دختر دیگر بودی آنرا بنکاح شما آوردمی کرار علی مرتضی را می گویند
یعنی عثمان ذی النورین حق است که در مرتبه افضل است و بهتر است از

علی مرتضی در جنگ کافران یعنی بعد از عمر رضہ امیر المومنین عثمان رضہ فضیلت
است بر علی مرتضی در مرتبہ دین ہم در مرتبہ دنیا در جنگ کافران یعنی
در جنگ ہم عثمان رضہ بہتر بود در دلاوری و در ظفر از علی مرتضی پس
معلوم شد کہ آنچہ در بعضی جنگنامہا یافتہ میشود در ظفر بیشتر از علی مرتضی
نوشتہ اند آن از سبب فضیلت در مرتبہ از جانب اللہ تعالی بود و ہم در
مرتبہ دین چنانکہ علم و ہم در مرتبہ دنیا چنانکہ دلاوری و بادشاہی و
غیرہ لیکن بالا ترکیہ دیگر بودند الحاصل و ستیزے ایشان ہمچنان بہ ترتیب نگاہ می
باید داشت و در دل اگر کسی گوید کہ من بعلی مرتضی بیشتر از آنکہ پدر من است
و یا استاد من است و یا پیشوای من است آنکس از روافض باشد جائی او
ملعون عاقبت دوزخ باشد وَلَا کَرَامَۃَ فَضْلُ بَعْلِ هٰذَا
عَلَی الْاَغْیَارِ طُرًّا لَا تُبَالِ کہ از علی مرتضی است رضہ و اگر از ان
گویند کہ بار بار در جنگ در آید یعنی علی مرتضی را رضہ فضیلت است بعد از
یاران مذکور بر ہمہ یاران دیگر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و درین سخن
باید کہ شک نکنی الحاصل مذہب اہل سنت و جماعت اینست کہ چہار یار پیغمبر
خدا صلی اللہ علیہ وسلم را فضیلت ہمین ترتیب است و ہمین ترتیب

می باید دوست داشتن اما روافض میگویند که تفضیل خانه پیغمبر را صلی الله

علیه وسلم علی مرتضی و فاطمة الزهرا و حسن المجتبی و حسین الشهید دشت

کربلا اند اینها را فضیلت است بر سه یاران دیگر و اینها را دوست باید داشت

این سخن رافضی مردود است بلکه در تیسیر الاحکام آورده است که دوست

داشتن اهل بیت را بیشتر از خلفا ثلاثه طریقه روافض است و محض کفر است

و در تمهید ابو شکور سلمی آورده است که روافض در آیت کلام الله بالا

شده اند و نیز لفظ پنج تن پاک و دوازده امام و چهارده معصوم و پنج

نرگی و دو گیسو از کلمات روافض است زیرا که این کلمات در آیت قران و

حدیث پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و در اصحاب رسول الله و در روایات

اماماں دین نیامده بلکه روافض خود این قول را پیدا کرده اند نعوذ

بالله منها وَلِلصِّدِّيقَةِ الرُّجْحَانُ فَاسْمَعْ عَلَى

الزَّهْرَاءِ فِي بَعْضِ الْخِصَالِ صدیقه حضرت بی بی عایشه

را گویند که دختر ابوبکر صدیق بود منکوحه حضرت محمد مصطفی صلعم

بود زهرا حضرت بی بی فاطمه را گویند رضی الله تعالی عنهما یعنی بی بی

عایشه صدیقه را فضیلت است بر بی بی فاطمه الزهرا در بعض خصلتها

او مراد

و مراد از بعضی خصلتها آنکه بی بی حضرت نبی پاک محمد و ند همه بد
عائشه خدیجه محترمه ام حبیبه و حفصه و زینب میمونه و صفیه
و ام سلمه اگر فضیلت از روی نسبت بودی پس فضیلت مر بی بی فاطمه
زهرا را بودی بر بی بی عائشه و هم مر خلفا راشدین ولیکن چون
فضیلت از روی حسب است یعنی از روی مرتبه دین است پس فضیلت مر خلفا
راشدین است بر بی بی فاطمه و فضیلت مر بی بی عائشه را بر
بی بی فاطمه زیرا که بی بی عائشه آراسته علم ظاهر و باطن بود و فضیلت
حسب را اثر است از فضیلت نسب و در کتب عقاید آورده اند که یکی
از گروه هفتاد و دو گروه اهل بدعت آنکه نسبت مرده مسمی شیعه و عمل را پس
پشت انداز و و در روایت آمده است که قوله تعالی فاذا نفخ فی الصور فلا
انساب بینهم و روافض میگویند که بی بی فاطمه افضل است از بی بی عائشه
این قول باطل است باید دانست که بی بی عائشه رضی الله تعالی عنها
شش ساله بودند که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم او را خواستگاری کرده
و چون نه ساله شدند او را بخانه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ببردند و هژده
ساله بودند که بیوه شدند پس انچه بعض جهال و روافض میگویند که

بی بی عائشه منکوحه علی مرتضی بود و علی مرتضی را شیر خورده داد پس بر علی
حرام شده بود بعده پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم به نکاح در آورده بودند
این تعیین تمام کفر است و دروغ ساخته روافض است که در حق بی بی عائشه
تهمت گفته اند بدلیل آنکه بسبب شیر خوردن وقتی حرام می شود که طفل از
شش ماهه باشد آنهنگام اگر شیر زن بخورد آن بروی حرام میشود اما اگر
طفل از سی ماهه یک روز گذشته باشد آن هنگام اگر تمام روز شیر زن
بخورد آن زن بروی حرام نشود و این در کتابهای فقه مشهور است پس آنچه در حق
بی بی عائشه روافض تهمت گفته اند اگر چنان بودی بسبب شیر خوردن بر
علی مرتضی حرام نشدی پس معلوم شد که دروغ محض گفته اند اما دروغ پنهان
نمیشود و باید دانست که هیچ زنی از زنان پیغمبران زنا نکرده اند و باید دانست
که نکاح با عائشه در میان دو عید نکاح منع میکنند آن مذهب روافض است

وَلَمْ يَلْحَقْ بِنَا بَعْدَ مَوْتٍ سِوَى الْمِكْثَارِ فِي
الْإِغْرَاءِ غَالِي لعنت دور گردانیدن را گویند از رحمت الله تعالی
مکثار شخصی بسیار گوی را گویند اغرا حریص گردانیدن باشد کسی را
بخیری غالی مبالغه کننده را گویند یعنی لعنت نگفته نزید را هیچ کسی از اهل سنت

وجماعت مگر شخصی بسیارگوی که مبالغه کننده باشد در حرص گم اند
مردم بر لعنت گفتن یعنی لعنت نگفت یزید را بعد از مردن او هیچ یکی
از صحابه رسول الله صلعم و نه امامان دین نه مکثرینها نیکه بسیار گو بودند در
میان یکدیگر و مسے موز اسید ند که یزید را لعنت گوید امام مذهب
اهل سنت و جماعت اینست که لعنت نغیر کافر مسلمان را نشاید و نیامده است
پس یزید کافر شده و در تمهید آورده که قاتل حضرت حسین رضی الله عنه
را نیز کافر نباید گفت زیرا که گناه کردن کافر نشود مگر آنکه گناه را
حلال داند و آنچه بعض روافض نوشته اند که یزید حبل خانه رسول الله صلی الله
علیه وسلم را نبد کرده و سر برهنه و پا برهنه روان کرد و سر حسین رضی الله
عنه در چوگان آورده و غیره ذلک همه دروغ محض هست زیرا که یزید
قاتل حسین را کشته بقصاص حسین رضی الله عنه و از ان بعضی گفته اند که
یزید دوازده لوغ از سوار ان لشکر خود را کشت بقصاص حسین رضی الله عنه
و گفت که من خط او را گرفته پیش من آورده گفته بودم و نگفته بودم
که او را بکشند والله اعلم و ایمان المقلد خواعتبار
وی نواع الذی لا ینکا الیصالی و تقلید آنرا گویند که

شخصی پیروی کند کسی را در گفتار و کردار بی طلب کردن دلیل از او
و مقلد پیروی کننده را گویند نصل پیکان را گویند و مراد از نصل اینجا
آلات بریدن است چون تیر و تیغ و نی یعنی ایمان مقلد نزدیک اکثر امامان
پسندیده است و درست بودن ایمان مقلد نزدیک اکثر امامان دلیلها روشن
آمده اند و آن دلیلها در روشنی همچون تیغ بران اند یعنی ایمان هر دو صحیح است
یکی ایمان مدلل دوم ایمان مقلد ایمان مدلل آنست که ثبوت هستی خدای تعالی
و یگانگی او و ثبوت پیغمبری پیغمبر را و حشر و نشر و حساب و غیره و لکن آنچه تعلق
با اعتقاد دارند آن همه را بدلیل بداند و دلیل آنرا متعلق خود کند و یقین داند که
همه حق است و درست است ایمان باتفاق همه امامان درست است اما در ایمان مقلد
اختلاف است بعضی گفته اند که درست است و بعضی گفته اند درست نیست و ایمان
مقلد اینست که ثبوت خدای تعالی و یگانگی او و ثبوت نبوت پیغمبر را و غیره و لکن
مسائل اعتقاد را بدلیل نداند بلکه آنچه عالمی یا کسی دیگر او را بگوید آنرا باور کند همچنانکه
عوام این زمانه نیز و نزدیک بعضی امامان مقبول نیست زیرا که اگر گاهی شیطان او را
وسوسه کند و شخصی او را سخنهای باطل بیاموزد در حال از آن اعتقاد باز گردد
و مؤمن مدلل بوسوسهٔ شیطانی و سخنهای باطل گمراه و بیراه نشود چون الله تعالی

اما رد ابقا

اما روایتها راصح آنست که ایمان مقلد مقبول است تا آنهنگام که خود از و نگشته است واگر ازان باز گردد کافر شود نعوذ بالله منها

تقلید بر چهار نوع است اول تقلید عام است پیغمبر این تقلید درست است دوم تقلید عالم مرعالم را دیگر که در علم از وی فایق و کامل تر باشند و در تمیز کار این نیز قوی تر باشد این نیز درست است سیوم تقلید عوام علما تمیز کار وین نیز درست است اما تقلید علما ناتمیز کار درست نیست چهارم تقلید فرزندان پدر را تسراو یا تقلید خوردان کلانسرا این تقلید نیز درست نیست اما اگر آنکه پدران وکلان اهل سنت وجماعة باشند زیراکه رسم کفار است که تقلید مینمایند پدرانسراکه اهل سنت وجماعت نباشند پس از کفر بدانند ودلیل آنها معلوم شود کنند اما در دل آنها را استوار نکنند اینکس مسلمان نشود زیراکه ایمان قبول کردن احکام الله تعالی را گویند وگرویدن را گویند نه دانستن را چنانکه فرعون دانست قبول نکرد و یقین نکرد و مسلمان نشد

وَما عُذْرُ لِذِي عَقْلٍ بِجَهْلٍ بِخَلّاقِ الْاَسَافِلْ وَالْاَعَالِي خلاق آفریننده را گویند ومراد از اسافل اینجا عالم عناصر است چون آب وخاک وباد وآتش ومراد از اعالی عالم افلاک است از آسمان

تا عرش یعنی نیست عذر ثابت مر خداوند عقل را آنکه نداند پیدا کننده عناصر
و افلاک را یعنی خداوند عقل را هیچ عذر نیست که خداوند تعالی را نشناسد و پرستش آن
عذر از عذاب خدا خلاصی یابد که مگر الله تعالی عقل بخشیده است و را باید که خداوند
تعالی را بشناسد و احکام او را قبول کند و اگر خداوند تعالی را نشناسد و احکام
او را قبول نکند بعذاب دو جهانی مبتلا گردد ... هیچ یکی را آن عذر فردا
قیامت قبول نخواهد کرد تا بگوید یا رب من ایمان و احسان و عمل صالح
بجا می آوردم اگر میدانستم نیک است و این بد اما ندانستم از آن سبب نکردم
و این نوع عذر الله تعالی قبول نخواهد کرد زیرا که الله تعالی در قرآن مجید فرموده است
که من پیغمبران را بحق فرستاده ام بر خلق تا بعد از پیغمبران هیچ کس را عذری نماند
پس چون پیغمبران آمدند و از جانب الله تعالی کتبها آوردند و در هر زمانه
علما بجای پیغمبران نشسته تا روز بروز از احکام الله تعالی خبر میرسانند
که حکم دنیا و دین چنین و چنان است آن زمان هیچ کس را عذر نماند که ندانستم
وَمَا إِيمَانُ شَخْصٍ حَالَ بَأْسٍ ۔ بِمَقْبُولٍ لِفَقْدِ
الِامْتِثَالِ ۔ بأس عذاب و شدت را گویند و مراد از حال بأس اینجا
حالت دیدن کنه عذاب را گویند زیرا که هر کافر پیش از نزع جای خود

را در

را در دوزخ می بیند و مراد از امتناع اینجا اختیار است یعنی مقبول نیست ایمان هیچ یکی در زمان دیدن عذاب خدا تعالی از جهت که دران حالت اورا اختیار نباشد یعنی چون بندهٔ خدا تعالی در وقت مردن از شناسای مردم بگذرد و بیخود است چنانکه زبیدی و غلغله آن هنگام عذابهای خدا تعالی را می بیند پس این شخص کافر بود و دران زمان ایمان آورد ایمان او قبول نخواهد شد زیرا که شرط ایمان آوردن اینست که باختیار خود ایمان آورده شود و این ساعت ور اختیار نباشد و اگر این بنده گنه گار باشد و دران زمان از گناه توبه کند پس آن توبه الله تعالی قبول کند و اگر خواهد رد کند ... آنچه بعضی در وقت مرگ میگویند چنان و چنان چیزی را دیدم مثلاً حور و زر دیدن روا نیست بلکه کفر است زیرا که ایمن شدن از عذاب الٰهی هم پیش از نزع روح کفر می باشد زیرا که درآنحالت شیطان علیه اللعنة از طلسمات خود حور و قصور و براق و یا چون پیر و استاد و محبوبان را رو بدر می نماید و همچنین اگر درآن حالت شیر را می بیند چون آتش و مار و کژدم و غیره و نک بسبب آن معاینه نومید شدن از رحمت حق تعالی نیز کفر است زیرا که آن نیز از طلسمات خالی نیست و این وقتی است که هنوز بانی مردم آشنائی داشته

داشته باشد ولیکن چون از آشنائی این مردم بېرود و بیهوش شود این کلام
معائنه حقانی باشد اما دران حالت نیز نومیدی نباید کرد و اگرچه ملک
الموت با وبدرشتی در پیش آید وَمَا اَفْعَالُ الْخَیْرِ فِیْ حِسَابٍ
مِنَ الْاِیْمَانِ مَفْرُوْضًا لِوِصَالٍ ۝ و مراد از افعال خیر
اینجا طاعت است و عبادات اتصال پیوستن خیر را گوئید یعنی نیستند
عملهای نیک انداز کرده شده پیوستن ایشان را با یمان در حساب
بلکه ایمان علاحده است و عمل علاحده ایمان اینست بگروی که خدای تعالی
یکی است و محمد آخر الزمان صلی الله علیه وسلم پیغمبر بر حق است و نیک است
و راست است این مقدار چون بزبان راند و بدل باور کند مسلمان گردد و از اہل
ایمان باشد و عمل چون نماز و روزه و حج و زکوة و غیر ذلک ہمه اعمال صالح اند
پس اگر کسی ایمان داشته باشد و عمل نکند و ترک کردن عمل را گناه داند آن
کس مومن باشد و لیکن اگر عمل نکند و بگوید در عمل چه حاصل است و از عمل
منکر شود آنگاه کافر شود و اگر شخصی ہم ایمان داشته باشد و ہم عمل نیک آورد
باشد این زمان مومن متقی لا الوہیت شد وَلَا یَقْضِیْ بِکُفْرٍ
وَّارْتِدَادٍ ۝ بِجَهْرٍ اَوْ بِقَتْلٍ وَّاخْتِزَالٍ قضا حکم

کردن را گویند ارتداد کفر از پس ایمان را گویند دهر زمانه را گویند انسلال

بریدن را گویند و مراد از بریدن اینجا بریدن راه است یعنی ره زنی کردن

یعنی حکم نباید کرد بر مؤمن که فلان مؤمن کافر یا مرتد شد بسبب

آنکه مؤمن زنا کند یا راه زند یا کسی را قتل کند کافر شود زیرا که بسبب گناه

مؤمن کافر نشود مگر آنکه گناه را حلال داند **وَمَنْ يَنْوِيْ ارْتِدَادًا**

بَعْدَ دَهْرٍ يَصِرْ عَنْ دِيْنِ حَقٍّ ذَا انْسِلَالِ

ارتداد آنرا گویند که بعد از ایمان بکفر کافر شود دهر زمانه را گویند

انسلال بیرون آمدن را گویند یعنی اگر کسی نیت کند که من بعد

از چند روز یا ماه و سال و بعد از زمانها بسیار کافر و مرتد خواهم شد

پس مرتد و کافر شود در حال و بیرون می آید از دین حق همچو چنانکه بعض عوام

بر زبان می رانند که تا فلان وقت زنده مانیم چنین و چنان بد خواهیم کرد و کافر

خواهیم شد بدین لفظ کافر میشوند و بعض عوام میگویند کاشکی پیش ازین

کافر بودمی تا الحال مسلمان شدیمی بدین لفظ کافر شوند **وَلَفْظُ الْكُفْرِ**

نیز

مِنْ غَيْرِ اعْتِقَادٍ بِطَوْعٍ رُدَّ دِيْنٍ بِاغْتِفَالِ

لفظ سخن را گویند و اعتقاد استواری را گویند طوع اختیار را گویند

اعتقاد بغفلت را کفر نشنید یعنی اگر شخصی کلمهٔ کفر بر زبان راند باختیار خود
اگرچه نداند که بآن لفظ مسلمان کافر گردد پس گوینده آن کافر شود
اگرچه بغفلت این سخن از انکس صادر شود یعنی که لفظ کفر بر زبان
راند اگرچه در دل آن سخن قبول نکند ولیکن بخوشی خود بگوید مرتد شود و کافر
گردد اگرچه بغفلت و نادانی سخن گوید نیز کافر میگردد اگرچه نداند که این
لفظ کفر است نیز کافر میگردد و درین زمانه اکثر مردم بسبب بسیار گوئی
لفظ کفر بر زبان میرانند کافر میشوند اگرچه از کفر خویش خبر ندارند
پس وقت جان کندنی خبر خواهند یافت که ما از کافرانیم و ایمان را برباد
دادیم و خبر نبود که بی ایمان خواهیم رفت و در تمهید ابو شکور سلمی آورده است
که این مردم را شاید که در هر روز چند بار بگویند اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَعُوْذُ
بِکَ مِنْ اَنْ اُشْرِکَ بِکَ شَیْئًا وَّ اَنَا اَعْلَمُ بِهٖ وَ اَسْتَغْفِرُکَ
لِمَا لَا اَعْلَمُ بِهٖ تُبْتُ عَنْهُ وَ اَسْلَمْتُ وَ اَقُوْلُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ
مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ تا ایمان سلامت ماند که دانسته باشد خواه

بزبانی

فارسی خواه هندی خواه افغانی بفارسی معنی اینست که بگویند توبه
کردیم و پشیمان شدیم از جمله گناهان کفر دانسته و نادانسته بعده کلمه

طیب

طیب به نیت بیان تو بر زبان راند و از سر نو مسلمان شود پس گفته ای
که نباد آنکه و غافلی غلط گفته بود یا چیزی خوانده شد اگر کافران
مسلمانی را گرفتند و جبر کردند که سخن کفر بگو والا ترا میکشیم باید که آن
مسلمان خود را بر قرار بدارد و لفظ کفر نگوید کافر خواهد شد و الله اعلم
وَلَمْ نَحْكُمْ بِكُفْرٍ حَالَ سُكْرٍ ۔ بِمَا يَهْذِي وَيَلْغُوا
بِارْتِجَالِي ۔ بذیان و نحو سخن باطل را گویند ارتجال آن سخن زود
گفتن کسی را گویند یعنی نمیتوان کرد بکافر شدن مست بسبب آنچه بیهوده
گوید و سخن بند و مسخری کند در آن حال او را کافر نتوان گفت و مست آنرا
گویند که خمر خورده باشد و مست شده باشد پس بسبب مستی اگر کلمات کفر
را بر زبان راند او را کافر نمیتوان گفت چرا که اگر بیهوش شود باز آن کلمات
کفر را بر زبان راند آن زمان کافر شود اگر بعد از آنکه بیهوش شود باز بهوش
آید و از آن کلمات کفر منکر شود کافر نشود و لیکن اگر مست در حالت مستی زن
خود را طلاق گوید از او مطلقه شود ۔ وَمَا الْمَعْدُومُ مَرْئِيًّا وَ
شَيْئًا ۔ لِفِقْهٍ لَاحَ فِي يُمْنِ الْهِلَالِ ۔ فقه در لغت
فهم را گویند و مراد از فقه اینجا دلیل است لاح ای ظاهر یمن برکت را

حکم

گویند ہلال ماہ نو را گویند یعنی این چیزہا را کہ از نیستی مطلق پیدا میگردند
آن نیستی ہمچون چیزی نیست کہ وجود داشتہ باشد و در نظر در آید
و این سخن ثابت ہست بدلیل آنکہ ظاہر شدہ ہست در برکت یعنی این
دلیل ظاہر و روشن ہست ہمچنانکہ ماہ نو در برکت خود ظاہر و روشن
می باشد و پنہان نمیگردد و ہیچکس پوشیدہ نمی ماند پس ہمچنان
این دلیل پوشیدہ نگشت و یا آنکہ این دلیل در برکت روشنی خود روشن ہست
ہمچو ماہ نو یعنی اللہ تعالی مخلوقات را کہ ہست میگرداند در ازل چیزی نبود
کہ از ان گرفت و این پیدا کرد بلکہ نیست مطلق بود و آنچہ در تذکرہا آرند
کہ دری بود حق تعالی بنظر ہیبت در و نظر کرد و بگداخت آب شد
از دود او آسمانہا شدند و از کف او دریا و زمین شدہ آن راست ہست
ولیکن آن در از کجا پیدا شدہ بود پس معلوم شد کہ از ہیچ پیدا کرد
بحر و گفتن کن در پیدا شد آن سوختن گرفت و از دود او آسمانہا
شدند و از خاکستر او زمینہا شدند اللہ تعالی آنست کہ از نیست
مطلق ہست پیدا کرد وَغَیْرَاتُ الْمُکَوَّنِ کَہٗ کَشْیٍ
مَعَ التَّکْوِیْنِ خُذْہُ لِاَوْ کِتَابِیْ تکوین فعل باری تعالی

(۱۵۵)

ابیات پیدا گردانیدن الله تعالی را گویند یعنی تکوین و تکوین هر دو
مغایر اند و نه چنین اند که عین یکدیگر باشند و آنکاه دار این عقیده
را که یکسان رسد دین تو یعنی تکوین و مکون هر دو یکی اند بلکه تکوین فعل خدا تعالی
است فعل از فاعل جدا می باشد و مکون مخلوقات خدا تعالی است و مخلوق از
خالق جدا می باشد ازین معلوم شده است که چنانچه ذات الله تعالی قدیم است
صفتهای او نیز قدیم است پس تکوین صفت اوست و مکون نو پیدا است
پس قدیم با حادث چگونه یک باشد پس معلوم شد که آنچه بعضی گمراهان می
گویند که ما کرده خدائیم پس خدائیم و کرده شده از کرده جدا باشد و خود را
خدا گفتن کفر است نعوذ بالله منها وَفِي الْأَذْهَانِ حَقٌّ
كَوْنُ جُزْءٍ بِلَا وَصْفِ التَّجَزِّي يَا ابْنَ خَالِ
ذهن یا ذکر فتن جمع است گویند در دل حق ثابت را گویند یعنی در عقل
و ذکر عاقلان ثابت است بودن ذره چنانکه از یکی دو نشود و این سخن از
برای اینست که حق تعالی در عالم ذره پیدا کرد و آن ذره را ترکیب داده اجسام
پیدا می کند پس اهل سنت و جماعت میگویند که ترکیب اجسام از ذره ثابت
و فلان طائفه اند از گمراهان از ذره منکر اند ایشان میگویند که ترکیب اجسام

از سوالی است و این قول الشاعر کو است و سوالی ست بیان خواهم کرد انشاء الله تعالی

وفي الاجداث عن توحيد ربي سيبتلى كل شخص بالسؤال اجداث قبرها را گویند توحید یگانگی پروردگار

را گویند و توحید ایمان را نیز گویند و قبرها سوال آن یگانگی پروردگار

باشد و هر شخصی گرفتار خواهد شد پس هر که از سوال گور منکر شود کافر شود

و در گور از سه چیز سوال کنند اول بپرسند که خدای تو کیست بنده مومن

خواهد گفت که خدای من آنست که مرا و شما را آفریده است و بعده بپرسند که

پیغمبر تو کیست بنده مومن خواهد گفت که پیغمبر من محمد آخر الزمان است

صلی الله علیه وسلم بعده بپرسند که دین تو چیست بنده مومن گوید که

آنست که آنچه محمد آخر الزمان صلعم از نزد الله تعالی آورده بودند من آنرا

قبول کرده بودم این هنگام فرشتگان گویند خواب کن چنانچه شخصی

نو کدخدا شده خواب با فراغت میکند و روح او را با آسمان می فرستند

و گور او را روضهٔ بهشت گردانند و اگر بنده کافر یا مرتد شده باشد

و با آورده محمد آخر الزمان صلعم اقرار نکرده باشد هیبت در دل او پیدا شود

و از خوف گوید که خدای من شما اید این هنگام گرزهای آتشین بر سرش

زنند

زنند و روح او را بدوزخ نویسند و گور او را جایی از جاهای دوزخ
گردانند وَلِلْكُفَّارِ وَالْفُسَّاقِ بَعْضًا عَذَابُ
الْقَبْرِ مِنْ سُوْءِ الْفِعَالِ كفار كافران را گويند و فساق
گناهگاران را گويند يعني مر كافران را و بعضی فاسقان را عذاب گور
باشد از سبب بدخویی ایشان پس عذاب کافران را لازم است
در تمام ایام که در گور باشند تا زمان زنده شدن عذاب یابد اما در روز جمعه
و در شب جمعه و عیدین و تمام ماه رمضان المبارک خلاص یابند از برکت این
اوقات و چون این مدت بگذرد باز الله ایشان را عذاب کند و بعضی فاسقان
را بکرم خویشتن بخشد و بعضی را عذاب کند و لیکن چون شب جمعه برسد
عذاب از ایشان بردارند و باز بر ایشان نهند تا بوقت زنده شدن چون
زنده شوند بعد از آن آنچه الله تعالی خواهد بکند یا بجانبه بکرم خویشتن بخشد
و یا بقدر گناه عذاب کند آنگاه به بهشت فرستند و همچنین اگر شب ماه
مبارک رمضان برسد نیز عذاب از او بردارند و حضرت پیغمبر فرموده است
صلی الله علیه وسلم که در گور کافران الله تعالی نود و نه اژدها بفرستد
تا او را بگزند و نیشها زنند تا بوقت زنده شدن و هر نیش آن اژدها در

در دو سختی چنان است که اگر یک شیخ بر کوه ردی زمین زدی آن کوه

چون موم بگداختی ہر کہ از عذاب فتن در گور بردہ و یا از ثواب

با فتن مردہ منکر شود کافر گردد ارواح مسلمانان سی سال بعد از

فوت بر عزیزان می آیند دہ سال بر صباح و پگاہ می آیند و دہ سال در شب

جمعہ و دہ سال دیگر در شب عیدین می آیند بعد ازان نمی آیند اگر اینہا

کسے بآب و نان و فاتحہ یاد دارد ہمانجا خوشنود گردند وَاٰتِ السُّحْتَ

رِزْقٌ مِّنَا حَلٍ وَاِنْ یُنْکِرُ مَقَالِيْ غَیْرُ قَالِيْ

سحت حرام را گویند رزق آنرا گویند کہ مردم بدان نفع گیرند مقال

گفتن را گویند قال گوئندہ را گویند یعنے بدرستیکہ حرام رزق است

و در رزق بودن مانند حلال باشد اگرچہ منکر می باشند آنکہ گویند کا

گمراہان این نوع گفتن را یعنے گمراہان از رزق بودن حرام منکر اند

وغرض ایشان آنست کہ حرام رزق نیست و ایشان رزق آنرا گویند

کہ بکسب خود حاصل کنند و حرام خود حاصل شدہ پس ہمچون گیاہ

بیابان باشد تا ہر کہ خورد ثواب عقاب نباشد نعوذ باللہ منہا

باین قول کافر شدہ اند و از آیۃ قرآن منکر شدہ اند اما اہل سنت

وجی ہو

وجماعت برآنند که رزق آنرا گویند که از حلق آدمی فرو می رود خواه حلال
باشد خواه حرام پس چون حرام از حلق فرو رفت رزق او شد ولیکن
عذاب خواهد یافت چنانکه کسی زهر خورده زهر رزق او باشد ولیکن
عذاب خواهد شد حِسَابُ النَّاسِ بَعْدَ الْبَعْثِ حَقٌّ
فَكُونُوا بِالتَّحَرُّزِ عَنْ وَبَالِي بعث زنده شدن را گویند
پس مردن تحرز جای امان و پناه را گویند و بال گناه را گویند یعنی حساب
کردن خدای تعالی فردا از قیامت با مردمان حق است پس باشند از احتراز
کنندگان و پناه جویندگان [struck through] از گناه کردن یعنی حرام را بذره
ذره حساب خواهد شد و عذاب خواهد داد و ذره چهلم حصه خشخاش باشد
و صد و یازدهم حصه از دانه جو باشد این مقدار حرام را اگر کسی حلال داند
کافر گردد اگر حلال نداند قدر آن عذاب شود آنگاه به بهشت رود و بجهت
یک حبه از حلال نیز حساب خواهد شد که این رزق حلال را که شما می خورید
بشما رسانیده بودم شکر آن نعمت بجا آورده بودید یا نه و قوت
این حلال بطاعت خرچ کردید یا بگناه و بدعت خرچ کردید و حبه چهل و ششم
حصه از درهم باشد که چهار چیز را حساب بغایت سخت باشد

یکی تندرست باشد و دشمن نداشته باشد و دوم آنکه در سایه خواب کند
سیوم آنکه آب سرد را بخورد چهارم آنکه نان گندم بخورد و در خبر است
اگر شخصی سیوم حصه درهم را از کسی بزور و تعدی گرفته باشد فردا قیامت
امنا و صد قضا چهار صد نماز مقبول از ظالم گرفته شود و بمظلوم داده شود
و اگر این مقدار نماز نداشته باشد گناهان مظلوم بر ظالم بنهند و بجهت
آن مظلوم او را عذاب کنند وَتُعْطَى الْكُتُبُ بَعْضًا نَحْوَ يَمِينٍ
وَبَعْضًا نَحْوَ ظَهْرٍ وَالشِّمَالِ کتب نوشتهای اعمال بندگان را
گویند که در آن نیکیها و بدیهای بندگان نوشته باشند یعنی فردای
قیامت داده شود نوشتهای بعضی بندگان را بدست راست و بعضی را
بدست چپ یا دست چپ شکسته و از سینه پس پشت کشیده باشند
و مومنان صالح را بدست راست دهند که تا جمله اعمال نیک و بد
و گناهان صغیره و کبیره را معلوم خود کنند که چنان و چنین کرده بودند
اگر نیک باشد شاد شوند و اگر بد باشد غمناک گردند و کفار را
بدست چپ دهند در حالتی که گردنهای ایشان را شکسته و روی
ایشان را پس پشت آورده باشند که جمله اعمال بد خود را چون کرده

الحاد و زندقه و سجده کردن غیر خدا را تعالی و سبک داشتن پیغمبر را
و سبک داشتن علما را و علوم خود کنند و همه زعم مانند که بعد از ان
هرگز شادی نه بینند نعوذ بالله منها وَحَقٌّ وَزْنُ اَعْمَالٍ
وَجَرْيٌ عَلٰى مَتْنِ الصِّرَاطِ بِلَا احْتِمَالٍ وزن سنجیدن
را گویند و مراد از وزن اینجا میزان است و میزان ترازو را گویند متن
پشت را گویند صراط در لغت راه را گویند و مراد از صراط اینجا پلی است
که دراز کشیده بر دوزخ باریکتر از موی و تیزتر از تیغ که بگذرند بهشتیان
و بلغزند فرقه‌ها در دوزخیان تا در دوزخ افتند یعنی حق است و درست است
سنجیدن اعمال نیک و بد بندگان در روز قیامت و همچنین حق است
بگذشتن مردمان بر پل صراط بی شک و بی شبهه هر که را نیکی از بدی
زیاده شود او را به بخشد و هر که را بدی با نیکی برابر باشد اگر خواهد او را
بشفاعت شفیعان یا بکرم خویشتن به بخشد و یا او را مدتی که خواست
خدای تعالی باشد در اعراف نگاه دارد و بعد از ان به بهشت در آرد و هر کرا
بدی از نیکی زیاده باشد او را در دوزخ عذاب کنند اگر شخصی
در حساب قیامت از حلال و حرام و یا خواندن نامها اعمال را و سنجیدن

اعمال بتر از دنیا گذشتن بر پل صراط منکر شود کافر گردد... که بعضی
بندگان مومنان صالح از پل صراط چنان بگذرند که خبر نشود که پل صراط و دوزخ
کدام بوده و کجا بوده و بعضی چون پیاده تیز رو بگذرند و بعضی چون شخصی
که بار گران برداشته باشد هم چنان هر شخصی باندازه اعمال خود خواهند رفت
و کسانیکه در گناه غرق شده اند و کافر رفته اند آنها در دوزخ بمانند و
پل صراط ایشان از موی باریکتر و از تیغ تیزتر و از شب تاریکتر و از آب نرم
تر باشد و لیکن هر گناه گاریکه ایمان بسلامت برده باشد هر چند که مدت
بسیار در دوزخ بماند عاقبت بیرون آید و به بهشت برسد اما کافران
هرگز نخواهند رسید وَتُرْجٰی شَفَاعَةُ اَهْلِ الْخَیْرِ لِاَصْحَابِ
الْکَبَائِرِ کَالْجِبَالِ کبائر گناه کبیره را گویند یعنی امید بزرگ شده
است شفاعت بزرگان چون پیغمبران و علما و شهیدان مر گناهگاران را
اگرچه گناهان بزرگ همچو کوه ها کرده باشند و هر که از شفاعت بزرگان منکر شود
کافر گردد... شفاعت کودکان نابالغ نیز حق است که مادران و پدران را
از الله تعالی در خواهند و از دوزخ بیرون کنند مسئله آب از چشم ریختن و گریه
کردن در مردن فرزندان مباح است بلکه ثواب است اما جامه ها پاره کردن

این

این فعلها حرام است ... که چون بعضی گناه گاران در دوزخ افتند آتش از هر جانب بر ایشان حمله کند اما فرشتگان مقداری آب بیارند و بر ایشان پاشند تا آتش از ایشان دور گردد بعد آن گنه کاران از فرشتگان بپرسند که این چه آب بود فرشتگان گویند که این آب چشمان شما است که در مردن فرزندان شما از چشم خود ریخته بود دیده ما آنرا نگاه داشته بودیم تا الحال شما را بکار آمده است پس معلوم شد که بر آن گریه که خالی از شور بود نباشد در آن باکی نیست ... بر آن زنان که در مردن اقربا خویش بآواز بلند گریه کنند و نوحه نماید الله تعالی دور از دوزخ بر آن بکشاید و نوحه گوی چون در گور نهند از قبله بگردانند وَلِلدَّعَوَاتِ تَاثِيرٌ بَلِيغٌ وَقَدْ يَنْفِيهِ أَصْحَابُ الضَّلَالِ ه بلیغ تمام را گویند یعنی دعا کردن مؤمنان را تاثیر تمام است و نفی میکنند این تاثیر دعا را خداوندان گمراهی یا تاثیر دعا قبول آمدن دعا باشد یعنی اگر مسلمانان تاثیر در روزگار دنیاوی خود و یا در روزگار دنیاوی غیر خود یا برای نفعی و ضرری مردم دعا میکنند الله تعالی قبول میکند پس دعا را ترک نباید کرد و همچنین اگر مسلمان در حق مسلمان مرده دعا میکند و یا خیر و صدقه بکند الله تعالی ثواب آن دعا و صدقه زیاده میکند بلکه دو چند آن میکند

تا عامل را باشد و هم مقتدا آن مرده را هم باشد اما گمراهان از قبول شدن
دعاها منکر اند و دعا نمیکنند و در حق مرده دعای خیر و صدقه را ثوابی نمی دانند
این تعلیق النسیان مردود است ایضا اگر کافری در دنیا دعا کند دعا او
مقبول باشد چنانکه ابلیس علیه اللعنة دعا کرد که یارب مرا عمر بسیار ده تا
روز قیامت این دعا او مقبول شد و چنانکه فرعون دعا کرد که یارب
دریا پیدا کن رود نیل پیدا شد ایضا اگر شخصی مرده کافر و بی ایمان و مرتد
دعا کنند و یا خیر و صدقه دهد آن دعا و خیر و صدقه مقبول نشود اگرچه آن دعا
گوی اولیا باشد و یا انبیا باشد چنانکه محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
در حق ابی طالب دعا کرد دعا قبول نشد وَدُنْیَانَا حَدِیْثٌ
وَالْهَیُولِیْ قَدِیْمُ الْکَوْنِ فَاسْمَعْ بِاخْتِذَالِیْ
و مراد از حدیث اینجا نو پیدا کرده شده را گویند و هیولی چنیر را گویند
که از وی چیز درست کرده شود اختذال شادمانی کردن را گویند یعنی دنیا
و آنچه در دنیا است همه نو پیدا شده اند و قدیم نیند و هیولی را بود باید دانست
پس بشنو این سخن را که خوشی از فلاسفه طایفه اند که از گمراهان اند ایشان میگویند
چنانکه حق تعالی قدیم است همچنان پاره گل نیز قدیم است و از آن گل حق تعالی

مخلوقات

مخلوقات را حق تعالی پیدا کرده آن کل را الیشان هیولی گویند این سخن

ایشان کفر است والیشان کافر اند زیرا که قدیم در حقیقت حق تعالی است

و غیر حق تعالی همه پیدا شده است و این دنیا را حق تعالی آفریده است از نیست

مطلق که هیچ نبود بمجرد گفتن کن بیافرید خ ب لی شبه وَلِلْمَوْتَاتِ

اَسْبَابٌ كَثِيرَةٌ وما للعلة فيه من الوجالي موت

اسبابها بسیار است چنانکه کشتن و زهر خوردن و از بلندی افتادن

و غیر ذالک چنانکه کسی حساب نیست آن شمار تواند کرد که شخصی اجل آنکس

باشد از ان سبب بظهور رسد وما المقتول مقطوع

الاجل سوی من عند اصحاب الضلال یعنی

کشته شده را گویند اجل مهلت را گویند مراد زینجا مهلتیست که الله تعالی

زندگانی را مهلت کرده که تا چون مهلت برسد زنده البته خواهد مرد یعنی

هر که کشته شود از دست کسی اجل بریده نشود یعنی از مهلت که الله تعالی مقدار

کرده است کم نخواهد شد بلکه اجل او همان اجل او همان ساعت باشد

و چون اجل شخصی برسد مقدار آنکه مورچه قدم بر دارد و بنهد از ان پس

و پیش روا نیست بلکه در آن ساعت البته خواهد مرد اما گمراهان میگویند

که اگر کسی کشته شده از دست کسی کشته نشدی چهل روز دیگر بزیستی این سخن

ایشان کفر است ... چون اجل بر بنده نشود کشنده چرا لایق عذاب میگردد

... کشنده از جهة آن لایق عذاب میگردد که چون اجل یکی را بنهایت رسید

حق تعالی او را البته خواهد میرانید ولیکن بر بنده واجب نیست که چون او

رسید او را بکشند زیرا که ملک خدا است و تصرف غیر در خدا تعالی را است و ملک

خویش چون بنده فاعل مختار است و باختیار خون ناحق کرده باشد

پس لایق عذاب میگردد وَلِلْجَنَّاتِ وَالنِّيرَانِ كَوْنٌ

عَلَيْهِمَا مَرَّ أَحْوَالٌ خَوَالِي بهشتها را جنات گویند و آتشها را نیران

گویند کون هستی را گویند احوال حالها را گویند خوال زمانهای گذشته را گویند

یعنی مر بهشتها را و دوزخ ها را وجود هستی الحال موجود اند و بر ایشان سالها

بسیار و بیحساب گذشته اند که حساب آنرا غیر خدا تعالی کسی دیگر نداند که از کجا

باز پیدا شده اند بعضی گمراهان میگویند که بهشت و دوزخ پیدا نشده اند

بلکه بعد ازین پیدا خواهند شد و این سخن ایشان کفر است زیرا که در آیته

کلام مجید و فرقان حمید ایشان را پیدا شده گفته است والله اعلم بالصواب

وَلَا يَفْنَى الْجَحِيمُ وَالْجِنَانُ ۝ وَمَا أَهْلُوهُمَا أَهْلُ انْتِقَالِ

تمم

جحیم دوزخ را گویند و جنان بهشت را گویند و اهل کسان سرای را گویند یعنی
بعد از آنکه بهشتیان به بهشت و دوزخیان بدوزخ روند نه بهشت خالی خواهد
شد و نه دوزخ نه کسان ایشان یعنی اهل ایشان باشد بدرکه دو نشود بلکه بهشتیان
همیشه در بهشت باشند و دوزخیان همیشه در دوزخ خلاف گمراهان که ایشان میگویند
که چون بهشتیان به بهشت روند و دوزخیان در دوزخ هم بهشت خالی خواهد شد
با اهل خویش و هم دوزخ خالی خواهد شد با اهل خویش و این سخن ایشان کفر است
و ایشان کافرند زیرا که آیة قرآن هم برای بهشتیان و هم برای دوزخیان به
همیشگی آمده است و ایشان از آیة قرآن منکرند وَذُو الْاِيمَانِ
لَا يَبْقَى مُقِيمًا بِشُؤْمِ الذَّنْبِ فِي دَارِ اشْتِعَالِ مراد از
اشتعال اینجا دوزخ است یعنی آنکه ایمان سلامت با خود برده باشد
پس بگناه کردن کسی کافر نشود و همیشه در دوزخ نخواهد ماند مگر آنکه گناه را حلال دانند
و حلال دانستن گناه آنست که شخصی خود گناه بکند و بگوید که حلال کردم و یا بگوید
که در این گناه باک نیست و یا بگوید که خدای تعالی چیزها برای ما آفریده است
این را بکنم دیگر چیز چه کنم و یا بگناه تفاخر کند و بارها آنرا یاد نموده خوشحال شود
و راضی شود بدان و بزبان این لفظها نگوید و لیکن در دل میگوید که خوب کردم

وبا شخص دیگر گناه کند و این شخص بدان گناه او خوشحال شود و یا راضی

باشد بدین جمله معاملها مسلمان کافر میشود نعوذ بالله من ذلک در خبر است

که گناه کردن کافر نشود لیکن نخوار داشتن کافر گردد لیکن نخوار داشتن

کافر گردد اینست که از گناه کردن توبه نکند و پشیمان نشود و از خدا تعالی

نترسد پس گناه کاران این زمان آنها اند که نه پشیمان میشوند و نه از خدا تعالی

می ترسند و نه باخلاص دل توبه میکنند عجب است که ایمان بسلامت برند

بلکه آنها اند که گناه را حلال میدانند چنانکه مسلمان را کشتن و مال مسلمانان

بناحق خوردن و زنا کردن و خمر خوردن و رشوت ستدن و غیره که گناه

کبیره میکنند و حلال میدانند و نه پشیمان میشوند و نه توبه میکنند این ها

مطلق کافر اند و نماز جنازه بر ایشان نباید خواند مگر آنکه معلوم شود که

توبه کرده مرده اند آنهنگام نماز جنازه برو بگذارند والله اعلم

دُخُولُ النَّاسِ فِي الْجَنَّاتِ فَضْلٌ ۞ مِنَ الرَّحْمَانِ

يَا اَهْلَ الْاَمَانِي ۞ لَقَدْ اَلْبَسْتُ لِلتَّوْحِيْدِ نَظْمًا ۞

بَدِيْعَ الشَّكْلِ كَالسِّحْرِ الْحَلَالِي ۞ توحید یکانگی الله تعالی

گویند و نیز ایمان را گویند بدیع نو پیدا را گویند یعنی مصنف میگوید که

تمام

تمام شناخت خدای تعالی و یگانگی او را بنظم پوشیدم و گفتم و همچنین تمام
در قواعد شعر شاعران پوشیده آوردم و آن علم ایمان را نظم گردانیدم
و تمام عقاید مسلمانی را در نظم آوردم اما نظمی که در شکل خویش نویسد باشد
یعنی هیچکس پیش از من این نوع عقاید در نظم نیاورده باشد پس این نوع
بطاقت این شعر من همچو سحر حلال است یعنی شاعری که یک سخن با سخن
دیگر پیوسته میکند و موزون می آرد گویا که سحر میکند اما سحر با دیگر حرام است
ولیکن سحر شاعری حلال است پس آن شاعر که سخن را بسخن دیگر ضم کند
قطره از خون جگر لم کند و نیز باید دانست که سجع موافق بودن دو کلمه اخیر را گویند
و در دو کلام خواه منثور باشد و خواه منظوم بر حرف آخر و سجع را در علم بدیع یازده
نوع قرار داده اند از آنجمله یکی آنست که مصرع اول متعلق باشد در فهم کردن دوم
یعنی صنعتی که ذکر میشود بر اول مصرع این نوع تصریع میگویند بیت دل حلال
بیاید از محبت باسمانی اگر افکند هر زن آن سرو سهمش بکنظر در عرف این نوع
را سحر حلال میخوانند پس شاعر این کتاب علیه الرحمة و الغفران مگر برین سخن
نیز اشارتی کرده باشد که این شعر من بالکلیه یا اکثر او موافق طریقه سحر حلال است
در قاعده شاعران و بعضی سجع اند که بسحر کردن ساحر کافر گردد و از بعضی سحر کردن

ساحر کافر نمی شود پس هر سحری که دران بتن آدمی ضرر میرسد مسلمان را باید که
آن ساحر را بکشند خواه آن ساحر مرد باشد و خواه آن ساحره زن چنانکه بعضی
زنان و دیار میان مردی مردان را بسته میکنند آنها را باید کشت و اگر ساحری مثل
ساحران فرعون سحر کند چنانکه ریسمان ها را مار و گزدم میکردند و خلق آنرا از خود
دانند کافران را باید کشت اما سحر حلال را دیگر معلوم شده الا سحر شاعری که گفته شد
و بهمین مؤمن خدا ترس را باید که از انواع سحر دور باشد تا در کفر نیفتد
در خبر است هرکه در میان دو کس برای محبت سحر کند کافر شود تُسَلِّي

اَلْقَلْبَ كَالْبُشْرٰى بِرَوْحٍ فَيُحْيِي الرُّوْحَ كَالْمَاءِ الزُّلَالِ

مراد از تسلی اینجا بلی غم بود و گردانیدن را گویند بشری مژده دادن را گویند
و روح راحت را گویند و زلال آب طرب خوش را گویند یعنی این نظم که در حق
اعتقاد دین گفته هم میکرد اند دلها را مسلمانان اهل سنت و
جماعت را چنانچه بیغم میکرد دلهار مردم از مژده راحت
دادن و هم چنان زنده میکند این نظم من روح
خوانندهٔ این کتاب را که او اهل سنت و
جماعت باشد هم چنانکه زنده میکند آب

فرنی

خوشی همه گیاه را و حیوانات را و مراد
از زنده کردن روح راحت یافتن است
زیرا که شخص بی راحت اگرچه زنده
باشد اما زندگی خود را از مرده بدتر
داند اما شخص مرده اگر راحت
یابد گویا که زنده است چنانکه
در آیت قران مجید آمده است
که شهیدان را مرده نپندارید
بلکه زنده بدانید و مراد از ان
آب خوشی اینست که اگر
حیوان آنرا یابد بخوشی و رغبت
بخورد و اگر بگیاه برسد
تازه گردد والحاصل اگر آب
تلخ را حیوان بیابد نخورد
و اگر بگیاه برسد گیاه بسوزد

یعنی چون کتاب را کسی بخواند
و اعتقاد اسلام را معلوم کند
و از احکام اسلام آگاه
شود پس دل او بیغم
میگردد همچنانکه شخصی
را مژده داده شود براحت
دل او بیغم گردد نیز
این نظم من زنده میکند پس
همچنانکه هر کە این اعتقادها را
معلوم خود کند دل او راحت
می یابد و بنا دانی در مذهب
کفر و الحاد و روافض و خوارج
و بطال و غیر ذلک نمی
افتد و از اعتقاد کفر و مردود
بیرون می آید و در حقیقت روح

میلی داند لیکن در آنکه نسبت بعضی دیگر ... را از دریا گرفتن و اعتقاد کردن و نظر
کنید جملهٔ اهل اسلام در صحبت این کتاب بود و اعتقاد کردن عقاید این کتاب و سخن بود
روا باشد یکی بر ... در آن بعضی اتفاق نکنند تا برسید که ... علما ... کردن و ... بعضی
بخششها و حضرت بعضی آن اینکه ... کنید و بعقاید این کتاب باور کنید الا
بخششهای بسیار بشمار رسانند چنانکه در بعضی جهان شما را به ایمان ... در
شما را در بهشت در آید و از شما را ... گردد مسئله غرض از اعتقاد کردن آن است که باور کردن
بی اعتقاد در کار نیست تا اگر شخصی همه عقاید اسلام را باور کند و جمله علوم شریعت را با دلایل عقلی
و نقلی بداند در باید و تمام قرآن بخواند اما بعضی اسلام در دل باور نکند مسلمان نگردد و اگر
شخصی دیگر از علم هیچ نخواند ... به زبان بگوید و قبول کند دین مسلمانی را و آن همه در دل
و در دل جمله عقاید اسلام را قبول کند مسلمان گردد لیکن باید که مسلمان سنی باشد این کتاب
باور کند و در دل اعتقاد کند تا مسلمان مطلق گردد و اگر یاد گرفتن نتواند باید که جمله عقاید را
اعتقاد و باور کند و از جمله عقاید کفر و الحاد و بدعت بیزار شود مسلمان گردد و اگر شخصی مسلمان
عقاید اسلام را قبول کند اما از عقاید کفر بیزار نگردد مسلمان نباشد مسئله اگر شخصی مسلمان
بعضی عقاید اسلام را قبول نکند و از همه عقاید کفر منکر نشود اما یک سخن کفر گفتن
روا داند کافر گردد و همچنین اگر یک سخن کفر و یا یک کار کفر را به غافلی و نادانی بکند و
به فراموشی بکند نیز کافر گردد و همچنین اگر یک سخن کفر و یا یک کار کفر را عمداً بکند نیز کافر
والله اعلم بیت لَعَلَّ اللّٰهَ يَعْفُوهُ بِفَضْلٍ وَنُعْطِيه

السوال

ليس يحفظ ويبصر الاماكن كه نهايت الا كو نيند مع طاقت

گويند اعتبر ميگويند اين مصنف اين فقير عليه الرحمه هر روز بيست بار در زمان خويش بسيار ميكنم و

آخر پس هجوا امام محمد تمام القدر طاقت خويش و كسب را در تمام عمر خود يكبار بدعا ...

بدعا ايمان و بدعا وصول بهشت بايد كند اين شرط از اهل اسلام است انشاء الله خوانندگان

اين كتاب بعد بايد رحمت تمام بشنوند بلفظ عليه الرحمة و يا عليه الغفران و يا بلفظ ديگر ياد

دعا كنند پس ما نه جنين هستيم هرگز فراموش دل اند و اين اد بعلم نگاه دار سر از آن

مصنف را آخر ... يا كه ... اند فراموش در دل ... فراموش نكنند مسلمان بايد دانست در جمله اشياء

مطلق بهشتي و مخصوص ده يار پيغمبر صلى الله عليه وسلم مطلق بهشتي اند از اول ابوبكر صديق

دوم عمر فاروق سيوم عثمان ذي النورين چهارم علي مرتضى پنجم سعد ششم سعيد هفتم طلحه

هشتم زبير نهم ابو عبيده دهم عبد الرحمن عوف در شان اهل بيت رسول الله صلى الله عليه وسلم

نيز احاديث صحاح آمده وليكن بعد از آن هيچ يكي را روا نيست تا شخصي را مطلق بهشت

گويد اگرچه او از اولاد پيغمبر باشد يعني بعد از عشره مبشره مطلق بهشتي گفتن كسي را نه روا است

تا اگر كسي امام جعفر صادق را و يا محمد باقر را و يا امام علي اصغر را و يا امام شافعي را و

يا امام حسن بصري يا امام ابو حنيفه رحمه الله را و غير ذالك از اكابران دين را مطلق بهشتي

گويد كافر گردد زيرا كه در شان ايشان بعد از عشره مبشره آيت و حديث نيامده و وحي

منقطع شد بعد از اين پيغمبر آخر الزمان صلى الله عليه وسلم هيچ يكي را بر غائبان آگاه نيست فضله

متصل شده رفت و يا بدوزخ رفت چنانكه روزي بي بي عائشه صديقه رضي الله عنها

گوید را